

گزارش سفر کنسول ابوت به سواحل بحر خزر  
در طول اول نوامبر 1847 تا 17 فوریه 1848  
[اسناد وزارت امور خارجه انگلستان: محرمانه، شماره  
136]

ترجمة : دکتر احمد سیف

گزارش سفر کنسول ابوت به سواحل بحر خزر در طول اول نوامبر 1847 تا 17  
فوریه 1848

کنسول ابوت به عالیجناب پالمستون ( در 23 ژوئن دریافت شد)

تهران 28 آوریل 1848

لرد معظم:

مفتخرم که در سه بخش گزارش آخرین سفرم به سواحل بحر خزر را تقدیم نمایم.  
کیث ادوارد ابوت

گزارش:

گزارشی که در 1844 به حکومت علیاحضرت ملکه تقدیم کرده بودم شامل يك  
توصیف کلی از مازندران و استرآباد بود. به نظرم غیر ضروری می آید که در  
گزارش آخرین سفری که به دستور مقامات مافوق خود انجام داده ام همان  
جزئیات را تکرار نمایم. در این گزارش، من اطلاعات اضافی را که در سفر دوم  
کسب کرده ام، تقدیم می کنم. این گزارش شامل چند بخش می باشد.  
- از تهران به آمل از طریق اسك و لاریجان و توصیف مناطقی که از آن گذشته  
ام.

تهران را در اول نوامبر 1847 ترك کرده و شب در دهکده ازگل (Oozgool)  
که در ده میلی شمال شرقی شهر واقع است توقف داشتم. در صبح روز بعد مسیر  
ما به طرف مشرق از دشتی که شیب کمی داشت گذشت و بعد رسیدیم به تپه های  
کوتاه و منطقه ای ناهموار و يك ميل بعد به دره تنگی رسیدیم که از آن سرازیر

شده وارد دره جاجرود شدیم. از رودخانه ای گذشتیم که در پائیز کم آب و وقتی که سیل می آید بسیار پر آب می شود. با گذشتن از رودخانه به منطقه لواسان وارد شدیم. در کرانه چپ رودخانه کاروانسرای خرابی وجود دارد که گفته می شود در زمان فتح علیشاه ساخته شد و 25 سال پیش از زلزله ویران گشت. کمی پائین تر در کنار رودخانه خانه ایست که شاه وقتی به این منطقه سفر کند در آن اقامت می کند.

از کاروانسرا راه ما سربالائی بود و پس از 6 یا 7 میل به ده کوچک استاک (Astalek) رسیدیم که سه یا چهار خانوار فقیر در آن ساکن اند و دور ده دیوار کشیده اند. ما شب در این ده ماندیم. در طول سفر امروز به غیر یک یا دو قطعه کوچک در حول کاروانسرا به هیچ کشت و زرعی برخورد نکردیم. تنها آدمیانی که دیدیم چاروادارانی بودند که از مازندران می آمده یا به آن طرف می رفته اند. در روز سوم بطرف مشرق از یک دشت گذشتیم و پس از 4.5 میل به دره کم عمقی رسیدیم که روستای بومهن در آن واقع است که حدودا نیم میل کنار جاده واقع است. روستای سیاه به (Siyah Beh) به همین فاصله در سمت راست جاده قرار دارد. پس از آن از منطقه ای که تپه های کم ارتفاعی دارد گذشتیم که به واقع دنباله کوه هائی است که در دو سوی جاده قرار دارد. در پایان میل هفتم، مسیرمان رابه طرف شمال تغییر دادیم و در میل هشتم به ده رودهن رسیدیم که از شمال شرقی به دره ای باریک ولی تماما کشت شده ختم می شود. در روستای آه (Ah) که حدودا در ده میلی واقع بود صبحانه خوردیم. بطرف شمال در همان نزدیکی قدم شاه محله (Kadem Shah Mahulleh) و کمی بالاتر ده سرقونک (Ser Ghoonek) واقع است.

از آه از تپه ای که شیب تندی داشت در جهت مشرق گذشته مجددا بهمان مسیر سابق رسیدیم و تقریبا 6 میل بعد به شهر کوچک دماوند رسیدیم، یا آن گونه که می گویند - شهر دماوند - تا این شهر را از کوهی به همین نام تفکیک کنند. در این جا

من مهمان حاکم دماوند محمد هاشم خان بودم که از گذشته می شناختم. او به من اطلاع داد که حکومت شهر و منطقه برای چندین قرن با خانواده او بوده است و حتی افزود که متن فرمانی را در اختیار دارد که شاهان اولیه صفویه که در اواخر قرن پانزدهم بر ایران حکومت می کردند به اجداد او داده بودند. او به یک خانواده سید عرب تبار تعلق دارد.

شهر دماوند بر همان جایگاه عهد عتیق بنا شده است و گفته می شود که از زمان کیومرث یا فریدون پایتخت بوده است ولی بیشتر به این عنوان شهرت دارد که پایتخت ضحاک مستبد بود. در حال حاضر، ولی این شهر اهمیت چندانی ندارد. به واقع یک ده بزرگی است تا یک شهر که بین 400 تا 500 خانوار سکنه دارد. در منطقه ای با کوههای پر ارتفاع و در زمینی کوهستانی ولی در میان باغهای میوه، زمین های مزروع و باغستان واقع است. محل بسیار مطبوعی است. آبش فراوان و از رودخانه زیبایی تامین می شود.

طول و عرض منطقه از لواسان تا فیروزکوه ادامه دارد و از شرق و غرب حدودا دوازده فرسنگ یا 48 میل و از شمال به لاریجان و از جنوب به ورامین حدودا 7 فرسنگ یا 28 میل می شود. این ها البته برآوردهائی است که به من داده اند. دردفاتر حکومتی من نام 73 روستا را دیده ام که چهار بلوک این منطقه را تشکیل می دهند.

- قرسفرود (Gheresferood)

- سرخاب رود (Soorke-ab-rood)

- جما رود (Jemarood)

- ابریشیوه (Abrisheevah)

کل درآمد مالیاتی این منطقه که چندان زیاد نیست 1252 تومان و سه قران و 910 دینار (حدودا 570 پوند) و 1225 خروار گندم به ارزش تقریبی 2450 تومان (1225 پوند) می باشد. بطور کلی یک منطقه بیلاقی یا کوهستانی است که

زمستانهای زودرس و بهار دیر هنگام دارد و بهمین دلیل چندان مولد نیست. حتی برای گندم و جوی مورد نیاز خود که عمده ترین محصول این منطقه است، به مناطق هم جوار وابسته است. از هر تخم معمولا 8 تا 10 تخم محصول به دست می آید. سیب، آلو، زردآلو و انگور تنها میوه هائی است که در این منطقه تولید می شود. زردآلو دو نوع است. يك نوعش را که عمدتا در دهات کیلان (Keelan) و سران (Saran) بعمل می آید خشك کرده به دیگر مناطق صادر می کنند و قیسی نام دارد.

بر اساس اطلاعاتی که کسب کرده ام کوههای این منطقه سنگ قلع دارند و در 12 میلی شهر دریاچه کوچکی در گودالی در دامنه این کوهها وجود دارد. از این منطقه 700 نفر به سربازی می روند و با 300 نفری که از رودبار اعزام می شوند يك هنگ پیاده نظام را تشکیل می دهند.

در 4 نوامبر دماوند را بطرف شمال ترك کرده از تپه هائی گذشتیم و در میل چهارم به روستای مشاء رسیدیم. از مشاء برای 40 دقیقه شیب راه بسیار زیاد شد و ما به امامزاده و کارونسرائی رسیدیم که بر سر قله واقع بود. در این جا منطقه دماوند تمام می شود و ما وارد لاریجان در مازندران می شویم. راهی که بطرف پائین به طرف دره می رود بسیار ناهموار است. جهت ما هم چنان بطرف شمال است ولی چون قطب نمای من بخاطر ویژگی صخره ها کار نمی کند نتوانستم به دقت جهت را معین کنم. در این دره از دو کاروانسرای دیگر گذشتیم که در کنار تپه بنا شده بودند و هر کدام برای يك کاروان كوچك جا داشتند. ما با چارواداران بیشماری بر خوردیم که بارعمده شان برنج بود و آنها که هم مسیر ما بودند بارشان اساسا قیسی و میوه های خشك بود که یا برای مصرف محلی ها ست و یا برای صادرات به روسیه. کوه دماوند به فاصله چند میلی در مقابل ما بود ولی از آن نقطه خاص به نظر خیلی چشمگیر نمی آمد.

روستائیان به وقت تابستان از دور وبر قله، مقادیر قابل توجهی گوگرد در شکاف صخره ها جمع آوری می کنند ولی اکنون زمان مناسب صعود به قله نیست. ایرانی ها می گویند که فریدون، ضحاک را دست و پا بسته در دهانه آتش فشان خاموش دماوند زندانی کرده بود. دره ای که در آن بودیم از شمال به جنوب تقریبا 5 میل طول داشت که در پایانش از تپه های دامنه دماوند که بسیار بادخیز بودند گذشته به دره تنگی رسیدیم که رودخانه لار از آن می گذرد. با عبور از يك پل سنگی که يك دهانه دارد از آن گذشتیم. در پائیز آب رودخانه کم است ولی در زمان آب شدن برفها رودخانه کوهستانی پرخروشی می شود. ما مجددا بخش کوهستانی را با راهی که بطرف شمال می رود و پرشیب و ناهموار است دور زدیم. در دست راست ما دره ای واقع است که رودخانه پیش گفته از آن می گذرد. کمی پائین تر به آن نراز<sup>1</sup> (Nerraz) می گویند که از آمل می گذرد. پس از آن، ازسرازی تندی به طرف اسك رهسپار شدیم که دهکده زیبایی است که در همان دره واقع است و محل سکونت خان منطقه، عباس قلی خان و بستگان اوست. چون او در اسك نبود ما به طرف راست پیچیده در رینه اقامت کردیم که تا شهر دماوند 4.5 فرسنگ فاصله دارد. راه امروز، بدون احتساب توقف در بین راه، 5 ساعت و 45 دقیقه طول کشید و بخش پایانی در اغلب مواقع بسیار دشوار و ناهموار بود. لاریجان شامل 66 روستاست به این قرار:

- بالا لاریجان 26 ده
- دلارستاق 15 ده
- امیری 12 ده
- بهرستاق 13 ده
- کل 66 ده

کل درآمد مالیاتی منطقه 900 تومان ( 410 پوند) است. به قرار اطلاع مساحت منطقه از شمال به جنوب 7 یا 8 فرسنگ یا 32-28 میل و از غرب به شرق 3 تا 3.5 فرسنگ، 12 تا 14 میل می شود. من این مسافت را 39 میل برآورد می کنم. از این منطقه بین 800 تا 100 تفتگذار و سرباز اعزام می شوند که فرمانده شان عباس قلی خان است. تولیدات منطقه بطور عمده گندم و جو است و در دهات انگور و سیب هم بعمل می آید. در نزدیکی اسک معدن زغال سنگ وجود دارد که من پیشتر از وجودش خبر نداشتم. فلز کاران دهات از زغال سنگ استفاده می کنند. گفته می شود که رگه هائی از معدن مس در بهرستاق پیدا شده است و من بعدا شنیدم که در روستای خراب نود (Neved) در لار يك معدن قدیمی مس وجود دارد.

تقریبا روبروی رینه که ده نسبتا بزرگی است و در بخش شرقی دره نیاک واقع است و کمی بالاتر به سمت مشرق، روستای نواست که هر دو بسیار زیبا هستند و باغ و باغستان زیادی دارند. در صبح روز بعد، 5 نوامبر، من برای بازدید چشمه آب گرم راه افتادم که در همان نزدیکی قرار دارد. از جاده اصلی گذشته و از کمرکش کوه برای 45 دقیقه راه رفتن تا به چشمه آب گرم که در پائین ده گرم آب سر در کمرکش دره تنگی که از دره اصلی منتخ می شود، قرار دارد. من در آن جا يك گرمابه خوب ساخته شده دیدم که حوضچه آب داشت و درجه حرارتش 115 درجه فارنهایت بود که برای اروپائی ها اندکی زیادی گرم است ولی برای ایرانی ها که بدنشان تاب تحمل گرمای زیادی دارد چندان زیاد نیست. چشمه کمی بالاتر از حمام قرار دارد و در ساعت 9 صبح حرارت آب 148 درجه فارنهایت و درجه حرارت هوا نیز 51 درجه فارنهایت بود. نمی توانم در خصوص کیفیت آب چشمه نظری بدهم اگرچه به نظرم آبی گوگردار است. افراد فقیر و بیمار زیادی خود و لباسشان را می شستند و گذشته از درجه حرارت آب، حمام هم برای من چندان جذاب نبود. سرازیر شدن از دره، 35 دقیقه طول کشید. پس از آن

در جهت شمال شرقی در سمت غربی رودخانه لار که در اینجا بسیار خروشان بود به راهمان ادامه دادیم. پس از 20 دقیقه به روستای گزنگ رسیدیم و 40 دقیقه بعد از روستای سنگلده گذشتیم که باغ انگور زیادی دارد. در جهت مخالف دره، روستای شاهاندشت قرار دارد و کمی پائین تر و نزدیک تر به رودخانه دو روستای دیگر، وانه و امیری، که امیری در واقع نام این منطقه نیز هست. منظره دورو بر بسیار بکر و دست نخورده است و روستا با باغها و باغستان های گسترده شان بسیار زیبا هستند. از رودخانه گذشته از کناره راست آن به راهمان ادامه دادیم. در این جا دره به طرف شمال پیچ می خورد و کمی پائین تر بسیار تنگ می شود. جاده از کمرکش کوه ادامه داشت و در بعضی جاها سدبندی شده بود که بدون آن، عبور غیر ممکن بود. آنگونه که هست در بیشتر موارد فضای کافی برای عبور يك قاطر بابار وجود دارد و هر وقت کاروانها در این نقاط بهم می رسند، یکی باید در مناطقی که گذرگاه اندکی گشادتر است توقف نماید. چارواداران ما ناچار بودند که بعضی از بسته ها را از پشت حیوانات بارکش بارگیری کرده و خودشان حمل کنند و یا می بایست بارها را در پشت حیوان جابجا می کردند تا از این نقاط باریک بگذرند. کمی که گذشتیم عرض دره به 60 تا 70 یارد رسید که دیواره های عمودی سنگی داشت و حتی در مناطقی راه را از تراشیدن صخره ها ساخته بودند. با گذر از يك پل چوبی به سمت چپ رودخانه رفتیم که بر روی صخره ای به فارسی تراشیده بودند که بخاطر تعمیر این راه، مسافران باید سپاسگزار نواب رضا قلی میرزا در 1221 هجری، حدودا 42 سال پیش باشند. من شنیده ام که این شاهزاده از اعقاب نادرشاه بود. پس از آن عرض رده مجددا افزایش یافت. انجیر وحشی، بید مجنون، سروکوهی، توت سیاه و نوعی درخت گز درکناره رودخانه فراوان است و در کمرکش کوه هم درخت های کاج دیده می شود. کبک پا قرمز در این بخش دره بسیار فراوان است. جهت راه به شمال غربی تغییر یافت. ده میل بعد به بیجار (Beejar) رسیدیم، روستای

کوچکی با سه یا 4 خانه و مجدداً با گذشتن از يك پل به سمت چپ رودخانه پیچیدیم. اغلب پل ها، به نظر بسیار قدیمی می آیند که با سنگ و ملاط درست شده اند که يك دهنه قوسی دارند. در مناطقی که پل سنگی ویران شده اند باید از پل جویی گذشت که بسیار متزلزل و لرزان اند. حدوداً سه میل پائین بیجار در جهت شمال و شمال غربی به چند غار رسیدیم که پناهگاه کاروانان است. می توان از فردی که در آن زندگی می کند برای اسب ها علوفه خرید. شب در این غارها ماندیم. با مناسب بودن هوا ماندن شبانه در این جا دشوار نیست به شرطی که آدم در منزل قبلی غذای کافی تهیه کرده باشد. جاده اغلب بسیار بد بود که مجبور بودیم از اسب پیاده شویم و اگرچه مسافت زیادی نرفته بودیم ولی بارهای ما 8 ساعت در راه بود.

6 نوامبر: راه ما بطرف شمال، شمال غربی ادامه یافت و از دره سرازیر شدیم. در این جا سنگ های آهک وجود دارد. 2.5 میل بعد از غارهای بیشتری گذشتیم که کارو (Karoo) نام دارد و در این جا، می توان کاه و جو خرید. تقریباً 6 میل بعد از پلی گذشته از کرانه راست رودخانه به راهمان ادامه دادیم. روستائیانی که ما دیدیم ظاهر غم انگیزی داشتند و بنظر می رسید که بسیار فقیرند. حدوداً در 12 میل نهم، جهت کلی حرکت ما بطرف شمال شرقی تغییر یافت و در 12 میلی به جایی رسیدیم که نیمه فوقانی کوهها پوشیده از جنگل بود. ابرهای سنگینی در آسمان بود و شب باران شروع به باریدن کرد. در 14 میلی مجدداً از رودخانه گذشته از کناره چپ آن به راهمان ادامه دادیم. در این جا به منطقه لیتکوه رسیده ایم. لاریجان در این جا به پایان می رسد. در 19 میلی به پارس رسیدیم که روستای کوچکی است و خانه بیلاقی عباس قلی خان سردار در آن واقع است. باروبنه ما دیر در شب هنگام رسید و حدوداً 9 ساعت در راه بود. مسیر امروز از دیروز بسیار دشوارتر بود و راه هم بسیار بدتر. بطور کلی وضعیت راهها بسیار بد و نامطلوب است.

منطقه لیتکوه وابسته به آمل و بین لاریجان و آمل واقع است. در شرق آن چیلار واقع است و غرب آن هم به نور می رسد. از شمال به جنوب 5 فرسنگ است و گفته می شود که از شرق به غرب نیز سه فرسنگ عرض دارد. شامل کوه و دشت است و 25 روستا را در بر می گیرد. تولیداتش که عمدتاً در مناطق کوهستانی بعمل می آید گندم و جو است. در آمد مالیاتی آن 1169 تومان، 5 قران و 10 شاهی (531 پوند) می باشد.

از پارس راه به طرف شمال از دره بطرف پائین می رود. اندکی بعد گذرگاه برای عبور اسب و اسب سوار بسیار خطرناک می شود. دو بار ناچار شدیم از رودخانه عبور کنیم که يك بارش بسیار مخاطره آمیز بود. قاطری با بارش در حفره ای از ریگ روان گیر کرده بود و چیزی نمانده بود که از دست برود. تنها وقتی توانست خود را نجات بدهد که صاحبش همه بارهایش را از پشتش برداشت تا بتواند خود را خلاص کند. پس از آن مسیر هم چنان ناهموار بود و حتی باطلاقی بود پر عمق و ما مکرر ناچار شدیم که به رودخانه بزنیم و از يك سو به سوی دیگر برویم که راهش اندکی هموارتر باشد. هوا مرطوب و بسیار نامطبوع بود و مه غلیظی نیز بر بالای سر ما سنگینی می کرد و منظره ای را که مطمئناً در يك هوای صاف بسیار زیبا و دلکش است از دیده می پوشانید. از ابتدای امروز، ما به منطقه جنگل خیر وارد شده ایم که درختان زبان گنجشگ، چلر، دو نوع اقاکیا، و هم چنین گل یاس فراوان است. در پایان میل 12 ما وارد فضای بازی شدیم که در این منطقه با جنگل غیر متمرکز، نی زار، خاربوته، پوشیده است و تردید ندارم که قرقاول هم در این جا بسیار فراوان است. و 2.5 میل بعد به آمل رسیدیم. می گویند از پارس تا آمل 4 فرسنگ است ولی من احتمال می دهم کمتر باشد.

**گزارش بازدید من از کارگاههای آهن کاری در منطقه نور**

این کارگاهها در نایج (Naej) و میان رود (Meeanrood) ، از توابع نور در جنوب غربی آمل واقع اند. آن هائی که من بازدید کردم در ده ناپلا (Napela) در فاصله 12 میلی در همان جهتی که در بالا گفتیم واقع بودند. جاده ای که به ناپلا می رود در 6 میلی به علیشروود می رسد که در واقع مرز بین آمل و نور است. در میل هفتم و هشتم از دهات حاجی کلاه و نح (Neh) گذشتیم. در میل نهم، به رودخانه کوچک انگیتورود (Anghitoorood) رسیدیم و در میل دهم از رودخانه ناپلا گذشتیم و برای يك ميل و نیم در کرانه رودخانه بطرف بالا رفتیم تا به روستای ناپلا رسیدیم.

سنگ آهن بطور عمده از بستر رودخانه بدست می آید و اگر بقدر کافی از بستر رودخانه بدست نیاید، سطح دره تنگی که این رودخانه از آن می گذرد را به این منظور حفاری می کنند. سنگ آهن به اندازه های مختلف است. به اندازه يك ريگ کوچک تا سنگهائی که چندین پاوند وزن دارد و به رنگ قهوه ای و قهوه ای متمایل به قرمز است. به من گفته اند که از هر 100 واحد سنگ آهن، 40 واحد آهن به دست می آید که به نظرم مبالغه آمیز می آید.

سنگ آهن را در کوره ای که با زغال گرم می شود - يك لایه سنگ و يك لایه زغال- گذاشته می کنند و بعد با چکش آن را به قطعات کوچکتر تقسیم می کنند و بعد آن را در کوره دیگری که با زغال گرم می شود به همان صورت سابق می ریزند. در این جا به ازای هر من سنگ آهن، سه من زغال بکار گرفته می شود. کوره آهن گری هم با يك دم بزرگ که با يك چرخ آبی کار می کند مرتبط است. وقتی آهن ذوب می شود، آهن مذاب را در يك حوضچه می ریزند و با يك ملاقه چوبکی بزرگ آن را به صورت توپ در می آورند و یا می گذارند به صورت يك میله کوتاه فلزی سرد شود. گلوله توپ را ساکنان ده، هر هزاری به 30 تومان می فروشند و معمولاً هم به 4 اندازه مختلف تولید می شود ( 6 و 9 و 12 و 18 پاوندی). تولید روزانه هر کوره آهنکاری، 100 گلوله 6 پاوندی و یا 50 گلوله به

اندازه های پیش گفته است. آهن برای استفاده در توپ، در آمل 15 تا 20 قران به ازای هر خروار ( 40 من تبریز) و هر وقت که کمبود آهن روسی پیش می آید، 25 تا 30 قران فروخته می شود.

در کل 16 مغازه یا کوره آهنکاری در این منطقه و در پیرامون سه رودخانه که پیشتر نامشان را به دست داده ام، وجود دارد. نام دهات به این قرار است.

علیشروود	4 کوره آهنکاری
انگیتورود	1 کوره آهنکاری
ناپلا	2 کوره آهنکاری
واز (Vaz)	2 کوره آهنکاری
لاوجرود (Lavejerood)	3 کوره آهنکاری
قلندرود (Goolunderrood)	2 کوره آهنکاری
میان بند	1 کوره آهنکاری
خرسه (Kherse)	1 کوره آهنکاری

در هر کوره آهنکاری، 20 تا 22 کارگر بین 6 تا 9 ماه در سال کار می کنند. وقتی من از ناپلا در نوامبر بازدید کردم، شروع فصل کاری تازه بود و ساکنان دهات از اقامتگاه بیلاقی خود بازگشته بودند. ولی نظر به ستمگری خان منطقه، کارگران دست از کار کشیده و همه دستجمعی عازم بودند تا از صدراعظم تظلم خواهی کنند. آن می گفتند که در سال پیش، آنها 175000 گلوله توپ برای دولت قالب گیری کرده بودند.

در حول وحوش هیچ يك از کوره ها ندیدیم که معدن ذغال سنگی کشف شده باشد. گفته می شود که در روستای یالو (Yaloo) در یالرود که تا آمل سه روز راه است، نشانه ای از منابع زغال سنگ وجود دارد.

**بخش دوم:**

## راه ساری به اشرف از طریق پل نکا

ساری را از طریق دروازه خرابی که در بخش شرقی دیوار دور شهر وجود دارد ترک کرده با عبور از پلی که 17 پله دارد و گفته می شود که بوسیله آغامحمد خان شاه 2 ساخته شده است، از رودخانه تجن گذشتیم که از 1.5 میلی شهر می گذرد. دو پله اش خراب شده که با چوب و الوار بهم وصل کرده اند. جاده سپس از دامنه تپه ها می گذرد و در 3 میلی به روستای زغالچان (Zoaghalchan) رسیدیم و پس از آن از جاده شاه عباسی گذشتیم که برای چند میل خیلی راحت بود. سپس جاده به جنگل انبوهی از درختان بلوط، چلر، و درختان دیگر می رسد. اندکی بعد ولی بریده بریده می شود. رفته رفته جاده ما را به شرق شمال و شمال شرقی می کشاند و روستائیان را می بینیم که مشغول پاکسازی جنگل ها هستند تا زمین را برای کشت آماده نمایند. این کار با شلختگی و بسیار بد انجام می گیرد. یا پوست درختان بزرگ را بطور حلقه ای می کنند، یا در ریشه اش آتش برمی افروزند که هر دوباعث می شود تا درخت بمیرد. شاخه های کوچک را قطع کرده و می برند و روستائیان در فاصله تنه های خشکیده درختان زراعت می کنند. وقتی که درختان را قطع می کنند، یا آنها را به آتش می کشند یا قطعه قطعه کرده و برای سوخت در منازل می برند. به این ترتیب، مقدار قابل توجهی الوار بسیار پرارزش تلف می شوند و منطقه وسیعی را می توان مشاهده کرد که تنه درختان پژمرده و یا قطع شده بچشم می خورد.

هرچه که جلوتر رفتیم، فضا باز تر و زمین ها کشت شده بود. جاده هم اگر چه در بیشتر فاصله ها مساعد بود ولی در بعضی جاها هم بسیار سخت می شد. و از نظر جهت جغرافیائی نیز بین شرق و شمال شرقی نوسان می کرد و گاه و بیگاه نیز از تپه هایی که در دشت برآمده بودند، می گذشتیم. در میل 14 به روستای

میان رود (Mianderood) رسیدیم و با گذشتن از پل نکا بر رودخانه شمشیربور (Shumsheer Bourre) که دو دهنه دارد در روستای آقا بلور (Ag Boulour) منزل گرفتیم. ساکنان این ده، از ایل غیریلیس (Ghiraylees)، يك ایل ترك می باشند که بوسیله آغا محمد خان از بخش علیای گرگان به مازندران کوچ داده شدند. آنها می گویند که 1000 خانوارند که در 7 روستا در این منطقه ساکن اند.

روزی بعد، در میل دوم از راه به روستای چالافور (Chalafoor) رسیدیم که ساکنانش از ایل غیریلیس می باشند. سمت گیری ما از شرق بطرف شمال بود یعنی از يك منطقه سر باز و خوش و از جاده ای که بسیار خوب بود. بزودی به جایی رسیدیم که خلیج استرآباد و هم چنین بستر گسترده و شنی میان کاله (Meean Kaleh) را می توانستیم رویت کنیم. پس از آن جاده، منقطع شد و در خیلی جاها، با سنگ های بزرگ فرش شده بود که کیفیت باتلاقی خاک، سنگفرش را ضروری ساخته بود. و همین، رفتن را بسیار دشوار می کرد. در دو سوی جاده جنگل واقع است و سایه ای که بر آن می اندازد، تا اندازه ای درخرابی اش تاثیر داشت. در مزارع گندم و جو کشت می شود و گندم کشت شده، بسیار تیره رنگ و بسیار نامرغوب است. وسیله ای که برای شخم زدن زمین مورد استفاده قرار می گیرد همان است که در جاهای دیگر، يك ابزار بسیار بدوی که بوسیله گاو زمین را می خراشد. در پایان سفر امروز، جهت مسافرت ما از شرق به شمال و دوباره به شرق تغییر یافت. پس از گذشتن از روستای غیرعلی محله (Ghiraylee Mahlulleh) به اشرف رسیدیم در 14 میلی پل نکا واقع است.

یادداشت های اضافی در باره مازندران

آمل:

آمل از 7 منطقه تشکیل شده است که مشخصاتش را به شرح زیر به من داده اند. این شرح با دیگر اطلاعاتی که من داشته ام تفاوت می کند ولی چون از اسناد دولتی اخذ شده است، به احتمال زیاد، تقریباً درستند.

دابو (Daboo)	شامل 33 روستا
علمرستاق (Alemroostak)	شامل 20 روستا
هرازه پی (Harraz-pey)	شامل 22 روستا
دشت سر (Desht Ser)	شامل 19 روستا
چیلانو (Chillav)	شامل 12 روستا
گرمرو پی (Ghermrood-pay)	در مناطق کوهستانی شامل 13 روستا
لیتکوه (Let-kook) در دشت 3	شامل 12 روستا
تعداد کل	140 روستا

کل درآمد مالیاتی این مناطق، 17118 تومان، 9 قران و دو شاهی (7781 پوند) می باشد که سهم مالیات شهر آمل 816 تومان (371 پوند) است. محصولات این منطقه، 7 نوع برنج، پنبه، شکر بسیار نامرغوب، ابریشم کیفیت پائین، لوبیا، کنجد، گندم وجو، انواع مرکبات، پرتقال و لیمو، است.

در باره تجارت شهر آمل، که در واقع، تنها شامل خرده فروشی مغازه داران آن است، هیچ نکته تازه ای ندارم. هیچ تاجر معتبری در این شهر نیست. بازارش گفته می شود که حدوداً 100 مغازه دارد که به شرح تقسیم می شوند.

خرده فروش پارچه های پنبه ای و پشمی، محصولات داخلی و اروپائی	12
بقال و سبزی فروش	50
عطار	10

آهنگر و مسگر

14

نمد بافی

10

قصابی

2

نانوائی

1

شهر آمل از نظر باستان شناسی بسیار باارزش است. و این تاریخچه به زمان سلطنت طهمورث، نوه کیومرث، باز می گردد و گفته می شود که بعداً در زمان پادشاهی منوچهر، این شهر پایتخت او بوده است.

نور

این منطقه شامل ده بخش عمده است که نامشان به این قرار است.

میان رود

تتارستاق

یال رود

رودبار سفلا

اووزرود

میان بند

نمارستاق

گمرود

ناتلرستاق

نایچ

این منطقه شامل 48 ده می باشد و شامل دشت و مناطق کوهستانی است که در بخش جنوبی به دریای [خزر] محدود می شود و در غرب نیز به رودخانه سوله. محدوده شرقی آن، رودخانه آلشروود یا علم رود است. محصولات کشاورزی این منطقه شبیه تولیدات منطقه آمل است. در باره آهن و ذغال سنگ این منطقه بطور جداگانه سخن گفته ام.



## بارفروش، ساری

به نظر نمی رسد که تجارت بارفروش از زمان بازدید پیشین من در 44-1843 تا کنون دستخوش تغییر اساسی شده باشد. شماره تجار و مغازه داران آن تغییری نیافته است و تجارت با بنادر روس هم اگر ثابت نمانده باشد، تغییر زیادی نکرده است.

فقدان داده های آماری اداره گمرگ و هرگونه سند مشابه باعث می شود که نمی توانم از واردات و صادرات این شهر تخمین قابل اعتمادی به دست بدهم. تخمین کلی هم براساس مقایسه اطلاعات کلی است که به دست آورده ام. آن چه در زیر می آید به گمانم خیلی دور از واقعیت نیست.

واردات از روسیه ( بطور عمده از استراخام) به شرحی که در ضمیمه شماره 7 گزارش پیشین من آمده است 70 تا 80 هزار تومان ( 35 تا 40 هزار پوند) صادرات محصولات ایرانی به روسیه، به شرحی که در ضمیمه شماره 7 گزارش پیشین من آمده است، 100 هزار تومان ( 50 هزار پوند) ..

باید بگویم اما که اگر چه گفته می شود که تجارت بارفروش با روسیه، بخصوص از زمان باز شدن راه تجارتهای از طریق بندرگز در استرآبادو در پیوند با واردات آهن، کاهش یافته است ولی تخمین هائی که در مسافرت اخیر به دست آورده ام نشان می دهد که تجارت نسبت به سابق بیشتر شده است.

در سالی که به مارس 1847 پایان گرفت 5 کشتی روسی با محموله کامل و احتمالاً نیمه پر به مشهدسر که بندر بارگیری بارفروش است، وارد شدند. گفته می شود که 4 تا از این کشتی ها حجمی معادل 10000 پوند [ تقریباً 160 تن] داشتند و کشتی دیگر هم ظرفیتش 4000 پوند [ یا 60 تن] بود. اداره گمرگ این جا را برای سالی 3000 تومان [ 1500 پوند] اجاره دادند و بخشی از درآمد این گمرگ خانه از لنگر اندازی همین قایق ها و کشتی هاست.

گفته می شود که واردات پارچه های پنبه ای و پشمی اروپائی، عمدتاً انگلیسی، از تهران به بارفروش در حال افزایش است چون تقریباً همه طبقات مردم که در بارفروش و اطراف آن زندگی می کنند مصرف کننده این محصولات هستند. تخمین از مقدار واردات آن چنان متغیر است که به گمان من فاقد ارزش است و هیچ گونه آمار ثبت شده دیگری در این ایالت وجود ندارد. بطور کلی گفته می شود که ارزش این واردات، از ارزش واردات روسی که از طریق بارفروش به ایران می آید، بیشتر است. با این همه در 44-1843 به من گفته شد که ارزش این واردات بین 15 تا 20 هزار پوند در سال بود و تخمین هائی که من از صادرات تهران به مازندران بدست آورده بودم 312 بار وزنی به ارزش 15000 پوند بود. در نتیجه، باید بگویم که تخمین هائی که از تجار بارفروش بدست آورده بودم که میزان واردات به بارفروش و مازندران را 100 هزار و حتی 200 هزارپوند گزارش کرده بودند، بشدت مبالغه آمیز بود. معتدل ترین تخمینی که بدست آوردم این بود که ماهی 40 بار اسب، یعنی 480 بار اسب در طول سال به ارزش تقریبی 24000 پوند برای مصرف بارفروش وارد می شود و به نظر می رسد که مصرف این محصولات در ساری، حدوداً نصف مصرف در بارفروش باشد. البته شنیده ام که میزانش را حتی تا 50000 پوند هم تخمین زده اند.

عقیده خود من این است که ارزش صادرات تهران به سرتاسر مازندران در حال حاضر نمی تواند از سالی 40000 پوند بیشتر باشد. تخمینی که با آن چه که از تجار تهران پس از ورودم از سفر اخیر شنیده ام می خواند و جور در می آید. جزئیات محصولات همان است که در ضمیمه شماره گزارش پیشین خود شرح داده ام. .

در حال حاضر در ساری 350 مغازه دایر و 50 مغازه خرابه و 3 یا 4 کاروانسرا که یکی از آنها بوسیله تجار دوره گردان مورد استفاده قرار می گیرد، و 6 تا 7 کالج و 20 مدرسه وجود دارد. درآمد مالیاتی شهر اسماً 500 تومان [ 250 پوند]

است. تجارت این شهر بسیار ناچیز است. محصولات روسی که در این شهر مصرف می شود عمدتاً از بارفروش می آید و براساس آن چه که شنیده ام و در مغازه ها دیده ام میزان مصرف باید بسیار ناچیز باشد.

شکار خاویار در دهانه رودخانه تجن که از نزدیکی ساری می گذرد هم چنان در اجاره يك ارمنی روسی است که من در سال 1844 او را ملاقات کرده بودم. البته زمان اجاره مدتهاست که سر آمده است. در حال حاضر، او سالی 240 تومان می پردازد و با پرداخت 160 تومان دیگر در سال، حق ماهی گیری در رودخانه هراز، بابل، تارلار، و دو یا سه رودخانه کوچکتر هم با همین شخص است. گفته می شود که ماهی های صید شده در سال در بازار استرخام به حدوداً 8000 تومان بفروش می رسد. البته از این مبلغ، باید هزینه های زیادی کسر شود.

#### مقیاس زمین در مازندران:

د مازندران زمین را با مقیاس جریب اندازه می گیرند و اجزایش به این قرار است.

10 اریج برابر با 1 نی یا دائو (daou)

10 دائو برابر با 1 خویز (khaveez)

10 خویز برابر با 1 جریب

میزان اریج طول دست يك مرد به قد متوسط است که از آرنج تا نوک انگشت میانی اوست. برای محاسبه سطح زمین، به جای این طول و عرض زمین را اندازه گرفته و آن دو را در يك دیگر ضرب می نمایند تا سطح زمین به مترمربع یا اریج مربع به دست آید، عرف این است که يك چهارم طول یا عرض را گرفته و آن را در دیگری ضرب می کنند تا میزان سطح زمین به دست آید. در نتیجه، به جای مشخص کردن میزان واقعی سطح زمین، مردم این جا يك چهارم آن را محاسبه می کنند. هر چه مردم علت این کار را نفهمیدم.

#### محصول برنج:

در مناطق جنوبی دریای خزر، برنج پر حاصل ترین محصولی است که کشت می شود. در مازندران، ده کیلو یا بیست من تبریز (کذا در اصل) ( نصف يك خروار) بذر برای کشت يك جریب زمین کفایت می کند و میزان محصول هم بین 15 تا 40 خروار است یعنی از هر بذر بین 30 تا 80 بذر بعمل می آید. برآورد معمولی بین دولت و کشتکاران بیست خروار یا 40 بذر به ازای هر بذر است که به گمان من بسیار کمتر از میزان متوسط محصول است.

بدرآوردن برنج از سیبوس با شیوه های بسیار بدوی که من در گزارش قبلی شرح داده ام باعث می شود که بین 3 تا 4 و گاه حتی 4.5 قسمت از هر 9 قسمت از دست برود. اسب را بدور خرمن می چرخانند تا محصول تازه درو شده را لگدمال کرده دانه را از کاه جدا سازد.

#### مالیات زمین:

نرخ مالیات زمین در نقاط مختلف کشور با هم تفاوت دارد. در زمین های خالصه وقتی که محصول برنج باشد، میزان مالیات 5 خروار یا 40 من تبریز به ازای هر جریب زمین زیر کشت است. در موارد دیگر میزان مالیات ده خروار است. اگر میزان متوسط محصول به ازای هر جریب را 30 خروار حساب کنیم، میزان مالیات يك ششم تا يك سوم می شود. اغلب دهات در مازندران، خالصه هستند. در زمین های خصوصی میزان مالیات بسیار نامشخص است. گمان می کنم که میزانش در زمان های بسیار دور، معین شده و از هر دهی مقدار مشخصی مالیات به صورت نقد و یا به صورت محصول دریافت می شود. در بعضی موارد، میزان کشت و محصول حتماً افزایش یافته است ولی همان میزان مالیات درخواست می شود و در موارد دیگر که میزان محصول کاهش یافته، تخفیفی تقاضا می شود و اغلب هم تخفیف داده می شود. در واقع، ایالات حاشیه بحر خزر از نظر مالیاتی خوش اقبال بوده اند.

مالك ده از روستائیان خود بین 6 تا 10 خروار به ازای هر جریب زمین که صرف برنجکاری شده است ( یعنی يك پنجم یا يك سوم محصول) را طلب می کند و بعلاوه از هر خانوار نیز يك تومان مالیات نقدی می گیرد. وقتی تعداد ساکنان يك ده برای کشت همه زمین ها کافی نباشد از غریبه ها برای کار دعوت می کنند و به آنها شرایط مناسب تری پیشنهاد می شود. یعنی گاه محصول بین کارگران و مالك ده بالمناصفه تقسیم می شود. در موارد دیگر، کارگران به مالك زمین 5 خروار برنج با معادلش به نقد را، به ازای هر جریب زمین مالیات می دهند. البته این قواعد موقعی بکار گرفته می شود که به واقع کمبود نیروی کار وجود داشته باشد.

محصولات دیگر که مشمول مالیات می شوند به قرار زیر می باشد.

نیشکر: 4 من تبریز به ازای 0.4 جریب به دولت در زمین های خالصه یا به مالك در زمین هائی که در مالکیت خصوصی است. در زمین های مرغوب، از هر 0.4 جریب 40 من تبریز محصول به دست می آید و در زمین های نامرغوب، میزان محصول نصف این مقدار خواهد بود.

لوبیا: مثل نرخ مالیات ستانی از نیشکر است.

جو: يك خروار یا 40 من تبریز به ازای هر جریب زمین، به دولت یا مالك خصوصی.

گندم: نیم خروار یا 20 من تبریز به ازای هر جریب زمین به دولت یا مالك خصوصی.

پنبه: تا آن جا که می دانم دولت از پنبه مالیات نمی گیرد ولی در زمین های خصوصی، مالکان به ازای هر 0.4 جریب، 2 من تبریز محصول مالیات می گیرند.

**نیروهای نظامی در مازندران:**

نظام یا به اصطلاح سربازان منظم:

يك هنگ: شامل 800 سرباز در سوادکوه

يك هنگ، شامل 842 سرباز در بندپی و 318 سرباز در فیروزکوه

يك هنگ شامل 500 سرباز که گردان ناصریه نامیده می شود و در مناطق غیر کوهستانی سرباز گیری می شود.

در کل سه هنگ، 2100 سرباز<sup>4</sup>. حقوق این سربازان در سال، 5 تومان و 10 خروار شالی که حدودا 4 تومان قیمت دارد می باشد که 9 تومان یا معادل 81 شیلینگ خواهد بود.

شماره سربازان غیر منظم، سواره و پیاده ظاهرا 6000 نفر است ولی به آنها چیزی پرداخت نمی شود مگر این که به خدمت فرا خوانده بشوند. وقتی که پول باشد، شماره کسانی که به خدمت فراخوانده می شوند بسیار بیشتر است. جزئیات سربازان غیر منظم به قرار زیر در اختیار من قرار گرفته است.

سربازان غیر منظم سواره

500 نفر ساکن بالا، تجن، نکا. جمعیت قبیله

قبیله موندانلو ( کرد)

1000 تا 1200 خانوار است.

503 نفر ساکن فرح آباد و مشک آباد،

قبیله جهاییگلو ( ترك)

جمعیت قبیله تقریبا 1000 خانوار

208 نفر، ساکن شهر ساری. جمعیت قبیله بین 200

قبیله اوصانلو ( ترك)

تا 300 خانوار

160 نفر ساکن کاراتوقان (Kara Toghan)

قبیله افغان

شمال اشرف، جمعیت قبیله 120 خانوار، تعداد محدودی در ساری زندگی می کنند.

قبیله قلیجی (Ghilidjee) 72 نفر، ساکن شهر ساری، جمعیت قبیله بین 60 تا 100 خانوار

قبیله قیرایلی (Ghiraylee) 359 نفر، ساکن نکا، جمعیت قبیله حدودا 1000 خانوار

قبیله بلوچ در حال حاضر هیچ، ساکن شهر ساری، جمعیت قبیله 50 خانوار  
قبیله خوجاوند (کرد) 256 نفر

قبیله عبدالملکی (از فارس) 244 نفر، هر دو قبیله ساکن کجور

تعداد کل 2302 سوار

قبایل به خاطر انجام خدمات نظامی از پرداخت هر مالیات دیگری معاف هستند و به رؤسای قبایل، هم حق بهره مندی از زمین و ده داده می شود. وقتی این سربازان غیر منظم به خدمت فراخوانده می شوند حقوق سالیانه شان 8 تومان است و برای فرماندهان سطوح پائین هم حقوق در سال بین 12 تا 14 تومان به نقد و به صورت جنس پرداخت می شود. هزینه وسایل سربازان غیر منظم به گمان من بعهد قبیله سرباز است. شماره سربازان به صورتی که در بالا آمد احتمالا از رقمی که در گزارش پیشین به دست داده ام قابل اعتمادتر است. شماره تفنگ چی یا پیاده نظام که اغلب تفنگ قتیله ای سرپر دارند به این قرار است.

لاریجان: 1000 تفنگچی که شماره زیادی تفنگ سرپر اروپائی دارند

چیل: 82 تفنگچی که شماره زیادی تفنگ سرپر اروپائی دارند.

هزارجریب: 1344 تفنگچی که به آنها کارا چوکا (Kara Choka) می گویند.

اشرف:

قبیله طالش 150 تفنگچی، جمعیت قبیله 200 خانوار

قبیله عمرانلو 100 تفنگچی، ساکن کول آباد (Koolabad) جمعیت قبیله نامشخص

عرب 41 تفنگچی، جمعیت قبیله 100 خانوار پراکنده

یاخکش (Yakhkesh) 100 تفنگچی

کول آباد 100 تفنگچی

کل سربازان اشرف 491 تفنگچی

تنکابن 220 تفنگچی

کجور 250 تفنگچی

کلارستاق 289 تفنگچی

کل 3667 تفنگچی

تفنگچیان توده بسیار غیر منظمی هستند که مستقل از یکدیگر عمل می کنند اگرچه هر 5 تا ده تفنگچی یک فرمانده دارد. حقوق سالانه یک چریک یا سرباز معمولی 8 تومان در سال و حقوق یک فرمانده نیز 9 تا 10 تومان است.

بخشها، روستاها و درآمد مالیاتی مازندران

بخش تقسیمات بخش تعداد درآمد مالیاتی

روستاها

تومان قران شاهی

14	7	4095	38	راست آب پی، ولی آب پی، شیرگار	سوادکوه	0	2	4074	-	-	تنکابن
						10	5	1253	25	بلوک دشت بلوک کلا دشت	کلارستاق
6	8	4980	48	میانود رود، اندرود	فرح آباد					کوهستان شرقی کوهستان غربی	
0	4	13265	148	شهر، علی آباد و نقاط تابعه، بیشه سر، لهارم، کیرکلا، اسفیوردشورآب، رودپشت، ساری رودپی، شهر خسپ، قیل خران، کارکنده، مشک آباد، کلیجان روستاق	ساری	0	0	2455	15	-	کجور
						2	7	5053	48	مثل گزارش قبلی	نور
						2	9	17934	140	مثل گزارش قبلی	آمل
						0	0	900	66	مثل گزارش قبلی	لاریجان
						19	2	20965	203	شهر بارفروش، لال آباد، بندپی، بابل کنار، بلوک بیشه، جلال ازرک، مشهد کنجه روز، سرسی کلام، بالا تجن	بارفروش
4	8	6425	85	دودانگه، چهاردانگه	هزارجریب	0	0	6727	61	بن سر کلا، بهرنمیر، پازیوار، تارلاریپی، فریکنار، رودبوست	مشهدسر
4	8	3267	53	پنج هزار، کاراتوقان، یخکش، کاراتیپه، نکا، کول آباد	اشرف						
1	3	*93634	930		کل به استثنای دهات تنکابن						

\* معادل 42561 لیره استرلینگ

به گمان من باید به درآمد مالیاتی 2043 تومان و 9 قران ( معادل 929 لیره) اضافه شود به خاطر مقررات تازه ای که در زمان پادشاه فعلی [محمد شاه] وضع شده است و از کسانی که دهی به تیول دارند حدودا 50% بیشتر می گیرند. کل تعداد روستاها وقتی که دهات تنکابن هم اضافه شود از 1000 واحد بیشتر می شود که از آن چه که من در گذشته شنیده بودم بسیار بیشتر است. در ایران کمتر اتفاق می افتد که دو داده آماری با هم بخواند حتی وقتی که آمارها از منابع رسمی جمع آوری می شود.

#### هزارجریب:

این منطقه بسیار وسیعی است که در جنوب اولین رشته تپه هائی که به منطقه مسطح مازندران وصل می شود، واقع است. من از این منطقه بازدید نکرده ام ولی گفته می شود که از شرق به فیروزکوه، سوادکوه و رودخانه کوندآب که این منطقه را از ساور (Saver) جدا می سازد و از جنوب به دامغان و سمنان و از شمال به علی آباد، ساری، اشرف و استرآباد محدود می شود. سرچشمه رودخانه کوندآب در روستائی است به همین نام در ساور و پس آن گاه با نهرهائی که از شاه کوه می آید مخلوط شده و از تپه های نزدیک روستاهای پاچنار، فترودبار، سفیدچاه، و گورزان و هم چنین یخ کش می گذرد. در این جا به صورت نهر باریکی از منطقه نکا گذر می کند. دو بخش عمده این منطقه، بخش دودانگه و بخش چهاردانگه است که براساس اطلاعات من، بخش دودانگه شامل 9 بلوک و بخش چهاردانگه نیز شامل 8 بلوک است. واژه بلوک به معنی بخشی از یک منطقه است که شامل 33 روستا می باشد ولی امروزه وقتی به بلوک اشاره می شود تعداد روستا می تواند بیشتر یا کمتر از این تعداد باشد. در اطلاعاتی که به دست من رسیده شماره کل روستا برای این منطقه 85 عدد ذکر شده است و برای من امکان پذیر نیست که صحت و سقم این رقم را بررسی نمایم.

این منطقه عمدتاً کوهستانی است و همانند بقیه مناطق کوهستانی مازندران پوشیده از جنگل است. محصولات عمده آن گندم و جو می باشد و در ناحیه فوریم (Furreem) برنج بسیار عالی تولید می شود که از نظر کیفیت مرغوب ترین برنج این مناطق است. از نظر تعداد گاو وگوسفند نیز این منطقه بسیار غنی است. فرش های معمولی که گلیم نامیده می شود در این منطقه بافته می شود و یک محصول زمخت پشمی هم می بافند که با دو کیفیت عرضه می شود که برای دوختن لباس مورد استفاده قرار می گیرد که یکی عبا و دیگر چوکا نامیده می شود. رؤسای چندین منطقه در این جا موظفند که 1344 تفنگدار به ارتش دولت اعزام نمایند.

آن گونه که فهمیده ام در دهکده موجین (Moojin) که تا اشرف سه منزل فاصله دارد معدن قلع وجود دارد.

یادداشت های اضافی در باره استرآباد.

#### نیروی نظامی

در استرآباد یک ارتش منظم وجود دارد و شماره سربازان غیر منظم در دفاتر دولتی فقط 1500 تا 1600 تفنگچی و 100 غلام سواری است. ولی در این ایالت رسمی وجود دارد که بر آن اساس می توان ساکنان یک منطقه را به حدی که مورد نیاز دولت باشد به خدمت نظام فرا خواند. به این ترتیب، در فاصله کمی می توان تعداد زیادی تفنگدار را به خدمت گرفت. به این نظام، ایل جاری [فراخواندن ایل] می گویند و در آخرین عملیاتی که بر علیه گوکلان ها [Ghoklans] انجام گرفت از آن استفاده شد. در این مواقع، امکانات روزمره موردنیاز تفنگچی تهیه می شود یا به او پول می دهند که خودش تهیه نماید و میزانش معمولا این است که برای 40 روز کافی باشد. البته باروت و گلوله را برایش تهیه می کنند. از آن جاییکه بیشتر ساکنان این منطقه ناامن تفنگ سرپر

دارند، به خدمت فراخواندن این تفنگچیان دشوار نیست و پس از خاتمه مدت آنها می توانند به خانه و کاشانه خود برگردند.

غلامان سواری ولی مردمانی دست چین شده اند که از خدمات و روحیه آنها صحبت زیاد می شود. وقتی دهات مجاور شهرها مورد حمله قرار می گیرد برای دفع این حملات از آنها استفاده می شود ولی تعدادشان آن قدر زیاد نیست که بر وضعیت ایالت بطور کلی تأثیر قابل توجهی بگذارد.

تنها نیروهای دیگری از این نوع که دولت در استرآباد به آنها دسترسی دارد منوط به مناسبات دولت با قبایل غوکلان و یموت است که می توانند سواری نامنظم بفرستند. و هرگاه که یکی از این قبایل بر علیه دولت یاغی می شود، دولت می تواند از دیگری برای سرکوب قبیله یاغی استفاده نماید. این دو قبیله که دائما با یکدیگر اختلاف دارند، پاداش خود را برای شرکت در این نوع سرکوب ها، غارت و چپاولی می دانند که در طول حمله به آن مبادرت می ورزند و بدیهی است که هیچ کدام قابل اعتماد نیستند.

#### جمعیت شهر استرآباد

از مقایسه سه برآوردی که از جمعیت استرآباد در طول این مسافرت به دست آورده ام می توانم بگویم که جمعیت این شهر از 1000 خانواده بیشتر نیست. به این ترتیب، نسبتی بین این جمعیت و مساحتی که در میان این دیوارها محاصره شده که به گمان من بیش از سه مایل است، وجود ندارد. بخش عمده ای از این مساحت، یا خانه های ویرانه است و یا جنگل و یا باغاتی است که در آنها غلات تولید می شود.

#### تجارت استرآباد

این شهر در کل نزدیک به 40 تاجر خرده پای گوناگون دارد. کار آنها عمدتاً تجارت با تهران یا دیگر مناطق داخلی ایران است که محصولات ایرانی، هندی و اروپائی را برای مصرف ساکنان و ترکمانان و هم چنین فروش به تاجر ساکن

خیوه وارد می کنند. برای مصرف ساکنان این منطقه و هم چنین خراسان، تجارت اندکی با روسیه هم جریان دارد. ارزش پارچه های پنبه ای و پشمی اروپائی که از تهران وارد می شود سالی 30000 تومان [ 15000 لیره ] است و 30 تا 40 تاجر خرده فروش به این تجارت مشغولند. مصرف محصولات روسی به نظر می رسد که بسیار ناچیز باشد. مشخصاتی که در زیر به دست می دهم در طول دو مسافرتی که به استرآباد داشته ام جمع آوری شده اند.

از کاشان: پارچه های ابریشمی و مخمل، چلوار رنگ شده، پارچه های زربفت، شال های ابریشمی، و لنگ.

از یزد: محصولات گوناگون پنبه ای و ابریشمی، مخلفات شامل کله قند و شکر، شکر سیاه، میخک، دارچین، فلفل، چوب چینی، [ Chinaroot ] و دیگر مواد دارویی.

از اصفهان: چلوار رنگ شده، پارچه های پنبه ای نقشدار که قلمکار نامیده می شود، انواع وسایل منزل، از جمله، چاقو، قیچی، خنجر، شمشیر، عینک.

از تهران: محصولات اروپائی به ارزش 30000 تومان [ 15000 لیره ] در سال، شامل، پارچه های پنبه ای انگلیسی و ایرانی، مازو، صمغ کاج از کردستان، ترنجبین و داروهای دیگر، وسایل منزل و ادویه جات، قلع، نشادر، نیل، چرم همدان، چرم ساغری.

از خراسان: یک پارچه پشمی که برك نامیده می شود، لباس، (جبه)، شالهای کشمیری، شال ابریشمی قرمز، دیگر پارچه های ابریشمی ساده، ترنجبین، شیرخشت، به دانه و عناب

از خیوه و بخارا:

چرم، پوست گوسفند، چرم روسی، چکمه، اسب، که ابتدا به ترکمانان فروخته می شود و آنها تدریجاً آنها را به شهر آورده و می فروشند، کره گاوی و شیر گوسفند، البسه ای که از پارچه های راه راه ابریشمی، پنبه ای [ محصول خیوه ] و هم

چنین از پشم شتر، درست شده است.. چیت و پارچه های پشمی روسی، گاهی اوقات قرمز دانه از روسیه، گوگرد، شالهای کشمیری، گاهی اوقات لباس های پنبه ای یا چلوار، ساز و برگ زین، کرناک (Kernak) یا دختران برده که بوسیله ترکمانان و تجار خبوه به عنوان کالموکس (Kalmouks) برای فروش عرضه می شود ولی عموماً دختران قزاق اند که در استرآباد به قیمت 30 تا 60 تومان به ایرانی ها بفروش می رسند. شماره شان زیاد نیست.

آن چه بوسیله یموت ها آورده می شود: روعن کنجد، باروت، ریشه روناس، شتر. از صحرای یموت:

لباس ابریشمی و پنبه ای، ساز و برگ اسب، فرش و خورجین، شتر، اسب.

#### صادرات

به اراك عجم: اسب و شتر، ساز و برگ اسب ساخته ترکمانان، گُرک و پر، لباس های ابریشمی و پنبه ای ترکمنی، کره، پیه آب کرده، برنج، پوست گوسفندی بخارا و خبوه، پوست گاو از خبوه، صابون به خراسان و یزد: مقدار ناچیزی از محصولات روسی، ساز و برگ اسب، برنج، صابون.

به مازندران: صابون، ساز و برگ اسب،

به خبوه و صحرای یموت: بعضی از محصولات اروپائی، به طور مشخص چیت قرمز، دستمال، ماهوت، چلوار خاکستری و سفید، پارچه پیراهنی- احتمالاً به ارزش 3000 تا 4000 تومان (بین 1500 تا 2000 لیره) برای خبوه. مازو، زاج سفید، نیل، حنا، ادویه جات و دارو، aleyehs [؟] ابریشمی از استرآباد، چرم همدان، جیوه، تریاک، قلع، ابریشم، عسل، پوست انار، تنباکو، قاشق های [چوبی] مازندران، قلع، نشادر، گوسفند، کسانی که بوسیله ترکمان ها گروگان گرفته می شوند و پولی که برای آزادی آنها فرستاده می شود.

تجار خبوه عمدتاً از یموت ها خرید می کنند، گوسفند، گاو نر، و ایرانی های به گروگان گرفته شده. آنها با خودشان پول و جنس می آورند و به ترتیبی که گفته شد با ترکمانها معامله می کنند. ترکمانها مقدار ناچیزی از کالاهای اروپائی را خریداری می نمایند.

#### جمعیت و درآمد منطقه استرآباد:

باید اشتباهی را که در گزارش قبلی من در باره این منطقه وجود داشت، تصحیح نمایم. جمعیت این منطقه به نظر می رسد از آن چه من در سفر قبلی ام به استرآباد تخمین زده بودم، بسیار بیشتر بوده باشد. يك مسافر در این منطقه به راحتی می تواند از وضعیت کلی روستاها که در میان جنگل ها از دیده پنهان مانده اند و یا از روایتی که کسی به دست می دهد و 5 یا 6 روستا را در تحت يك نام می آورند، جمعیت را کم برآورد نماید. برای مثال در انرزان Annerzan به من گفته شد که تعداد 11 یا 12 روستا وجود دارد. به تدریج، من توانستم نام 22 روستا را جمع آوری نمایم. در Sedenroostak تعداد را 34 روستا اعلام کرده بودند ولی به همین روال، من توانستم نام 75 روستا را به دست بیاورم. شماره کل روستاها تا آن جا که من توانستم نامشان را بدست بیاورم، برابر با لیست پیوست، 202 عدد می باشد، اگر چه بعضی از آنها دهک - یعنی روستای کوچک - هستند. کل در آمد مالیاتی معادل 16000 یا 17000 تومان ( 7300 تا 7700 لیره) است که شامل 6000 تومانی می شود که Ghoklans می پردازند و برای منطقه ای که این تعداد روستا دارد، این مقدار درآمد مالیاتی بسیار کم است. واقعیت این است که مالیات این منطقه در حکومت سلسله کنونی بسیار ناچیز است چون استرآباد هم چنان به عنوان زیستگاه قبیله قاجار که پادشاه فعلی به این قبیله تعلق دارد، شناخته می شود.

نام روستاها در بلوک های مختلف استرآباد.

در انه زان Annezan



کوروم آباد	جعفر آباد	خندق سر	حاجی باغ	Mezeng مزنگ	نوکنده
روشن آباد	سورم	تجن لته	باغو Bago	بنفش تپه	تلور و کولرت Tulloor
تکشی محله	Noo-dih-jeh نودیجه	گرچی محله			& Koolirt
توکل باغ	فرزی کلاتر	یالو	بهدار کلاتر	کلافرار Kalaferar	سوته ده
شوریان	پشمالویند	اشنه	کوینه کولباد Kovineh	لیوان Leewan	استین آباد Istinabad
Injerab اینجراب	Lellefen لیلفن	آزاد محله	Koolbad		
کجاران	ترچراب	چنین Cheenean	وتینا Vettena	چپرکنده	بلور کوسه
محمد آباد	لوراخیل	بونامن Bonnaman	ولفارا Velfara	گزو ملاکه خیل Ghez	دشت کلاتر و عایشه
عید آباد	خرگوش تپه	کوربان کول - Koorban-		Mellakeh Khail &	
		Kool	کارکنده	سرتق	سر محله
گرزن کلا	توشان	خروس آباد			Sedenroostak در بلوک
فوته باغ	متر کلا	پیشین کلا	کاله	زنگی محله	انجیلو
کلائی حسن	کلاسنگیان	کیچه زی Keechehzee	الیفن Aleffen	حیدرآباد	قلندر محله
		باقر محله	سیدمیران	Seden سدن	سعدآباد
		در استرآباد رستاق	اسپو محله	نوچمن	کلو Kelloo
شمس آباد	معصوم آباد	رهان	شمشه پائین	شمشه بالا	کوفش قیری Kufsh
کارن آباد	سورکن کلا، تازیك	حسین آباد			Gheeree
دو دانگه	سیاه تلو	میر محله	اینقران Ingheran	بالاجاده	سرکلاه
ده نو	اوزینه	نوده	کلاجان قاضی	چهارده	میان دره
مرزن کلا	بابا گولمه	کناره	ورسون Versun	لمیسک Lemisk	کلاجان سپانلو
علی آباد	تورنگ تپه	اسماعیل آباد	دور محله	لام لنگ Lameleng	چالکی
پل خورده	آهنگر محله	کولی آباد	قاسم آباد	دنقلان Denghellan	شاه ده
فیض آباد	اترك چال	سلطان آباد	کرد محله	الوار	ذره محله
ولیک آباد	اوجاوند	عثمان کلا	توسکایش Tooskaiesh	سوله کنده	ولاگوز Vellagoose

رستم کلا	تقی آباد	کماسی	فارسیان کونچی	تیله وار	وارمنان
جلین بالا	محمد آباد	جلابی	محلہ میر	قشلاق	
مریم آباد	فوجرد	ربیع کلاتر	در کوثر		
نارنج آباد	سورکن کلا، مقصودلو	ولاش آباد	فیرنگ، فارسیان، دوزین	کاله کافه	نرسه
آلوکلا	نرسی آباد	پاچنار	دو روستای بزرگی که		
ولی کوار	باغ گلین	گرم سرا	منطقه را اغلب به نام می		
پوکرت	زیارت خوسرود	قوپلانی	خوانند		
میان آباد	نومل	قشته	ثُرسه		
در کتول، شامل منطقه ویران فخر عمادالدین			کبودجامه		
علامن	جنگل ده	سنگ دیوان	سنقر که ساکنان از قبایل حاجی لر-یک قبیله ترک- هستند. این منطقه در مالکیت		
بیرفتن	پیچک محلہ	کوش کورپی	غوکلان هاست.		
الازمن	حاجی آباد	اشکارکلا	شاه کوه		
خر کلاتر	مزرعه	سوار کلا	بالا شاه کوه	پائین شاه کوه	تاش
سعد آباد	پلنگ خال		چالا خانه		
منطقه فندرسک			در سوار		
خان بوان	نقی آباد	زرین گل	حاجی آباد	رادکان	رسو
نام تلو	رهمیان	چنو	کونداب		
دارکلاتر	نو ده	کردآباد			
شفی آباد	وطن	کورچی			
سعد آباد	خاندوز ( خالی ازسکنه)				
در چینشک که نصف یک بلوک است. نصف دیگر را به رئیس ناردم بخشیده اند					
تلو بند	کشی دار	وارمنان			
گلستان					
منطقه کونچی					

#### محصولات معدنی:

در هر دو سفر، از نظر بررسی اوضاع ایالت من از منطقه آستراآباد، مخصوصا آن مناطقی که منابع آهن و ذغال سنگ دارند، در فصل نامناسی بازدید کرده ام. منظورم این که در فصل زمستان این مناطق پوشیده از برف است. در باره منابع معدنی این منطقه کسی چیز زیادی نمی داند و اطلاعاتی که در زیر از مناطق

دارای معدن آهن و ذغال سنگ به دست می‌دهم همه آن چیزی است که توانسته ام به دست بیاورم.

گفته می‌شود که در نزدیکی چلاغر در کول آباد، قلع و نوعی قیر طبیعی وجود دارد. در رودخانه هایش، آهن، و در کوه نیلار، یک معدن مس قدیمی وجود دارد که در حال حاضر مورد بهره برداری قرار نمی‌گیرد.

در تاش، در شاه کوه، که در 12 فرسنگی استرآباد واقع است در جاده گوزلوك، رگه هائی از ذغال سنگ وجود دارد که گفته می‌شود نزدیک به نیم یارد ضخامت شان است. در منطقه شاه کوه پائین، در ده فرسنگی شهر، هم ذغال سنگ کشف شده است. روی هیچ کدام به طور مرتب کار نمی‌شود ولی ذغالی که از سطح زمین به دست می‌آید در گذشته به روسها عرضه می‌شد. حدودا 200 پوند وزن ذغال (حدودا 91 کیلوگرم. مترجم). یعنی یک بار اسب - در بندرگز به قیمت 5 قران عرضه می‌شود. گفته می‌شود که قیمت ذغال سنگ در استرخام، برای روسها، حدودا 5 برابر بیشتر است. در نزدیکی تاش یک چشمه آب معدنی سولفوردار هم وجود دارد.

در یورت بابا که تپه ای در شاه کوه است و با شهر استرآباد 8 فرسنگ فاصله دارد، یک معدن قدیمی قلع توام با نقره وجود دارد. گفته می‌شود که سنگ معدن این جا، نصف وزنش قلع است و به ازای هر من استرآباد هم 6 مثقال، تقریباً نیم درصد، نقره دارد. من از سنگ معدن این جا نمونه ای در اختیار دارم.

درسوار، وهم چنین در زیارت که در سه فرسنگی استرآباد در لنده کوه واقع است، معدن آهن وجود دارد.

شنیده ام که گاه ترکمن ها در بعضی از تپه های نزدیک مشهد مصریان که در صحرا واقع است، غبارهای طلا جمع آوری می‌کنند. فرصت نداشتیم که صحت این ادعا را بیشتر بررسی کنیم.

ذغال سنگ و قلع در ده وطن در فندرسک یافت می‌شود و گفته می‌شود که قطر رگه های ذغال سنگ از سه فوت هم بیشتر است.

در صفحات آتی نیز مطالبی در باره معادنی که گفته می‌شود در دیگر مناطق ایران وجود دارد خواهم نوشت.

#### محصولات صنایع دستی مازندران و استرآباد:

- الیجه (Aledjeh): یک پارچه راه راه بافته شده از پنبه و ابریشم بطول 9 و یک نهم یارد و به عرض 14 یا 15 اینچ. قیمت هر قطعه بین 10 تا 20 قران است.

همین پارچه بافته شده از تفاله ابریشم (kedj) به همان اندازه، به قیمت 5 قران.

- تفته، بافته شده از ابریشم به شکل ها و اندازه های متفاوت برای لباس و روسری زنانه. آنها که در بارفروش تولید می‌شود، به طول 3 یارد و 15 اینچ و به عرض 31 اینچ می‌باشد که به دو قسمت تقسیم شده و بعد بهم دوخته می‌شود تا به عنوان روسری استفاده شود. قیمت آن بین 10 تا 15 قران برای هر روسری است.

- پارچه ساده ابریشم که با پنبه مخلوط شده باشد که برای لباس اسب سواران مورد استفاده قرار می‌گیرد، بطول 5 یارد و 25 اینچ و به عرض 18 اینچ، قیمت آن بین 5 تا 7 قران به ازای هر قطعه است.

- اگر طول آن 6 یارد و 30 اینچ و عرضش 18 اینچ باشد، قیمت آن، بین 6 تا 8 قران است.

- شیر پنییر، یک پارچه ساده مخلوط پنبه و تفاله ابریشم که برای دوختن پیراهن مورد استفاده قرار می‌گیرد طولش بین 5 یارد و 6 اینچ تا 5 یارد و 24 اینچ و عرضش هم بین 13 تا 15 اینچ می‌باشد. قیمت آن 2.5 قران برای هر قطعه است.

- کجین، بافته شده از تفاله ابریشم (kedj) بطول 5 یارد و 26 اینچ و عرض 10 تا 15 اینچ که برای ساختن لباس زنها مورد استفاده قرار می‌گیرد، قیمت آن 2 تا 3.5 قران به ازای هر قطعه می‌باشد.

- چارقد یا روسری ، به شکل مربع 82 اینچی، قیمت 2 تا 3.5 قران برای هر چارقد.

- چادرشب: يك پارچه ساده پنبه ای، مربع شکل به عرض و طول 2 و يك سوم یارد، قیمت 2 تا 3 قران به ازای هر قطعه.

- چادرشب ابریشمی به همین اندازه، به قیمت، 25 تا 30 قران به ازای هر قطعه.  
- چوکا یا شال، بافته شده از پشم و تفاله ابریشم در هزار جریب و سوادکوه و نور با کیفیات گوناگون به طول 10 یارد و 9 اینچ و عرض 18 اینچ. قیمت اش 4 تا 10 قران به ازای هر قطعه است.

- عبا، از پشم سیاه که در هزار جریب بافته می شود به طول 3 یارد و 15 اینچ و عرض 30 اینچ، قیمت، 5 تا 12 قران به ازای هر قطعه.

- کتان، برای چارقد، شال، دستمال، پیراهن، جلیقه، شمد] که در هوای گرم به سر می کشند و می خوابند] که بطور عمده در بارفروش تولید می شود.

- کرباس، پارچه پنبه ای زمخت و چلوار، به عرض 30 اینچ که قیمتش به ازای يك یارد ایرانی، یعنی 41 اینچ، 5 شاهی است. اگر عرض آن 9 اینچ باشد، قیمت 8 یاردش بین 15 شاهی تا يك قران تغییر می کند.

#### استرآباد:

- کنابات (Canabat) يك پارچه راه راه بافته شده از مخلوط ابریشم و پنبه، که طولش 9 یارد است ولی کیفیتش تفاوت می کند. قیمت، 8 تا 10 قران به ازای هر قطعه است.

- البیجة اعلا، که راه راه است و با استفاده از تفاله ابریشم بافته می شود. زنان ترکمن از آن برای دوختن پیراهن استفاده می کنند و طول آن 8 یارد و عرضش هم 14 اینچ می باشد. قیمت، 4 قران به ازای هر قطعه می باشد. نوع دیگری که قبا روحی (Cabba-roohee) نامیده می شود در لیوان تولید می شود، طولش آن

7 یارد و عرضش هم 14 اینچ است. قیمت اش، 2 تا 5 قران به ازای هر قطعه است.

- تفته، پارچه ابریشمی ساده، عرض آن 18 اینچ است و به رنگ سفید. قیمت بازای هر یارد ایرانی (41 اینچ) يك قران است. اگر رنگی باشد، قیمت آن بین يك قران و 5 شاهی یا 1.5 قران فرق می کند.

- کرباس: پارچه پنبه ای که شبیه همان پارچه ای که در مازندران بافته می شود.

**قیمت موار کشاورزی درمازندران، استرآباد در فاصله نوامبر 1847 تا فوریه 1848<sup>5</sup>**

#### آمل

وزن	قران	شاهی
برنج عنبربو	30 من تبریز	8
برنج گرده شیشک	30 من تبریز	6
برنج شاهک	30 من تبریز	5
شلتوک	45 من تبریز	5
شکر	10 من تبریز	8
پنبه	من رطل	2
ابریشم	من تبریز	30
کنجد	خروار	40
جو	40 من تبریز	5
باقلا	10 من تبریز	2

**بارفروش**

مقیاس وزن	قران	شاهی
من تبریز		5
من تبریز		4
35 من تبریز	4	
من رطل (800 مثقال)	1	
من رطل (800 مثقال)	2	
من تبریز	36-35	
من تبریز	12	
10 من تبریز	1	
40 من تبریز	10	
100 من تبریز	2	
من تبریز	10	
من تبریز	1	
من تبریز	10	
من رطل	10	1
من تبریز	1	
من تبریز	4	
من تبریز	10	
من تبریز	15	
من تبریز	10	

**ساری**

مقیاس وزن	قران	شاهی
من تبریز		3.33
60 پیمانہ یا 108 من تبریز		10
من تبریز		16
من رطل (800 مثقال)	2	
من تبریز	35	
من تبریز	10	
40 من تبریز	3	
50 من تبریز	12-10	
من رطل	1	5
من تبریز		7
3 من تبریز	1	

**استرآباد**

مقیاس وزن	قران	شاهی
2.25 من تبریز		10
2.25 من تبریز		7
من استرآباد یا 2.25 من تبریز	3-2.5	
من تبریز	35-40	
90 من تبریز	40	
90 من تبریز	10	
90 من تبریز	10	

کنف کشت شده 2.25 من تبریز 1 10  
 ماش 4.5 من تبریز 1  
 عدس 3.5 من تبریز 1

محصول شلتوک بسیار زیاد است. شکر از نور تا اشرف تولید می شود و بهترین شکر در علی آبادو کیاکلاه تولید می شود. پنبه عمدتاً در بارفروش و اشرف بعمل می آید. تولید ابریشم چندان قابل توجه نیست. جو بطور عمده در ساری و اشرف، بخش هائی از استرآباد و در هزار جریب تولید می شود. از کنف وحشی برای ریسمان بافی استفاده می شود ولی تولیدش زیاد نیست. محصول کتان هم ناچیز است ولی برای ساختن پارچه بکار می رود. پشم هم در نقاط کوهستانی بعمل می آید.

قیمت مواد غذایی در فاصله نوامبر 1847 تا فوریه 1848

مواد غذایی	آمل	بارفروش	ساری	استرآباد
گوشت گوسفند(من تبریز)	1 قران	1 قران	16 شاهی	13 شاهی
گوشت گاو ( من تبریز)	ده شاهی	ده شاهی _ من رطل-	ده شاهی	9 شاهی
گوشت گاو میش( من تبریز)	-	ده شاهی	10-12 شاهی	-
نان ( من تبریز)	12.5 شاهی	10-8 شاهی	7-8 شاهی	7-9 شاهی
شیرگاو ( من تبریز)	-	10 شاهی	10 شاهی	4.5 شاهی
شیرگوسفند	-	3.5 شاهی	-	-
کره ( من تبریز)	-	2.5 قران	-	2.2 قران

پنیر ( من تبریز)	-	1 قران ده شاهی	-	-
تخم مرغ	-	10 تا دو شاهی	-	4 تا 1 شاهی
مرغ ( دانه ای)	-	3 تا 6 شاهی	4 تا 5 شاهی	4 تا 5 شاهی
خروس اخته (دانه ای)	-	10 شاهی تا 1 قران	-	ده شاهی
مرغابی ( دانه ای)	-	6 شاهی	-	-
قرقاول ( دانه ای)	-	7 تا 10 شاهی	8-10 شاهی	7 تا 8 شاهی
دوشاب ( من استرآباد)	-	-	-	15 شاهی
هیزم ( بار اسب)	-	-	10 شاهی	12.5 تا 15 شاهی
ذغال ( بار اسب)	-	-	16 شاهی	1 قران

راهها از مازندران به استرآباد، از طریق مناطق کوهستانی به اراک راه کوتاه ولی دشواری از نوره تهران وجود دارد که از نمارستاق و سعادت آباد به رودبار و از آن جا به تهران می رسد. کاروانها از این راه نمی روند. از گذرگاههایی که در کوهستان های غرب این منطقه وجود دارد من اطلاعی ندارم. راه لاریجان

آمل به پرسم	4 فرسنگ
به کارو ( غارها)	4 فرسنگ
به اسك	4 فرسنگ
به دماوند	4.25 فرسنگ
به استلك	4 فرسنگ
به تهران	5 فرسنگ
مجموع	25.25 فرسنگ معادل 101 مایل
این مسیر در بیشتر فاصله راه بسیار دشواری است ولی چارواداران این راه را به راه فیروزکوه ترجیح می دهند. یکی از دو راه عمده کاروان رو است. اگر از اسك به دماوندنرفته و مستقیما به استلك بروید، 4 فرسنگ صرفه جوئی می شود.	
راه نشیل: از آمل به گالیور [Gallior] ، نشیل، ارجمند [ یا لازور]، نوا، آه، و تهران. این مسیر مجموعا 36 فرسنگ یا 144 مایل است. این راه به ندرت مورد استفاده کاروانها قرار می گیرد چون بخشی از این مسیر به غیر از تابستان، خالی از سکنه است.	
راه فیروز کوه	
از بارفروش یا ساری	
به شیرگاه	5 فرسنگ
به زیراب	4 فرسنگ
به سورکرآباد	5.25 فرسنگ
به فیروزکوه	6.5 فرسنگ
به باغ یا سربندان	8.5 فرسنگ
به استلك	8 فرسنگ
به تهران	5 فرسنگ
مجموع	42.25 فرسنگ یا 169 مایل

راه فیروزکوه یکی دیگر از مسیرهایی عمده کاروان رو است ولی بطور خارق العاده ای در بخش هائی از این مسیر صعب العبور می شود. بطور کلی در تمام فصول قابل استفاده است.

#### راه هزار جریب:

ساری	
به شیرگاه و زیراب	9 فرسنگ
به دوآب	4 فرسنگ
شهمیرزاد	7 فرسنگ
سمنان	4 یا 5 فرسنگ
مجموع	24 یا 25 فرسنگ یا 96 یا 100 مایل
<b>راه پشتکوه</b>	
ساری به علمدارده	5 فرسنگ
به کوه سر	8 فرسنگ
به ده [ نامی نیست. مترجم]	6 فرسنگ
چشمه علی	8 فرسنگ
به دامغان	8 فرسنگ
مجموع	35 فرسنگ یا 140 مایل
<b>راه کوثر از طریق هزار جریب</b>	
از ساری	
به ورنند	4 فرسنگ
کوثر	6 فرسنگ
بالا ده	5 فرسنگ
چشمه علی	4 فرسنگ
گز	4 فرسنگ

4 یا 5 فرسنگ	از ده گز به بارکلا
5 فرسنگ	به پائین شاه کوه
5 فرسنگ	به کاروانسرای تاجر
5 فرسنگ	به شاهرود
19 تا 20 فرسنگ برابر با 76 تا 80 مایل	مجموع
این راه بطور مکرر از سوی کاروان هائی که بین شاهرود و گز - بندر ورود به خلیج استرآباد - در حرکت اند مورد استفاده قرار می گیرد.	
<b>راه بالاجاده</b>	
	استرآباد
3.5 فرسنگ	به بالا جاده
3 فرسنگ	به رادین
6 فرسنگ	به چهار ده
8 فرسنگ	به فولاد محله
6 فرسنگ	به رضا آباد
7 فرسنگ	به لاسگرد
33.5 فرسنگ معادل 134 مایل	مجموع
<b>راه چیلارز یا مگاسی</b>	
	استرآباد
3.5 فرسنگ	به میان دره
4 فرسنگ	به غارهای مگاسی
5 فرسنگ	به چهار ده
6 فرسنگ	به دامغان
18.5 فرسنگ معادل 74 مایل	مجموع
<b>راه صندوق</b>	

2 فرسنگ	دامغان
25 فرسنگ یا 100 مایل	مجموع
<b>راه نیالار</b>	
3.5 فرسنگ	اشرف به چلوغر
5 فرسنگ	به نیالار
5 فرسنگ	رادین
6 فرسنگ	تاش
8 فرسنگ	شاهرود
27.5 فرسنگ یا 110 مایل	مجموع
گفته می شود که بطور کلی این راه خوبی است و شاخه ای از راه شاه عباسی است که به نیالار ادامه می یابد.	
<b>راه وزوار</b>	
	نوکنده به وزوار
2 فرسنگ	به رادین
4 فرسنگ	به تاش و شاهرود
14 فرسنگ	مجموع
20 فرسنگ یا 80 مایل	این هم گفته می شود که راه خوبی است و ارتفاع زیادی ندارد.
<b>راه استنووار</b>	
	از ده گز به استنووار
نیم فرسنگ	به رادین
5 فرسنگ	به شاه کوه
5 فرسنگ	به بسطام
7 فرسنگ	مجموع
17.5 فرسنگ یا 70 مایل	<b>راه بارکلا</b>



گوزلوك يك منطقه بيلاقی است. حمل توپ از خراسان از طریق این گردنه به دشواری می تواند صورت بگیرد. ولی اطلاع پیدا کرده ام که توپ های 6 پاندى را از این راه حمل کرده اند.

در باره راه سرخان محله از كتول اطلاعاتی به دست نیاوردم. راه جاده میانه از فیندرسك تابسطام هم 9 فرسنگ است.

راه خرم رود.... نو ده [ در فیندرسك ]

به وطن 3 فرسنگ

به کونچی 3 فرسنگ

به کلاتر خیج 6 فرسنگ [ از بخش بسطام ]

به بسطام 4 تا 5 فرسنگ

مجموع 16 تا 17 فرسنگ معادل 64 تا 68 مایل

در سال 1836 محمد شاه که از کولان باز می گشتت بهمراه توپ هایش از این راه عبور کرد.

راه تيله ور..... نو ده [ در فیندرسك ]

به تيله ور 5 فرسنگ

به ابره 6 تا 7 فرسنگ

به بسطام 3 فرسنگ

مجموع 14 تا 15 فرسنگ معادل 56 تا 60 مایل

راه خوش بیلاق:

استرآباد به:

حسین آباد 3.5 فرسنگ

فیندرسك 6 فرسنگ

نو ده 5 فرسنگ

ابره 6 فرسنگ

استرآباد

به سید میران

به جهان نما

چومنه سوار

چهار ده

دامغان

مجموع

2 فرسنگ

5 فرسنگ [ يك منطقه بيلاقی است ]

3 فرسنگ [ مسكونی نیست ]

3 فرسنگ

5 یا 6 فرسنگ

18 تا 19 فرسنگ معادل 72 تا 76 مایل

نکته این که تمام این راهها در غرب استرآباد واقع اند.

راه زیارت که تقریبا در جنوب استرآباد واقع است.

استرآباد

به ده زیارت

به ده شاهکوه

یا به تاش

به شاهرود

یا به دامغان

مجموع

3 فرسنگ

1 فرسنگ

4.5 تا 5 فرسنگ

7 فرسنگ

6 فرسنگ

14 فرسنگ معادل 56 مایل

گردنه گوزلوك که در شرق استرآباد واقع است و بهترین طریق گذشتن از کوه ها

در زمستان است.

استرآباد

به گوزلوك

به ده تاش

به بسطام

مجموع

5 فرسنگ

6 فرسنگ

5 تا 6 فرسنگ

16 تا 17 فرسنگ معادل 64 تا 68 مایل

کبوتر کبوتر کبود دم جنبانک زرد دم جنبانک سفید مرغ سقا  
 مرغ دریائی  
 [لیست ابوت را در این جا می آورم- مترجم]

<i>List of Birds noticed in Mazenderan and Asterabad in the Winter of 1847</i>	
<i>Corvus</i>	Common Crow
<i>Ditto Cnrnix</i>	Hooded Ditto
<i>Ditto Frugilenus</i>	Rook
	Chaug
<i>Ditto Monedula</i>	Jackdaw
<i>Cinclus aquaticus</i>	Water Ouzel
<i>Alcido Ispida</i>	Kingfisher
<i>Turdus Pilaris</i>	Fieldfare.
<i>Ditto Merula</i>	Blackbird
<i>Ditto</i>	Thrush
	Fallarope
<i>Erythaca Rubecula.</i>	Red Beast
<i>Pyrigita Domestica</i>	House Sparrow
<i>Pica Cordata</i>	Magpie
<i>Scolopax Rusticola</i>	Woodcock
<i>Gallinago Media</i>	Full Snipo
<i>Ditto Minima</i>	Jack Snipe

یا به کلپوش 7 فرسنگ [راه بسیار بدی است]  
 مگز 5 فرسنگ  
 خوش بیلاق 5 فرسنگ

توپ های 4 تا 6 پاندی را از طریق این گردنه به خراسان برده اند.  
 کرایه حمل و نقل

از بارفروش به تهران از طریق جاده لاریجان 10 قران برای يك بار اسب  
 از تهران به بارفروش از طریق جاده لاریجان 5 تا 6 قران برای يك بار اسب  
 از بارفروش به تهران از طریق جاده فیروزکوه 12 تا 13 قران برای  
 يك بار اسب

از تهران به بارفروش از طریق جاده فیروزکوه 10 قران برای يك بار اسب  
 بارفروش به استرآباد 8 قران برای يك بار اسب  
 بارفروش به رشت 12 قران برای يك بار اسب  
 استرآباد به مشهد [شامل 13 توقف بین راه] 18 قران برای يك بار اسب  
 استرآباد به خپوه، 20 توقف کاروانی با فواصل زیاد. برای يك سوار این مسافت  
 بین 10 تا 12 روز طول می کشد.

نام پرندگانی که در زمستان 1847 در مازندران و استرآباد مشاهده شدند.  
 [لیست زیر باید با استفاده از يك دیکشنری مفید انگلیسی به فارسی تصحیح شود.  
 بعضی عناوین در این جدول هست که من معادل فارسی شان را یا اصلا نمی دانم  
 یا زیاد مطمئن نیستم. بهرحال، امیدوارم دوستان ساکن ایران محبت کنند - مترجم]  
 کلاغ معمولی کلاغ تاجدار؟ کلاغ سیاه Chaug زاغ  
 مرغ ماهیخوار توکا باسترک گنجشگ سار زاغ کبوتر  
 دارکوب خالدار دارکوب زرد دُج سبز قبا حواصیل ماهیخوار سفید  
 قرقاول بلدرچین دراج کبک قو مرغ آتشی غازوحشی  
 مرغابی [انواع مختلف] شانه بسر مرغ باران جغد بازابی

	Flamingo
<i>Anser</i>	Wild Goose
	Ducks of many kinds
<i>Pterocles Setarius</i>	Pintailed Grouse.
<i>Otis Tetrax</i>	Lesser Bustard
<i>Vanellus Crestatus</i>	Lapwing
	Owls
	Common Plover
<i>Recurverostris Avocetta.</i>	Avocet
<i>Circus Cyanus</i>	Hen Harrier
	Red Wing
<i>Numenius Arquata</i>	Common Curlew
	Blue Pigeon.
	Wood Pigeon of Persia
<i>Motacilla Flava</i>	Yellow Wagtail.
<i>Ditto Alba</i>	White ditto
<i>Gallinula</i>	Water Hen
<i>Pelicanus</i>	Pelican
	Cormorant
	Sea Gull
	Hedge Sparrow

یادداشت های بازدید از تاسیسات و نیروهای نظامی روسها در خلیج استرآباد

<i>Sazicola Enanthe</i>	Wheat-ear
<i>Sturnus Vulgaris</i>	Starling
	Jay.
	Spotted Woodpecker.
	Yellow ditto.
	Small Creeper
<i>Fringilla</i>	Rosed-winged Finch
<i>Curruca Atracapella</i>	Black Cap
	Tom Tit
<i>Troglodytes Europeus</i>	Common Wren
<i>Carduelis Communis</i>	Goldfinch
<i>Fulica Atro</i>	Baldcoat
	Chaffinch.
	Greenfinch.
	Common Heron
<i>Ardea Alba</i>	White Egret
	Pheasant
<i>Coturnix Vulgaris</i>	Quail
	Douraj or Francolin
<i>Perdrix Sexatilis</i>	Red-legged Partridge
<i>Tetanus Glottis</i>	Greenshank
<i>Ditto Calidris</i>	Redshank
<i>Cygnus Ferus</i>	Swan

من در طول 6 تا 14 دسامبر در دهکده گز که بندر ورود به خلیج استرآباد است، اقامت کردم. یافتن وسیله ای برای گذشتن از آب و رسیدن به جزیره عاشوراده که روسها در آن تاسیساتی درست کرده اند بسیار دشوار است. ایرانی ها که هیچ قایقی ندارند و کاپیتان کشتی های ترکمان ها و روسها هم بدون کسب اجازه از فرمانده دریائی روسها هیچ ناشناسی را سوار نمی کنند. به همین دلیل من چند روزی معطل شدم تا بالاخره توانستم برای سوار کشتی شدن اجازه بگیرم. متوجه شدم که از زمان بازدید قبلی من، شماره ساختمان هائی که در این جزیره وجود دارد بسیار افزایش یافته است. درگذشته تنها دو خانه ساخته شده از نی وجود داشت و دو یا سه کلبه دیگر. اکنون 26 بنای گوناگون به چشم می خورد. البته تنها 16 تا 18 تایشان را می توان ساختمان به حساب آورد و از چوب ساخته شده اند. بسیاری از این ساختمان ها را بطور خودنمایانه ای برای بازدید من باز کردند ولی در ضمن، از محتویات بقیه ساختمان ها که باز نکردند خبر ندارم. يك بیمارستان کوچک ولی بسیار تمیز را به من نشان دادند که 12 تا 14 بیمار در آن بستری بودند. يك کلیسا، و محلی برای سکونت کشیش، حمام، نانوائی، دو انبار مهمات که درواقع لوازم یدکی کشتی را در آن چیده بودند، يك کارگاه آهنگری، يك محوطه مرغداری و محوطه ای که نشان دهنده يك کوشش ناموفق برای ایجاد یک باعچه است را هم به من نشان دادند. در مرکز این محوطه، يك حامل پرچم و يك توپ صحرائی کوچک قرار دارد. اگرچه به من گفته بودند که 300 نفر روسی در این گردان زندگی می کنند ولی در جزیره یا در میان کشتی ها من به تعداد کمی از آدمها برخورد کردم. آن چه من دیده ام با این رقم هیچ سنخیتی ندارد و من می بایست کل افراد را 150 نفر تخمین می زدم.

کشتی ها شامل يك کشتی دو دکله کوچک به نام « دربند» بود که دوازده توپ دارد و کشتی دیگر، « آردون» که هم قدیمی تر و هم کوچکتر است. يك دکل یدکی دارد و به عنوان يك کشتی ذخیره، 8 توپ و 2 توپ گردان بر روی عرشه آن

است. ( به من گفته شد که این کشتی چون خیلی قدیمی است دیگر مورد استفاده قرار نخواهد گرفت). يك کشتی بادبانی کوچک دیگر، به شماره 8، که روسها آن را بارج - Barge - نام گذاشته اند که 4 توپ در دو سمت و دو توپ گردان روی موج شکن خود دارد. کشتی چهارم نوعی کشتی ماهی گیری بود به نام « لیزارد» که من از آن بازدید نکردم. ظرفیت دو کشتی آخر بین 60 تا 70 تن بود و به من گفته شد که کشتی دیگری هم به همین ظرفیت هست که اکنون در این سواحل نیست. يك کشتی کوچک محلی دیگر، به عنوان کشتی تدارکات و با شماره يك، تنها کشتی ای بود که در این جا وجود دارد.

کارکنان این گردان شامل يك کاپیتان، به عنوان فرمانده، چهار ستوان، يك گروهبان و تعدادی هم رده های پائین تر بودند.

آن چه من از کشتی رانی روسها در این سفر دیدم به خوبی نشان می داد که چرا فرمانده روسی دلش نمی خواست و به عمد خودش را قایم کرده بود تا با من ملاقات نکند. به یقین هیچ دلیلی وجود نداشت که او از نیروی دریائی روسها در بحر خزر احساس غرور کند. باید بگویم که دفعه قبل، در بازدیدم در سال 1844 دو کشتی بود که مرا بسیار تحت تاثیر قرار دادند. در ساختن هیچ يك از کشتی هائی که اکنون اینجا هستند از مس استفاده نشده است و یکی از ماموران به من گفت که این کشتی را با کم دقتی از الواری که خوب بر روی آن ها کار نشده درست می کنند و به همین دلیل، پس از ده سال قدیمی و غیر قابل استفاده می شود.

نیروی دریائی کنونی روسها در بحر خزر، آن طور که از صحبت های خودم با ماموران فهمیدم به قرار زیر است:

6 کشتی بخار کوچک، 4 تایش ساخته شده از آهن و هر 6 کشتی، تا آنجا که فهمیده ام، چند توپ کوچک هم دارند.

8 یا 9 کشتی دو دکلی جنگی

6 کشتی بادبانی جنگی که به تازگی ساخته شده و هر کدام دارای 4 دهانه توپ می باشد.

8 کشتی بادبانی کوچک که بارج نامیده می شود و هرکدام بین 60 تا 70 تن ظرفیت دارند.

2 کشتی حمل و نقل

جمع: 30 کشتی

از کشتی های بخار، من در سفر اخیر هیچ کدام را ندیدم و در نتیجه نمی توانم جزئیاتشان را به دست بدهم. بی اطلاعی ایرانی ها در باره مسائل مربوط به کشتی رانی و در خصوص برنامه های گردان روسها باعث شد که نتوانم از آنها اطلاعاتی در این خصوص به دست بیاورم. یکی از کشتی های بخار که در سال 1844 مورد بازدید من قرار گرفت، کشتی کوچکی بود به نام « کاما » که موتورش 40 قوه اسب بخار نیرو داشت، و 4 توپ کوچک هم داشت که بسار تمیز بود. گمان نمی کنم ظرفیت کشتی های دیگر از این مقدار بسیار بیشتر بوده باشد. این کشتی ها ماهی دو بار بین عاشوراده و استراکان مسافرت می کنند ولی در طول زمستان مسافرت ها متوقف می شود.

کشتی های دو دکلی جنگی قرار است رفته رفته با کشتی های جنگی بادبانی جایگزین بشوند ولی از کشتی های دودکلی جنگی بزرگتر در این منطقه نشانه ای نیست.

ذغال مورد نیاز کشتی های بخار را از روسیه - در منطقه ای بین دن و ولگا می آورند و به آن Lignite یا ذغال قهوه ای می گویند. در چند مدت گذشته دولت

عرضه این ذغال را از منطقه شاه کوه در استرآباد به روسیه ممنوع کرده بود که نشان می دهد نه فقط به آنها حسادت می کردند بلکه با آنها روابط خوبی نداشتند.

خلیج استرآباد بسیار بزرگ است و از شرق به غرب احتمالا 50 مایل طول دارد. در عریض ترین نکته، عرض اش 10 مایل است. عمق آب ولی زیاد نیست و از سه Fathoms [ کمتر از 6 متر ] بیشتر نیست و در کناره ساحل بسیار کم عمق می شود و به همین خاطر با قایق نمی توان به ساحلش رسید. آب چندین نهر ورودخانه به آن می ریزد و به همین دلیل، آبش خیلی شور نیست. در واقع آب سواحل جنوبی بحر خزر تقریبا در همه جا به همین صورت است ولی در وسط دریاچه، آب بسیار پر نمک است. جدول زیر که اطلاعاتش از تجزیة يك شیشه آب دریاچه خزر در 1844 به دست آمده است از سوی یکی از دوستان - با محبت ناخدا دوهامل [ Duhamel ] در اختیار من قرار گرفته است.

در هزار گرین [ grains ] آب دریای خزر مواد زیر وجود دارد

گرین [ grains ]

0.244	اسید کربنیک آزاد
0.711	هیدروژن سولفور ه شده
0.455	سالفات آهک
0.465	کربنات آهک و منگنز
2.815	کلرور کلسیم
5.176	کلرور سدیم

در واقع کلبه ای هم دارد. بر بام انبار کمپانی پرچی در اعتزاز است و برای راحتی افراد يك برج دیده بانی هم ساخته اند.

من در يك گزارش ديگر به سفارت علياحضرت ملکه در تهران از امتیازاتی که روسها در این منطقه به دست آورده اند سخن گفته و توجه را به مشکلات و درسرهائی که این امتیازات ممکن است برای ما ایجاد نماید جلب کرده ام. اگر بریتانیا نتواند جلوی این اتفاق ها را بگیرد روسها امتیازات بیشتری به دست آورده و در اداره و حکومت این ایالات نقش تعیین کننده ای بازی خواهند کرد. تا به همین جا روسها امتیازات حقوقی موقت بر علیه ایرانی هائی که در این رشته ساحلی تردد می کنند به دست آورده اند. هیچ قایقی نمی تواند در این منطقه رفت و آمد نماید مگر این که از فرمانده روسی يك اجازه کتبی در دست داشته باشد و بهانه آنها هم این است که در برابر غارت ترکمن ها و برای امنیت و ثبات این کار لازم است. قبایل [ ترکمنی] که در سواحل شرقی زندگی می کنند هر چه که از قدرت روسها بیشتر و بیشتر واهمه دارند به همان نسبت در برابر حکومت ایران احساس استقلال می کنند. در يك زمانی در آینده، این وضع برای حکومت ایران بسیار نگران کننده خواهد شد و مداخله نظامی روسها برای کنترل وضعیتی که حضور خودشان در منطقه ایجاد کرده است، لازم خواهد گشت. روسها طبیعتاً می کوشند که در میان قبایل با پخش پول و یا کنترل شان از دریا و با تکرار دائمی این ادعا که مسئولیت حقوقی امورات دریائی منحصر با آنهاست، نفوذ به دست بیاورند. روسها اخیراً حتی با حاکم استرآباد در باره حق او برای کنترل قبایل در رفت و آمد و یا حق گذری که قایق ها می پردازند وقتی از سواحل ترکمن حرکت می کنند، در گیر شدند. در گزارشی که به نماینده دولت علیاحضرت نوشتم، این مسائل را با حزنیات بیشتر شرح داده ام و در این جا، به این خاطر به این مسائل اشاره کرده ام تا مطلبی را از قلم نیانداخته باشم. اشاره کنم که روسها در باره سفر غربیه ها به ویژه انگلیسی ها به این منطقه بسیار

محتویات جامد 13.270

محتویات جامد پس از تبخیر 13.230

تفاضل 0.40

آن آقائی که آب را تجزیه کرد معتقد است که این آب، به ویژه به خاطر زیادی هیدروژن سولفور شده که دارد بسیار عجیب و غریب است و در طول تابستان، احتمالاً موجب بیماری های زیادی می شود.

در باره خلیج استرآباد باید اضافه کنم که صید خاویار هم دارد که در چند سال گذشته عمدتاً در دست ماهی گیران ترکمن بوده است ولی به نظر می رسد که به ازای اجاره سالانه ای معادل 600 تومان می خواهند آن را به روسها اجاره بدهند. من نمی توانم از میزان احتمالی درآمد سالانه صید خاویار تخمینی به دست بدهم چون به شیوه ای مرتب انجام نمی گیرد. از آن گذشته، ترکمنها هیچ گونه حساب و کتاب از صید نگه نمی دارند. در حال حاضر، احتمالاً ارزش صید خاویار زیاد نیست ولی در دست روسها، به احتمال زیاد، میزانش قابل توجه خواهد شد. ترکمنها ماهی خاویار صید شده را خودشان مصرف می کنند و مازاد و هم چنین تخم ماهی و سریشم سگ ماهی را به کشتی هائی که از استراخام می آیند می فروشند.

حالا باید به توصیف امکانات تجارتي که روسها از زمان سفر پیشین من در سواحل استرآباد ایجاد کرده اند بپردازم. در ساحل، حدوداً در سه مایلی گز، نمایندگان کمپانی تجارتي مسکو [ Moscow Trading Company ] با استفاده از الوار تعدادی انبار چوبی درست کرده اند که قسمت بندی شده است و خودشان هم در آن زندگی می کنند. آنها هم چنین يك انبار مشابه را که حاکم استرآباد ساخته از او اجاره کرده اند. گاردی شامل 80 تفنگدار برای دفاع از کمپانی در این جا ساکن است و قرار است به خرج دولت ایران، برای روسها يك بیمارستان هم ساخته شود. علاوه بر این انبارها، فرمانده روسی یک خانه کوچک،

حساسیت دارند و حتی ایرانی ها هم، مگر این که کار تجارتي مشخص و معلومی داشته باشند، نمی توانند در آشوراده لنگر بیاندازند. اگر دیدگاه روسیه فقط این بود که تجارت این منطقه را راه بیاندازد و یا این که صادقاته می خواست راهزنان را سرکوب نماید، در آن صورت دلیلی نداشت که نسبت به آمدن غریبه ها به این منطقه این همه حساس باشد و یا حتی حسادت نماید. در واقع می باید، مشوق آن می شد چون تجارت این منطقه طوری است که در بخش اعظم غیر از روسیه کس دیگری نمی تواند در آن مشارکت نماید. حضور نیروهای نظامی اش در این منطقه هم اگر به خاطر ارایه خدماتی بوده باشد که به آن اشاره کرده ام، این حضور نظامی نمی تواند مورد پرسش قرار بگیرد.

در مقایسه با دفعه قبل که در این منطقه بودم، گمان نمی کنم که تجارت روسیه با این ایالات ساحلی افزایش زیادی یافته باشد. البته در نتیجه نگه داری عرضه کافی، تقاضا برای بعضی از فرآورده ها منظم تر و با ثبات تر شده است. باوجود همه کوششی که برای افزایش تجارت صورت گرفته است، میزان تجارت این منطقه زیاد نیست. من نمی توانم از میزان کل صادرات یا واردات تخمین قابل اطمینانی بدست بدهم همان مشکلاتی که بر سر راه جمع آوری این گونه اطلاعات در مازندران وجود دارد، در این جا هم هست. می توان گفت که میزان تجارت هنوز چندان مهم نیست و با توصیفی که از اقلام وارداتی موجود است گمان نمی کنم هیچ گاه تجارت این منطقه اهمیت زیادی پیدا بکند. به مرور زمان، برای فروش در بازارهای خراسان و بخش غربی افغانستان احتمال دارد که تقاضا برای محصولات روسی زیاد شود. ولی من گمان می کنم برای بهره مندی بیشتر از منافع تجارت باید در مشهد يك انبار دائمی کالاهای روسی ایجاد شود که در تحت حمایت نماینده کنسولی قرار داشته باشد. به نظر می رسد که روسها خیال دارند در مشهد يك کنسولگری ایجاد نمایند.

در حال حاضر ارزش واردات سالانه از طریق گز، بین 20000 تا 25000 تومان [10000 تا 12500 لیره استرلینگ] است که به نظر می رسد حتی همین میزان هم به راحتی به فروش نمی رسد. گفته می شود که سال گذشته 8 یا 9 کشتی تجاری روسی به این سواحل وارد شد که ظرفیت شان بین 4000 تا 10000 پوت - یعنی بین 60 تا 150 تن - متغیر بود. ولی بطور کلی، اغلب این کشتی با ظرفیت تکمیل شده نمی آیند. شماری حتی بار نمی آورند بلکه برای صید ماهی به این طرف می آیند.

مشخصات اقلام وارداتی و صادراتی در تجارت با روسیه را در زیر به دست می دهم.

#### واردات:

لولة آهن، میخ های کهنه، قلاب ماهی گیری، دیگ و آفتابه آهنی، بشقاب های به نام سج [Sadj] که بوسیله ترکمانها برای پختن نان مورد استفاده قرار می گیرد (احتمال 20000 پوت آهن یا تقریباً، 300 تن).

فولاد تقریباً 1000 پوت

روی، قلع، و آمونیاک

مس و برنز به صورت ورقه

قفل، آئینه، جعبه های رنگ زده شده، نخ و نوار نقره، جیوه، سینی چای، چاقو، قیچی، سوزن و سنجاق، تفنگ مرغ زنی معمولی، و ماشه تفنگ..

پارچه های پشمی و کشمیر و آن چه که باریکه نامیده می شود به مقدار کم. پارچه پنبه ای گلدار، دستمال، دستمال های کناره سفره، چلوار سفید، شال گردن، الیجه (پارچه ای راه راه که برای مصرف ترکمانها تولید می شود)، روکش تشک، ابریشم نقش دار به مقدار کم.

محصولات بلوری و گلی از نوع نامرغوب

چرم روسی به نام بلغار

چای و قند به میزان بسیار کم.

قرمز دانه و چوب، کاغذ، آرد، زاج، توتیا، پوست سگ آبی و سنجاب

### صادرات

بینه تولید داخل و خراسان به مقدار زیاد

میوه های خشک، از جمله پسته و بادام دامغان، یزد، الو بخارا، مویز، و کشمش، بادام، انجیر نیشابور، قیسی خشک شده دماوند، گردو، نخود، کنجد، برنج، عسل. پارچه های پشمی زمخت به نام چوکای هزار جریب، نخ های پنبه ای کاشان، پارچه های پنبه ای نقش دار بروجن، خونسار، یزد و غیره. چلوار های زمخت استرآباد، یزد و سمنان، پارچه های ابریشمی ساده یزد، و مشهد، شالهای ابریشمی یزد و کاشان، ابریشم خام، و چلوار رنگی کاشان و نطنز.

ماهی اوزن برون، تخم ماهی، سریشم سگ ماهی

ادویه جات هندی، فلفل، دارچین، میخک

روناس

پوست روباه، شغال، سمور آبی، گربه وحشی

چوب گردو و چنار

### کمپانی تجاری مسکو

تجارت این منطقه عمدتاً در دست نمایندگان این کمپانی روسی است که در اغلب نقاط محصولات خود را به فروش می رسانند. البته پارسال، دو تا از این نمایندگان را با مقداری محصولات روسی، به ارزش 5 تا 10 هزار تومان به مشهد فرستادند. تا جایی که خبردارم این محصولات هنوز به فروش نرفته است. من حتی از کسانی که منطقه را خوب می شناسند و قضاوت شان مورد اعتماد است شنیده ام که فروش کل محصولات روسی در گز از 5 یا 6 هزار تومان در سال ( 2500 تا 3000 لیره استرلینگ) بیشتر نیست و بقیه را در انبارها نگاه می دارند. مقدار مشابهی هم برای مصرف شهر استرآباد لازم است.

تجاری که از روسها در گز خرید می کنند، دو یا سه تاجر خرده پای ایرانی هستند و چند تا هم دستفروش که از شاهرود می آیند که دروجه عمدۀ قاطرچی اند که محصولات شاهرود را به این منطقه می آورند و از اینجا هم آهن و مواد دیگر می خرند.

از بهار پارسال تا آغاز فوریه امسال، از بنادر روسیه تنها 4 تا کشتی بابر به سواحل استرآباد رسیدند که بار سه تایی شان عمدتاً آهن آلات بود.

راه اصلی ارسال محصولات روسی به خراسان، راه بارکلاست، که از گز به شاهرود - که حدوداً 20 فرسنگ است- می رود.

من این گزارش درباره تجارت گز را با این یادآوری تمام می کنم که شنیدم که وزیر امور خارجه روسیه در کمپانی تجاری مسکو منافع شخصی دارد.

در حال حاضر، هیچ تاجر انگلیسی در تجارت بحر خزر و سواحل آن مشارکت ندارد اگرچه در گذشته در رشت و در شیروان نمایندگان تجاری انگلیسی ساکن بودند و محصولات انگلیسی گاه به استرآباد هم می رسید. حدوداً تا بیش از یک قرن قبل، کشتی هائی که در بحر خزر تردد می کردند، اگر هم متعلق به تجار ما نبودند، ولی بارشان محصولات ما بود و حتی از زمان سلطنت ملکه الیزابت ( اول) پرچم انگلیس در این دریا به اهتزاز در آمده بود. شرایط بهداشتی نامناسب این سواحل، و اوضاع ناگوار ایالات ایرانی در این منطقه، که نتیجه حکمرانی بد و بهره کشی است، فقر تولید به طور کلی- به غیر از ابریشم گیلان- و نبود حمایت های دفتر کنسولگری عمده ترین مشکلاتی است که بر سر راه حضور تجار ما در این منطقه وجود دارد. اگر این دفاتر کنسولگری در رشت و استرآباد ایجاد شوند، به نظرم محتمل است که که با کشتی هائی که می تواند در انزلی ساخت و به دریا انداخت، می توان محصولات انگلیسی را ارزان تر از قیمتی که محلی ها فعلاً می پردازند به مناطق سواحل شرقی و جنوب شرقی و حتی خراسان عرضه کرد. در بخش هائی از سواحل شرقی می توان یک مرکز تجاری ایجاد کرد که



مستقیماً با خبوه در ارتباط باشد. عرضه کردن محصولات به این منطقه می تواند بسیار مهم باشد چون علاوه بر جمعیت ساکن این منطقه، تقاضا در میان قبایل هم که در حال حاضر این محصولات را نمی شناسند می تواند ایجاد شود و یک روحیه سوداگری در میان این قبایل وحشی ایجاد شود که هم به نفع خودشان است و هم به نفع همسایگان آنها بطور کلی. می توان تولیدات منطقه پرجمعیت و حاصلخیز بخارا را از طریق راه های آبی رودخانه ای به خبوه ارسال کرده و در آن جا با محصولات انگلیسی مبادله نمود. در هرکوشی برای مشارکت در تجارت این منطقه باید برای مقابله با مخالفت روسها و احتمالاً ایرانی ها آماده بود و فعالیت های روسها در خبوه دیرپا زود به تغییر حکومت، مناسبات و سیاست بطور کلی در آنجا و مناطق همسایه آن منجر خواهد شد.

#### بازدید از اردوگاه ایرانیان در مرز ایالت گوکلان و صحرای ترکمن

بادعوتی که شاهزاده اردشیرمیرزا از من کرد که از او در اردوگاهش در نزدیکی منطقه گوکلان بازدید کنم من در 29 دسامبر از استرآباد راه افتادم. نزدیک دروازه شهر، یک گارد تفنگچی 9 نفره بلوچ را به خدمت گرفته به طرف شرق به راهنما ادامه دادیم که بسیار راه ناهموار و بدی هم بود. از میان جنگل نه چندان فشرده ای گذشته و بعد به مناطق جنگلی فشرده هم رسیدیم. این جا و آن جا هم زمین های کشت شده وجود داشت تقریباً به هرکس که در میان راه بر خوردیم، به تفنگ سرپر مسلح بود. بطور کلی مردم بطور دستجمعی مسافرت می کنند. دست راست ما کوه پوشیده از برف بود که حدوداً یک مایل با ما فاصله داشت. تقریباً 6 مایل بعد، به روستای سیاه تلو رسیدیم، و پس از 9 مایل، از روستای جلین گذشته که تپه کوتاهی هم دارد یک مایل بعد، به روستای بزرگ سورکن کلا رسیدیم که با استرآباد دو نیم فرسخ فاصله دارد. ساکنانش عمدتاً از قبیله مقصدلو هستند. قبیله ای ترک تبار از قره باغ که بوسیله نادرشاه به این منطقه آورده شدند. در حال حاضر، تعدادشان فقط 150 خانوار است ولی فکر

می کنم در گذشته، حداقل 5 برابر این تعداد بودند. من در منزل رئیس قبیله، عبدالصمد خان اقامت کردم و امیدوار بودم که برای بقیه این مسافرت در این منطقه خطرناک، او هم مرا همراهی کند. او می بایست برای تحویل مالیات منطقه به اردگاه می رفت ولی افرادش هنوز آماده نشده بودند و من نمی توانستم منتظرشان بمانم.

در روز بعد، در حالی که برادر عبدالصمد خان- که جوان رعنا و سوارکار ماهری است- همراه ما بود با طی یک فرسنگ و نیم به روستای حسین آباد رسیدیم و در سرراهمان از روستای میرمحل و رودخانه اش هم گذشتیم. روستاها در این منطقه معمولاً با یک خندق، یا با یک قلعه کوچک حفاظت می شوند و این قلعه هم معمولاً روی یک تپه واقع است. پس از آن از چند نهر و رودخانه کوچکتر گذشته و سرانجام به حسین آباد رسیدیم. در آن جا متوجه شدم که چارواداران که با بارهای ما پیشتر وارد شده بودند مورد اذیت و آزار پسرهای رئیس ده ملک محمد حسین قرار گرفتند. البته با نزدیک شدن ما، این پسرها از آنجا به ده های مجاور رفته بودند. در این جا لازم شد که چارواداران و همراهان تازه ای را به کار بگیرم ولی با نبودن رئیس ده در آن جا و فرار پسرهای او به نظر می رسید که کسی نیست که من از او برای برآوردن این نیازها کمک بگیرم. پس از تاخیر زیاد، برادر رئیس ده که نامش ملک اسماعیل بود پیدایش شد و قول داد که آزاردهندگان چارواداران را برای تنبیه و مجازات به من تحویل بدهد و خودش و افرادش مرا تا فندریسک همراهی کنند ولی توصیه کرد که آن روز با او مانده و فردایش، صبح زود حرکت کنیم. برادرزاده های گناهکار را نزد من آوردند و من هم آنها را بخشیدم ولی با این وعده که عموی شان تا جایی که من بخواهم مرا همراهی بکند. وقتی به استرآباد بازگشتم فهمیدم که اتفاقاً دو تن از بستگان نزدیک همین شخص بودند که اگرچه به ستوان لیبردو عده داده بودند که او را تا خبوه همراهی کنند ولی او را به ترکمن ها فروختند.

این منطقه که به نام روستای اصلی اش- حسین آباد- نام گذاری شده است، در گذشته مستقل بود و در تحت حکمرانی محمد زمان خان قرار داشت که مورد غضب فتحعلیشاه قرار گرفت، و چشمانش را کور کردند. بعد از آن، حکومت را به ملک آرا واگذار کردند که یکی از فرزندان محبوب شاه بود و این منطقه در زمان حکمرانی او بسیار پیشرفت کرد. من فکر می کنم در این دوره بود که ساکنان منطقه مجاور فکر عمادالدین خانه های شان را رها کرده و به خاطر امنیت و آسایش بیشتر در حسین آباد و نقاط مجاور به این منطقه مهاجرت کردند. این منطقه در حال حاضر، شامل 7 روستاست و گفته می شود که جزو حوزه استرآباد روستاک باشد. آب به قدر کفایت دارد و خیلی هم حاصل خیز است. .

در روز 31 دسامبر با تعداد کثیری که به ما پیوسته بودند حسین آباد را ترک کردیم. این افراد یک روز پیش وارد شده و از همراهی با ما خیلی خرسند بودند. وقتی به راه افتادیم، تعداد همراهان خیلی بیشتر شد چون به کسانی که قبل از ما از حسین آباد راه افتاده بودند، هم رسیده بودیم. طولی نکشید که گروه ما شامل 50 سواره شد. در ابتدا جهت ما به طرف تپه ها بود ولی بعد به طرف شرق پیچیدیم و در پنجمین مایل از رودخانه گوروک گذشتیم به منطقه فکر عمادالدین وارد شدیم از جنگلی انبوه گذشتیم و بعد، رسیدیم به منطقه ای که درختان کمتری داشت ولی شامل دشت وسیع و سرسبز و زیبایی بود به سوی صحرا. گذر به گذر جنگل هم وجود داشت و گاردهای ما هم بیشتر از همیشه گوش به زنگ بودند. حتی آدمهائی را پیشاپیش فرستادیم که ما را از امنیت راهها خاطر جمع بکنند. این بخش احتمالاً خطرناک ترین بخش این جاده است و از روستاها فاصله زیادی دارد و برای سوارکارانی که می خواهند برای چابیدن به دیگران حمله کنند در این جا شرایط مناسبی وجود دارد و به همین خاطر، مسافران بسیار واهمه دارند. در حین گذشتن، دو تا گوزن نر پیدایشان شد و چند تنی از افراد گروه که به تعقیب شان پرداختند مخاطرات سفر را برای چند لحظه فراموش کردند. اگر چه من خودم

به این حیوانات نزدیک شده بودم ولی از دستم در رفتند و در جنگل انبوه پناه گرفتند. در مایل هشتم سفر به روستا بارفتن رسیدیم که در پای تپه ای واقع است و 30 خانه دارد. زمین های دوروبر این روستا، نی زار بودند و بعد از آن هم راه از جنگل انبوهی می گذشت که گذشتن از آن به خاطر بدی راه به سختی صورت می گرفت. در پنجمین ساعت سفر، از جنگل گذشته و به زمین های کشت شده در حول وحوش خرکلا رسیدیم که دوروبرش کوه بود و راهی از میان شان به بسطام می گذرد. باز در این منطقه احساس خطر کردیم و باز آدمها را پیشاپیش فرستادیم که اگر خطری وجود داشت به ما خبر بدهند ولی هیچ ترکمی در این منطقه دیده نشد. از زمین های ناهموار مجاور رودخانه سرخ محله گذشته از منطقه فکر عمادالدین خارج شده به منطقه فندر سک وارد شدیم. حدوداً 6 ساعت و نیم که از سفرمان گذشت ما از نزدیکی روستای دارکلا گذشتیم که در حول و حوش یک تپه واقع است، بعد از روستای دیگری رد شدیم و سپس رسیدیم به نمتلو، روستائی که بر روی تپه واقع است. اگر باران ببارد یا برف بیاید، عمق گل در این منطقه به حدی زیاد می شود که به راحتی نمی توان از آن گذشت. ما سه مایل دیگر بطور عمده از میان مزارع برنج کاری شده راه رفتیم تا به روستای خان بیوان که روستای بزرگی است رسیدیم و به طرف خانه میرزا سعدالدوله خان راه افتادیم که از قبل وعده مهمان نوازی داده بود. خانه اش ولی بطور کامل رها شده بود و هیچ کس در آن ساکن نبود و از همه سو هم به امان خدارها شده بود. اگر درست به خاطرمانده باشد حتی لوله بخاری هم نداشت. شب که بارانی بود خیلی هم سرد شد و ما در حیاط خانه آتش روشن کردیم. من از آدمهای خودم خواستم که بروند و محل مسکونی بهتری برای ما پیدا بکنند و خوشحالم که بعد از این که تاریک شد توانستند اطاق کوچک و تمیزی پیدا بکنند که ما توانستیم آنجا آتش روشن کنیم ولی برای این که دود خفه مان نکند ناچار شدیم که درها را کاملاً باز بگذاریم.

گفته می شود که فاصله این روستا تا حسین آباد 6 فرسخ یا 24 مایل است ولی من فکر می کنم که از این باید کمتر باشد. ساکنان روستا جزئیات سرقتی که در سه روز پیش بوسیله ترکمن ها از گاوهای ده مجاور شده بود، را به من اطلاع دادند. ابتدا گفتند که 1000 راس گاو دزدیده شد ولی در روز بعد تخمین تعداد گاوهای به سرقت رفته به 200 راس کاهش یافت. دو تا آدم بیچاره را هم با خودشان به بردگی بردند و یک نفر دیگر هم به شدت زخمی شد.

منطقه فکر عمادالدین که امروز از آن گذشته ایم، منطقه کوچکی است که در دشت پائین کتول واقع است و تا تپه ها ادامه دارد و آن قدر هم مورد تهاجم ترکمن ها قرار می گیرد که همه ساکنانش آن را ترک کرده اند. و تنها در همین اواخر است که روستای بارافتن که از آن گذشتیم، دوباره مسکونی شد.

روستائیان فندرسک علاوه بر چلوارو چادرشب، یک جلیقه ابریشمی به نام ایجه می بافند. محصولات مزارع هم برنج، پنبه، ماش، گندم، ارزن، نخود و جو است. ابریشم هم تولید می شود. خانه های روستائی هم شامل یک، دو، سه بخش و حتی بیشتر است و نمای بیرونی و درونی هم با گاه گل صاف و مرتب شده است. اگرچه این خانه ها اجاق دارد ولی دود کش بخاری ندارد. و مردم این منطقه به نظر می رسد که تمام سال در همین جا می مانند.

روزاول سال نو، برای مسافران خیلی بد یمن بود چون در طول شب و حتی روز بعد باران شدیدی بارید که در طول روز به صورت برف سنگین درآمد. وقتی که توقف ما برای بهتر شدن هوا بی نتیجه ماند تصمیم گرفتم که در همان جایی که بودیم بمانیم.

از مردم این منطقه داستان های زیادی درباره ناامنی جاده ها و غارت و چپاولی که در همان حول وحوش اتفاق می افتد، شنیدیم. سال گذشته هفت تن از ساکنان این روستا به قتل رسیدند 8 تا 9 تن دیگر به بردگی برده شدند و یکی از آنها که یک روحانی بود و باپرداخت باج آزاد شد، به دیدن من آمد. از گروه سوم، دوتن

کشته شدند و تنها 4 روز پیش هم آن چپاولی اتفاق افتاد که من پیشتر به آن اشاره کردم. به نظر می رسد که شرایط آب و هوایی تأثیری روی ترکمن ها ندارد و حتی وقتی باران می بارد، به نظر می آید که در برخورد به کسانی که مورد حمله قرار می گیرند ترکمن ها در موقعیت بهتری قرار می گیرند چون از تیر و کمان استفاده می کنند در حالی که مسافران تمام تکیه شان به تفنگ های سرپر است.

در روز 2 ژانویه هوا خوب شد و در تمام روز همان طور خوب باقی ماند. ما ساعت 8 و نیم از خان بیوان راه افتادیم و از طریق راهی که خیلی خرابه بود از جنگل انبوهی به نام جنگل کارا گذشتیم و این در حالی بود که باران شدیدی می بارید و برف های روی درختان به سرعت آب می شد. مثل سابق تعدادی تفنگچی با ما بودند و همانند سابق، تعداد کسانی که با ما سفر می کردند دائماً بیشتر می شد. ساعت یک ربع به یک جنگل تمام شد و به رودخانه رهمیان رسیدیم که رودخانه باریکی است که از کنار روستائی به همین نام می گذرد. محصول برنج این روستا که در دره ای اندکی بالاتر واقع است خیلی معروف است. این همان نقطه ای است که چند روز پیش در آن جا حمله ای صورت گرفت و 4 تن کشته شدند. به محمد صادق خان کتول دستور داده شد که از این جاده گذشته و پولهایی که از تهران برای سربازان در اردوگاه فرستاده شده بود را به آنان برساند. او به همراه سه یا چهارتن از سوارکاران از بقیه جلو افتاد ولی در این نقطه از سوی 7 یا 8 ترکمن مورد حمله قرار گرفتند. دو تا از همراهان او و یکی از ترکمن ها کشته شدند و یک ترکمن دیگر هم شدیداً زخمی شد و وقتی بقیه همراهان صادق خان به این منطقه رسیدند این ترکمن زخمی شده را دستگیر کردند و او را به خانواده یکی از مقتولین سپردند که بر اساس قانون مملکت او را قصاص کرده و به قتل رساندند.

در این جا راهی هم از روی تپه ها به بسطام وجود دارد که 9 فرسنگ است ولی فکر نمی کنم در زمستان خیلی قابل استفاده باشد.

جاده ای که از آن می گذشتیم باز ما را به داخل جنگل برد که ما بر روی برف اثر پای یک ببر یا پلنگ را رویت کردیم. دو روز بعد، تفنگچی ها پوست یک ببر بسیار بزرگی را به اردوگاه آوردند که در همین منطقه شکار کرده بودند. حاکم پوست ببر را به من هدیه کرد. از نوک دماغ تادم 6 پا و 9 اینچ طولش بود. یک نوعی کبوتر جنگلی هم در این مسیری که امروز از آن گذشتیم بسیار فراوان است که به نظرم با کبوترانی که در انگلیس داریم تفاوت دارند. ویژگی کبوترهای جنگلی این جا این است که دوطرف گردن اش سفید است و به صورت یک نیم دایره در پشتش به یک دیگر وصل می شود. پرنده بسیار زیبایی است و در واقع اندازه اش هم به اندازه کبوترهای انگلیسی است.

بقیه مسافرت ما تا رسیدن به اردوگاه با حادثه خاصی رویو نشد به غیر از این که به ما خبر رسید که یک یا دو سوارکار از روی تپه ای دارند ما را می پابند و تفنگ چی های ما هم با بی میلی مجبور شدند که در جلوی کاروان راه بروند. چیز خاصی اتفاق نیفتاد که رشادت تفنگچی های ما را به محک بزند ولی وقتی که از این محل دور شدیم، آدمهای گروه ما باز می گفتند که اسب سوارانی را دیده بودند که داشتند ما را از دور دست می پابند ولی من خودم هیچ چیز ندیدم. طولی نکشید که به اردوگاه ایرانی ها رسیدیم که در دامنه تپه های اطراف رودخانه خرم رود- که جزو حکومت گرگان است- کمی پائین تر از روستای نو ده واقع و از خان بیوان 4 یا 5 فرسخ فاصله دارد، مسافتی که ما در 7 ساعت طی کردیم.

اردوگاه ایرانی ها شامل تعدادی کلبه ساخته شده از نی است برای سربازان عادی و خانه هایی به همین روال که برای فرماندهان ساخته شده است. گفته می شود که 3000 تا 4000 نفر سرباز، عمدتاً تفنگچی های مازندرانی و استرآبادی و تعدادی هم غلام های سواره در این اردوگاه اقامت دارند. ولی هیچ سربازان

منظم و هیچ توپ خانه به همراه آنها نیست. حدوداً 40 یا 50 روز پیش این اردو در این منطقه برقرار شد ولی از آن زمان تا کنون آن قدر باران و برف در این منطقه بارید که زمین از آب و گل اشباع شده و رفت و آمد آنها و چارپایان فقط با گذشتن از باتلاقی عمیق امکان پذیرگشته است. شبها از جانب تپه ها باد شدیدی می وزد که هر آن ممکن است این آلونک ها و خانه های بد ساخته شده را ویران کند. خطر ویرانی فقط این نیست که شدت باد و طوفان ممکن است خرابشان کند بلکه با به هوایرین قطعات آتش در میان آلونک هاو خانه های ساخته شده از مواد سریعآ آتش گیر ممکن است آتش بگیرند. در طول اقامت من چند تا از این آلونک ها به این شکل آتش گرفته و از بین رفتند.

شورش گوکلان ها به نظر می رسد به خاطر بدرفتاری شاهرخ خان باشد که در سه سال گذشته حکمران استرآباد بوده است. قرار از خراج سالانه ای که مردم به میزان 6000 تومان می پرداختند راضی نبود و مالیات های تازه وضع کرد که مردم هم زیر بار نمی روند. چون شاهرخ خان فکر می کند که حسین خان فرنگ مردم را بر علیه او می شوراند، شاهرخ خان، لطفعلی خان کتول را برای دستگیری اش فرستاد. حسین خان فرنگ هم فرار کرده و به یکی از خانهای گوکلان علیمراد خان پناهنده شد. شاهرخ خان از علیمراد خان خواست که حسین خان فرنگ را تحویل بدهد و چون نداد و شاهرخ خان که در میان استرآبادی ها به شجاعت معروف است، با چند صد تفنگدار و سوارکاران یموت و یک توپ برای سرکوب گوکلان ها به راه افتاد. او موفق شد به مقدار زیادی در منطقه گوکلان ها پیشروی کند ولی به نظر می رسد که اندکی زیادی در منطقه کوهستانی پیش رفته بود. با این وصف به علیمرادخان نرسید. در بازگشت، همه اموالش، و توپ، را از دست داد و اکثریت تفنگ چی هایش هم به اسارت گرفته شدند. حتی خود او را هم دستگیر کردند ولی بعد رشوه ای پرداخت و آزاد شد.

بعد، سلیمان خان قاجار که به حکمرانی استرآباد منصوب شد نیروئی با همان مختصات به منطقه گوکلان فرستاد ولی کوشید با مذاکره شورش گوکلان را خاتمه دهد. ولی فرستادگان جعفر قلیخان بجنورد علیمرادخان را تشویق کردند که به نیروی سلیمان خان قاجار یورش ببرند و همین که به سلیمان خان خبر رسید که جعفر قلیخان با سربازان کرد خویش به کمک علیمراد خان آمده است، تصمیم گرفت از این منطقه عقب نشینی کند. ولی با یکی از پسرهایش دستگیر شد، همه اموال و دارائی ها و حتی تنها توپ باقی مانده در استرآباد نیز از دست رفت و بخش عمده تفنگ چی هایش در نزدیکی نیل کوه به اسارت درآمدند. هیچ کدام از این عملیات خیلی خون ریزانه نبود اگرچه به نظر می رسد که تعدادی هم از هر دو طرف کشته شده باشند و شیخونی که در ابتدا ایرانی ها در آن دست بالا را داشتند یک روز و شب طول کشید. اغلب زندانی های ایرانی به یموت ها واگذار شدند و آنها هم این زندانیان را سرانجام به خیمه فرستادند.

سلیمان خان در منتهای ناامیدی در میان گوکلان ها یک دوست پیدا کرد که او را متقاعد کرد که خود را تسلیم کند. بعد او را سوار اسب خود کرده و از منطقه نجات داد و باعث رهائی سلیمان خان شد. پسر سلیمان خان که جوان 17 ساله ای است، را به جعفر قلی خان بجنورد تحویل دادند او هم پسر سلیمان خان را آزاد کرد.

پس آنگاه حکومت ایران به شاهزاده اردشیر میرزا و سلیمان خان دستور داد تا با سربازان نامنظم برای بار سوم به منطقه گوکلان لشکر کشی کنند. ولی با تجربه گیری از آن چه که گذشت، آنها در دوازده مایلی منطقه گوکلان اقامت گزیده و یک فرایند خسته کننده و ادامه دار مذاکره بین شان آغاز شد که تا زمانی که من در این منطقه سفر می کرده ام به نتیجه رضایت بخشی نرسیده بود. من خودم پیشنهاد کردم که به منطقه گوکلان به ماموریت بروم- در واقعی یکی از دلایلی که خواستم از اردوگاه ایرانی ها بازدید کنم ولی وقتی به حاکم و شاهزاده این را

گفتم متوجه شدم که به انگیزه های من خیلی مشکوک اندو به ماموریت من تمایلی ندارند. وقتی چنین دیدم متوجه شدم که بهترین کار این است که بلافاصله انصراف را اعلام بکنم و به آنها گفتم که اگر چه فکر می کردم که ممکن است مداخله من در مذاکره با سران قبایل مفید باشد ولی چون موافق نیستند، من نیز علاقه ای به انجامش ندارم.

قبل از ترک استرآباد، فهمیدم که بین گوکلان ها و دولت توافقی حاصل شده است که براساس آن، قرار شد که میزرا سعدالدوله به عنوان رابط روابط گوکلان ها و دولت ایران به شرط پیش پرداخت درآمد مالیاتی یک ساله، منصوب شود. اموال و توپ های گرفته از سربازان را پس بدهند. همه گروگان ها را آزاد کنند و برای مقابله با کرک کاراکه هیز- مجموعه از راهزنان از قبایل مختلف یموت که بین گرگان و اترک ساکن اند- 300 سوار کار هم برای خدمت به همراه سربازان ایرانی اعزام نمایند.

علاوه بر جریئاتی که من در سفرهای گذشته راجع به قبایل گوکلان به دست داده ام، در حال حاضر مطلب تازه ای برای گزارش ندارم.

به من اطمینان داده اند که تعداد خانوارها قبل از عزیمت گسترده شان به خیمه در چند سال پیش، فقط 7000 خانوار بود. بخش عمده شان، وقتی فهمیدند که در رابطه با محل زندگی احتمالا بدتر را با بد تعویض کردند، بعدها بازگشتند. احتمالا خانوارهایی که جزو ایران اند، حدودا 3000 خانوار می شود اگرچه برآوردهای زیر که از رؤسای قبایل دریافت کرده ام اندکی بیشتر است.

نام قبیله	تعداد خانوار	رئیس قبیله
ینقاک-	400	آرشورخان و گلدی خان
سنگری	400	مهمی خان و کراجا خان
قیریک	400	خواجه وردی خان و کوردان خان
پیندر	200	نفس خان

چاکریبگدلی	500	آته ولی خان و آقا محمد خان
ای درویش	100	حمید خان
کارابالخان	600	کتر خان و خوگاورن خان
ارککلی	300	صفر علی خان و شریف سردار
یل ینقی	400	رضا قلی خان و نورگلدی خان
کارناس	200	ساری خان
کائی	300	خلنیز خان
گودری	200	
جمع کل	4000	

گفته می شود که مراد علی خان از طایفه قیریک با 400 خانوار اعضای قبیله اش به دعوت خان خویه به آن جا رفته است. به این ترتیب، شماره تعداد خانوارهای قبایل تا این اواخر 4400 خانوار بود ولی من گمان نمی کنم تعدادشان از آن چه که من بیشتر گزارش کرده ام بیشتر باشد.

البته در پیوند با نام این قبایل و بعضی از جزئیات بین آن چه که در گذشته به دولت علیاحضرت ملکه گزارش کرده بودم و این اطلاعات تازه اختلافاتی وجود دارد. دلیل اش این است که به ندرت اتفاق می افتد که در این جا از دو گروه درباره یک موضوع واحد، اطلاعات مشابه دریافت نمایند و در واقع در موضوعاتی مثل جزئیات قبایل همیشه ابهام درباره تقسیم بندی و جزئیات دیگر وجود دارد که معمولاً بوسیله کسانی که با این مسایل آشنائی کافی ندارند به آن دامن زده می شود.

گوکلان ها در یک منطقه کوهستانی ساکن هستند که از نیل کوه آغاز شده و تا بجنورد ادامه دارد به همین خاطر، آنها خودشان را حتی تا منتهای علیه گنبد قابوس مالک دشت ها می دانند. من گمان می کنم که در طول تابستان در دامنه کوهستانها زندگی می کنند ولی پس از باریدن برف، مجبورند به مناطق پائین تر

نقل مکان کنند. در زمستان گذشته، آنها دشت های بین سوغرو کوهها را اشغال کرده بودند. همانند یموت ها، همگی در چادرهای سیاه زندگی می کنند و دارای مکان ثابت و روستای ثابت نیستند.

این قبیله همان گونه که من در جای دیگر هم مشاهده کرده ام در جنگ دائمی با قبیله یموت هستند و به این اختلافات هم از سوی حاکمان گوناگون استرآباد دامن زده می شود چون واهمه دارند که اگر این قبایل با یک دیگر وحدت نمایند، اداره آنها دشوار شود. از آن گذشته، هر وقت یکی از این قبایل گردن کشی کند، می توانند از آن دیگری برای سوکوب شان استفاده کرد. گوکلان ها نژاد بسیار شجاع و سخت جانی هستند و تا فواصل زیاد در سرزمین همسایگان خویش پیشروی می کنند و بدی و خوبی هوا هم برای شان اهمیتی ندارد. در آن سوی این کوهها که به طرف خراسان می رود، این قبایل به ویژه در مسیر راهها دائم در حال غارت و چپاول اند در حالی که در جهت شمالی، آنها عمدتاً همسایگان یموت خود را غارت کرده بعد به سرعت به تپه های محل سکونت خود عقب نشینی می کنند. عقیده عمومی بر این است که آنها از یموت ها، بی باک ترند. که من هم فکر می کنم این گونه باشد. ولی به اندازه آنها مهمان نواز و قابل اعتماد نیستند. وقتی که زنان و مردم را در خراسان به گروگان می گیرند، آنها را معمولاً به یموت ها و تکه ها می فروشند که آنها هم به نوبه اگر مورد نیاز خودشان نباشد، آنها را به تجار خویه می فروشند. ولی وقتی که از یموت ها گروگان می گیرند، من فکر می کنم که آنها را معمولاً به ایرانی ها می فروشند. حاکم استرآباد ادعا می کند که نیمی از همه کسانی که به گروگان گرفته می شوند، و یک راس از هر 5 راس گاو، گوسفند و اسب در این منطقه به اسارت می روند. این ادعا اگر چه چشمگیر است ولی واقعی نیست چون حاکم این قدرت را ندارد که چیزی یا کسی را از این قبایل پس بگیرد. در مدتی که من در اردوگاه ایرانی ها بودم گوکلان ها دو تا زن یموت را که به اسارت گرفته بودند به نزد حاکم آوردند. حاکم یکی از این زنان را

به حرم خود در استرآباد فرستاد و دیگری را هم به شاهزاده اردشیر میرزا هدیه کرد. اردشیر میرزا هم آن زن را به یکی از افرادش واگذاشت که این شخص نیز کوشید تا آن زن را به حاکم به 35 تومان بفروشد. برای مدت طولانی مذاکره کردند و حاکم سرانجام به 30 تومان راضی شد. من فکر می‌کنم که به ازای این اختلاف قیمت، قرارش دست لباس داده شود. به من خیر دادند که یکی از این زنان شوهر داشت ولی از طرفینی که برای خرید و فروشش مذاکره می‌کردند، ندیدم که به این نکته که او زنی شوهر دار بود، توجه کرده باشند.

محصولات این منطقه ای که گوکلان ها در آن ساکن اند عمدتا عبارت است از برنج، گندم، جو، ماش، کنجد، پنبه و ابریشم با کیفیت پائین، که سالی حدودا 5000 من تولید می‌شود. ابریشم را وزنی می‌فروشند، به وزن یک تخم مرغ و قیمت 2 یا 3 وزن تخم مرغ ابریشم هم براساس تقاضای موجود یک قران است. بعلاوه، کرباس، پارچه های ابریشمی راه راه و پنبه ای هم در این جا تولید می‌شود. در این منطقه، بئر، گرگ، خرگوش، پلنگ، شغال، روباه، خرس، گراز، گوسفند وحشی، آهوی سرخ، شوکا، وجود دارند و وقتی که به طرف صحرا پیش می‌رویم، keijek یا Jeiran هم دیده می‌شوند. قرقاول، دراج، کبک هم بسیار فراوان اند. این منطقه هم چنین به داشتن قوش هم شهره است که دو نوع اش، به نامهای ترلان و ته گوان نامیده می‌شوند و ته گوان بسیار پرنده با وقار و زیبایی است.

گوکلان ها از خودشان اسب های خوبی دارند و البته گاه هم نژادهای بهتری را هم از برادران خود در صحرا به غنیمت می‌گیرند. سلاح معمولی شان نیزه است ولی در سالهای اخیر به سلاح گرم هم مجهز شده اند و در دو مورد، حاکم استرآباد، سلاح زیادی در اختیار آنها قرارداد.

منطقه ای که اردوگاه ایرانی ها در آن قرار دارد خرما رود نام دارد که در گذشته بسیار حاصلخیز بود و اگر چه اندکی اغراق آمیز به نظر می‌رسد ولی ارزش

خرماهایی که در این جا تولید می‌شد را 300 هزار تومان در سال برآورد کرده اند. زعفران زیادی هم در این منطقه تولید می‌شد. در حال حاضر، حتی یک درخت خرما به دشواری در این منطقه یافت می‌شود و به قرار، زعفرانی هم تولید نمی‌شود. اگر این روایت راست باشد، این خیلی عجیب است که درخت خرما در منطقه ای که پر از درخت است از بین رفته باشد. در مناطق هم مرز با صحرا، و در منطقه ای که من به همراه شاهزاده و حاکم بازدید کردیم زیتون وحشی زیادی وجود دارد. بر روی تپه ای دید خوبی نسبت به گنبد قابوس داشتیم که به نظر شیئی ای عزلت گزیده در صحرا و در کناره چپ رود گرگان می‌آمد. در دامنه تپه ای که ما بررویش ایستاده بودیم رگه هائی از بناهای قدیمی وجود داشت که مردم می‌گفتند بقایای شهری به نام سلاسل است و آن منطقه را دشت حلقه هم می‌نامند. البته من نتوانستم در باره سابقه شان اطلاعاتی به دست بیاورم. این جا بین نو ده و گنبد، یعنی 2.5 مایل در شمال نوده و احتمالا سه مایلی جنوب گنبد واقع است. منطقه گوکلان ها در راستای شرقی و اقع است که از یک مجموعه صخره های تیره به نام نیل کوه آغاز شده و از جهت غربی هم تا جایی که چشم می‌بیندبه کوههای پوشیده از برف و صعب العبور به جایی می‌رسد که این قبایل در آن جا چادرزده اند. یک رشته ای از صخره های نه چندان مرتفع به نام تپه های گوکچه که از منطقه گوکلان آغاز شده و در شمال این نقطه ای که ما اکنون در آنجا هستیم ادامه می‌یابد. رود اترک نیز در آن سوی این منطقه می‌گذرد.

من از ترک دوباره اردوگاه خیلی خرسند بودم چون به غیر از مهمان نوازی شاهزاده حاکم، اقامتم در اینجا چندان راحت نبود. در چادری ترکمنی اقامت داشتم که باران و برف به سهولت از آن به درون می‌آمد. اسب های من هم صدمه زیادی دیده بودند، چون سرپناهی نداشتند. اندکی پس از ورود من، به رهبران گوناگون میوت ها پیغام فرستاده بودم که برای همراهی کردن من در سفرم به

صحرا به این جا بیایند و چندین روز طول کشید تا آنها پیدایشان شد و من داشتم از آمدنشان ناامید می شدم که خبر ورودشان را به من دادند. وقتی برای خداحافظی نزد شاهزاده حاکم رفتم او اسبی به من هدیه داد که ارزش زیادی نداشت و من بعدا فهمیدم که او با زور و فشار، حاکم استرآباد را وادار کرده بود که بهایش را بپردازد. در روز 14 ژانویه من در معیت یاب علی خان و کوربان خان، دویجیس بابا خان، گوجوک، و حاجی مرادخان، عروض محمد سردار و عطا گودی خان از قبیله دز به سوی صحرا حرکت کردم. من با حاکم استرآباد بر سر سفرم به صحرا کلی بگومگو داشتم چون او موافق این سفر نبود و می گفت بعضی از این قبایل، بخصوص قبیله جعفربای یاغی شده اند و او نمی تواند امنیت مرا در میان شان تامین کند. در نهایت، او به من اجازه سفر نداد و هم چنین درباردید از جعفربای هم هیچ گونه امکاناتی در اختیار من قرار نداد ولی من مصمم بودم که بخش های از صحرا و به خصوص قبایلی که در سواحل زندگی می کردند، را بازدید کنم.

مسیر راه ما، برای مسافت کمی به سوی غرب بود ولی ما وارد جنگل شده بودیم و از یک راه باریکه بطرف شمال غربی حرکت کردیم. تعداد همراهان ما به نسبت زیاد بود ولی ترکمن هاگه و بیگه بیمناک شده و می ترسیدند که غافلگیر شوند. ولی ما چیزی که نگران کننده باشد ندیده بودیم. بعد از دو ساعت و نیم اسب سواری، جنگل را پشت سر گذاشته و به مجتمع قبیله گوجوک رسیدیم و قرار شد شب در آنجا به عنوان مهمان بابا خان بمانیم. خود او و آدمهای دوروبر او با احترام زیاد از ما استقبال کردند. به محض ورود من دیدم که دو چادر به سوی ما در حرکت بودند، یعنی ترکمان ها در زیر چادر آن را به حرکت در آورده بودند. چادر ها را در منطقه تمیزی مستقر کردند که بلافاصله برای ما آماده شد.

وضعیت این مجتمع این بود که در دامنه جنگل قرار داشت، بر بستری زیبا و سبز و چادرها هم در دو دسته 40 یا 50 تائی تقسیم شده بودند. من در گزارشات پیشینم جنس و ظاهر این چادرهای ترکمنی را توصیف کرده بودم.

در 15 ژانویه وقتی راه افتادیم نم نم باران بود که می بارید و بعد تند شد و اندکی که رفتیم تا پوست تن مان هم خیس شدیم. از چند مجتمع گوجوک و تاتار که در آن سوی قرار داشت گذشتیم. مسیر ما هم دشتی سرسبز بود. پس از 16 مایل به مجتمع قبیله ایمر رسیدیم و بانان مطبوع و کره، صبحانه خوبی خوردیم. مردم می گفتند که جمعیت قبیله شان شامل 200 خانوار چومورس و 100 خانوار چوارس هستند که درباره شان در صفحات بعدی توضیح خواهم داد. از آنجا گذشتیم و 5 مایل بعد به مجتمع دوه جی رسیده ولی در آن توقف نکردیم و در مایل سی ام به مجتمع دز رسیده در مجتمع حاجی قلی خان لنگر انداختیم. حاجی قلی خان به گرمی و با مهمان نوازی زیاد ما را پذیرا شد و ما هم خوش بودیم که بعد از این که تمام روز باران خورده بودیم الان سرپناهی یافته ایم. در ابتدای سفر، راه ما به فاصله نزدیکی از جنگل می گذشت ولی کم کم فاصله ما با جنگل زیاد شد ولی زمینی که از آن می گذشتیم، هم چنان تا جایی که در سه جهت به چشم می آمد سرسبز بود. کناره پائینی که به وضوح نشان دهنده مسیر آب بود، در چند نقطه با دشت تقاطع می کرد و علاوه بر این شواهد دیگری- حصارهای ویران و هم چنین تکه پاره های ظروف سفالین که در دشت یافته بودیم- هم وجود داشت که نشان می داد این جا در گذشته جمعیت ثابت داشت. زمین در سرتاسر این منطقه پوشیده از پوسته نوعی حلزون کوچک بود که در آتش سوزی علف های خشک بوسیله ترکمن ها در تابستان و پائیز هزارهزار تلف می شوند.

شماره افراد قبیله دز بر اساس یک تخمین، 200 خانوار چومورس و 500 خانوار چوارس است. بر اساس یک تخمین دیگر ولی تعداد کل خانوارها فقط 600 خانوار ذکر شده است.



تعداد حیواناتی که در طول سفر امروز دیدیم- عمدتاً غذاهای وحشی، سیاه خروس ها دم سنجاقی bustard, grouse - بیشمار بودند ولی در این هوای بارانی امکان شکار کردن شان وجود نداشت. هم چنین این جا و آن جا به نی زار برخورد کرده بودیم که در میان شان من قرقاول و کبک سیاه، حواصیل، مرغ باران، جوجه تیغی، مارهای سمی و روباه زیاد می دیدم.

به من خیر رسید که گروهی از گوکلان ها شب پیش به یک مجتمع گوجوک ها یورش بردند ولی درکارشان موفق نشدند و به همین خاطر به این اردوگاه آمده و 5 راس اسب را زد دیدند که هنوز اسبها پیدا نشده اند. به نظر عجیب می آید که اینها می توانند به این راحتی دست به سرقت بزنند با وجود این که اردوگاه با تعداد بیشماری سگ های پاسبانی نگهبانی می شود. به همین خاطر، ما پای اسبهای مان را شب پیش در غل و زنجیر گذاشتیم تا از به سرقت رفتن شان جلوگیری کرده باشیم.

در 16 ژانویه نم نم باران هم چنان می بارید ولی هوا بعداً خیلی خوب شد. صبح ساعت 8 راه افتادیم و از یک نهر باریک به نام آب روسچان گذشتیم که از کوتول سرچشمه می گیرد و از مجتمع بیلگی می گذرد و در مسیر جنوب غربی به سلطان دوشان تپه می رسد که تداوم طبیعی زمین در این دشت است. تکه پاره های ظروف سفالین نشان می دهد که در این جا در سابق ساختمان مسکونی وجود داشته است. سمت گیری ما بعد به سوی غرب شد و از چند مجتمع دیگر بیلگی گذشتیم که شماره خانوارهای این قبایل به گفته یکی از همسفرانم 300 خانوار چومورس و 200 خانوار چاوارس هستند. همسفر دیگرم معتقد است که تعدادشان 200 خانوار هر قبیله است. بیست دقیقه مانده به ده به رودخانه گرگان رسیدیم که رودخانه ای گل آلود و آرام است که حدوداً 20 یارد عرض آن است که در یک بستر بسیار عمیقی که عرض اش حدوداً 50 یارد است جریان دارد. آب رودخانه در این موقع کم بود ولی این رودخانه بطور کلی خیلی عمیق است، یعنی عمیق

تر از آن است که- به استثنای چند نکته خاص- بتوان به راحتی از آن گذشت. در بهار که آب این رودخانه خیلی زیاد می شود. دشت هم چنان سرسبز بود ولی وقتی که هوا در این جا گرم می شود، همین سبزه ها خیلی زیاد رشد می کنند. ده دقیقه مانده به ده ما از چند مجتمع بیلگی گذشتیم و زمین های کشت شده دیگر در اطراف نمودار شدند که بسیار گسترده و مفصل بود. در این زمین ها گندم و جو کاشته بودند که تازه داشتند از خاک سر بیرون می زدند. کشت در این جا دیمی است و آبیاری لازم ندارد.

اردوگاه چومورس ها بصورت دایره یا نیم دایره است و چادرها را طوری استوار می کنند که در ورودی شان همه به طرف مرکز دایره باز شوند و گوسفند، گاو و اسبهای شان را شبهدر مرکز دایره می خوابانند. در این موقع از سال، اردوگاه معمولاً شامل 15 تا 60 چادر است. ما همه جا شاهد تپه های مخروطی شکل بوده ایم که به واقع، محل چادر ترکمن هائی است که در گذشته اند. در جایی که یک صحرا نشین می میرد، تپه ای درست می کنند که بسته به اهمیت فرد از دست رفته ارتفاعش فرق می کند و گاه هم در مرکز این تپه یک نهال می کارند. این تپه های محل دفن این افراد نیست بلکه به واقع بنای یادبودی است برای فردی که در گذشته است و در ضمن نشانه آن است که این قطعه مورد استفاده دیگری قرار نمی گیرد. من تلاش بی فایده ای کردم تا در باره این تپه های مصنوعی مرتفعی که در همه سو وجود دارند اطلاعاتی به دست بیاورم ولی ظاهراً اطلاعاتی در باره شان وجود ندارد و کسی هم بطور جدی درباره شان فکر نمی کند. بعضی از ترکمن ها می گفتند که چندین سال پیش، به تصادف دریکی از این تپه ها زیور آلان طلا پیدا شده بود و من در گزارش دیگرم نوشتم که به گفته اهالی محل، در تپه تورنگ در نزدیکی استرآباد، وقتی که حفاری کردند، اشیای مختلفی ساخته شده از طلا و مس پیدا کردند.

25 دقیقه بعد از ساعت ده ما به آق کاله رسیدیم، ویرانه های شهری که در گذشته اقامت گاه قبیله قاجار بود ولی با پیشروی ترکمن ها و تضعیف قاجارها به دلیل اختلافات درونی، از آن جا رانده شدند. به من گفتند که این جریان اندکی پس از مرگ نادرشاه اتفاق افتاد. مادام که قاجارها در گرگان- اقامت گاه قدیمی شان- متحدباقی ماندند، ترکمن ها در آن سوی رودخانه اترک تحت کنترل بودند. ولی با بالاگرفتن اختلافات درونی در میان قاجارها، که باعث مرگ تعداد زیادی هم شد، ترکمن ها هم توانستند اموال شان را تصاحب کرده و قاجارها را عقب براندند آنها هم به احبار در شهر استرآباد پناه گرفتند. آق کاله، با یک دیوار گاه گلی حصار شده بود و این تقریباً تنها چیزی است که از آن باقی مانده است. شکل این قلعه مربع است و در هر ضلع آن هم به نظر می رسد که دوازده برج دیده بانی وجود داشته است پیرامون این قلعه، حدوداً یک مایل و نیم است و هر ضلعش هم حدوداً 1000 قدم اسب طول دارد. زمین داخل قلعه، اکنون چند تپه گلی است، و خرابه های بناهای گذشته و در میان شان هم هر جا که بشود ترکمن ها چند باریکه کشت هم دارند.

از این نقطه به طرف جنوب غربی وبعد به طرف غرب حرکت کرده و از مجتمع آق و عطا بانی گذشتیم و در ساعت یک ربع بعداز 12 به کارا خان- رئیس قبیله عطا بانی رسیدیم که پیرمرد بسیار محترمی در میان ترکمن هاست. متوجه شدم که همگان در این جا عزادار مرگ نقد علی خان هستند که در تهران به عنوان گروگان حکومت زندگی می کرد. سوگواری بطور منقطع برای 40 روز ادامه دارد، دوستان و فامیلان دورهم برای دعاخواندن جمع می شوند و بخش های از قرآن را هم در بعضی از روزها به صدای بلندقرائت می کنند. رشته ای از پیرمردان را دیدیم که در بیرون از محل عزاداری به آرامی عزاداری می کردند ولی صدای زنی هم از درون chotmeh می آمد که به واقع در عزاداری کردن حرفه ای بود و بسار حزن انگیز ولی نه به صورتی آزاردهنده سوگواری می

کرد. ترکمن هائی که همسفر من بودند روبروی پیرمردان نشستند و فاتحه ای خواندند و پیرمردان هم به ریششان دست کشیده و محاوره شان آغاز شد.

متوجه شدم که کاراخان هیچ علاقه ای ندارد که به من در سفرم به سوی غرب کمک کند و بهانه اش هم این بود که بین افراد قبیله او و جعفر بای ای ها اختلاف وجود دارد. آن طور که بعداً فهمیدم این کاملاً یک بهانه بود، چون سلیمان خان به او پیغام داده بود که با سفر من برای بازدید از قبیله جعفر بای مخالفت کند. اگرچه دو قبیله با یک دیگر اختلاف داشتند، ولی همه کانال های ارتباطی بین شان قطع نشده بود. در نتیجه من پیشنهاد او را برای همراهی کردن با من به استرآباد پذیرفتم که این جا فقط 6 مایل فاصله دارد. از مرداب های سیاه بالا گذشتیم و اندکی بعد، در دست راست ما روستای کلا واقع بود و بعد روستای اوجوان که حدوداً با اردوگاه کاراخان 4 مایل فاصله دارد و متعلق به آن است. چند دقیقه بعد، با گذشتن از نزدیکی زنگ محله در هنگام عصر وارد شهر شدیم.

در 19 ژانویه در معیت آقا خان، که اخیراً به ریاست قبیله جعفر بای منصوب شده، به طرف صحرا حرکت کردیم. او که قبلاً در همین مقام بود، موقعیت خود را به خاطر فشار روسها از دست داد چون آقای تامسون- نماینده سفارت انگلیس در تهران- را در سفرش به صحرا و به سواحل ترکمن همراهی کرده بود. ما تقریباً 12 مایل به طرف اردوگاه آقا خان که در کرانه رودخانه گرگان واقع است حرکت کردیم و با مهمانی نوازی و احترام تحویل مان گرفتند. مجتمع در دامنه جنگل که این بخش از دشت را می پوشاند واقع است و آن گونه که فهمیدم، در این حول و حوالی قرقاول و دراج هم بسیار فراوان است.

من امروز شیوه ترکمنی تمیز کردن زمین را مشاهده کردم یعنی علف خشک و نی های خشک را آتش می زنند و به همین خاطر، شما منطقه وسیعی را مشاهده می کنید که دارد می سوزد و ستون عظیمی از دود هم به آسمان می رود که از

فاصله بسیار دور هم دیده می شود. با این همه شماره حیوانات و پرنندگانی که در این دشت مشاهده می شوند، همان طور که پیشتر هم گفتیم، به واقع حیرت آور است.

روز بعد، 12 مایل سفر کردم و به خواجه نفس رسیدم که اردوگاه ترکمن هاست که در جنوبی ترین دهانه رودخانه گرگان واقع است. این رودخانه در 12 یا 14 مایلی دریا دو شاخه می شود و بعد از گذشتن از فاصله کمی بصورت دو شاخه، شاخه جنوبی دوباره تقسیم می شود. در نتیجه، سه شاخه ایجاد شده است در شاخه شمالی که بعدا یکی می شوند در گومش تپه به دریا می ریزند و شاخه جنوبی هم پس از یک بیچ خیلی تند، از خواجه نفس می گذرد در حالی که آب آن با پیوستن بخشی از آب سیاه بالا خیلی بیشتر شده است. راه ما در ابتدا از منطقه ای باتلاقی می گذشت ولی بعد، از خاک سفت دشت می گذشتیم که قسمتی از آن کشت شده بود. برای من فرصتی پیش آمد تا ببینم که ترکمن ها، گندم مازاد را چگونه نگاه داری می کنند. در نزدیکی محل کشت، زمین را می کنند و بعد بستر آن را با کاه می پوشانند و گندم اضافی را در آنجا قرار می دهند و بعد به دقت، گودال را با خاک پر می کنند. تنها صاحب گندم محل اختفای گندم را می داند و به این ترتیب، گندم را می توان برای چندین ماه حفظ کرد بدون این که لطمه ای ببیند. ما از چند مجتمع دیگر جعفر بای گذشتیم تا به خواجه نفس برسیم و من به محض رسیدم با رئیس این قبیله ستلی خلیج بانی مذاکره را شروع کردم که قایقی کرایه کنم که مرا به گومش تپه ببرد. با اندکی تأخیر به راه افتادیم، در حالی که اغلب همراهان خودم را جا گذاشته بودم، ما به آهستگی حدودا یک مایل و نیم بر روی رودخانه گذشته به دریاچه خزر رسیدیم. باد شدیدی از روبرو می آمد و ما به کمک پاروزنان به آهستگی وارد دریاچه شدیم. قایق سنگین بود و ترکمن ها هم در استفاده از پاروهای زمخت شان قابلیت زیادی ندارند. در نتیجه، برای رسیدن به گومش تپه که فقط 7 مایل از خواجه نفس فاصله دارد ما سه ساعت و نیم در راه

بودیم. فاصله گومش تپه از شمالی ترین دهانه رودخانه گرگان فقط یک مایل است و در آنجا هم تپه ای قابل رویت است که به همین نام نامیده می شود. آب دریا در نزدیکی ساحل بسیار کم عمق است و گاه و بیگاه هم فلامینگو هم در این حوالی دیده می شود.

برای مدت کوتاهی در مجتمع گومش تپه ماندم و اگرچه از مهمان نوازی و خوش آمد رئیس قبیله شیر محمد کوتوک برخوردار بودم ولی در این مکان چیزی برای دیدن و یادگرفتن وجود نداشت و افراد قبیله این جا، به نظرمی آمد که بی ادب ترین، کثیف ترین و کم کارترین هائی بودند که تا کنون دیده بودم. آدمها خیلی سریع وارد چادر من شدند و با چنان هجومی خودشان را به داخل چادر کشاندند که نزدیک بود مرا زیر دست و پا خفه کنند. در وسط چادر، همسر رئیس نشسته بود با زیورآلات بسیار زیاد با همه ظریف کاری های یک زن زیبای ترکمنی، با مقدار زیادی طلا و نقره که به روسری اش آویزان بود. مج دست و انگشتان اش هم به دستبند و انگشتری متعدد آراسته بود. او سرگرم پاک کردن یک قو بود تا برای ضیافت آماده نماید. کاردی که دستش بود خیلی کند بود ولی او با پشتکار زیاد از آن استفاده می کرد. رانهای قو را از بقیه تن اش جدا کرد و بعد بعد ران قو را به راحتی شاخه های کرفس خورد کرد و بعد همه تکه ها را با هم در یک دیگ ریخت. با مهمان نوازی زیاد به من هم اصرار کردند که بمانم و در ضیافت شرکت کنم که پس از کلی کلنجار رفتن خسته کننده توانستم به خواجه نفس برگردم. من نگران همراهانی بودم که آنها را در خواجه نفس گذاشته بودم و خیلی خوشحال شدم وقتی دیدم که همه شان سالم و سلامت اند.

شنیدم که چند ماه پیش فرمانده روسی به ترکمن ها برای خرید گومش تپه پیشنهاد داده است ولی بر سر قیمت خرید توافق نشد. شیرمحمد اعلام کرد که او اجازه نخواهد داد که روسها در این جا خود را اسکان بدهند ولی فروش زمین به آنها چیزی است که ممکن است به خاطر حرص و آز ترکمن ها اتفاق بیفتد.

شب قبل از ورود من به خواجه نفس، سه سوار به مجتمع رسیده و مادیانی را زدیدند ولی صاحب مادیان و چند تن از همسایگانش به تعقیب آنها پرداختند. سارقین به او گفتند که دست از تعقیب بردارد والی او را هم به قتل می‌رسانند. ولی صاحب مادیان به تعقیب ادامه داد و یکی از سارقین هم نیزه اش را به طرف او پرتاب کرد که به هدف خورد. اگر چه نیزه از تن اش عبور کرد ولی صاحب مادیان زنده ماند و احتمال زیادی دارد که بهبود پیدا بکند.

از خواجه نفس به شهر بازگشتم و در سر راه از مجتمع آنا نظر خان هم بازدید کردم. رئیس شان در حال حاضر از سوی حاکم استرآباد منصوب شده که در ضمن رئیس قبیله جعفر بانی هم هست ولی فرمانده ناوگان دریائی روسی این شخص را به رسمیت نمی‌شناسد. این جا رسم است که رئیس قبیله باید به قایق هائی که به سفر می‌روند باید جواز بدهد. به ازای صدور این جواز، باید مبلغی هم پرداخت شود. در حال حاضر اداره صدور جواز دست شخصی به نام آنا نظر خان است که به نفع فرمانده روسی آن را اداره می‌کند و فرمانده روسی هم با به رسمیت نشناختن جواز صادر شده از سوی کس دیگر، دریا را کنترل می‌کند و به این ترتیب، در امورات افراد قبیله مداخله می‌نماید. آنا نظر خان یک ترکمن محترم و خوش رفتاری است ولی فقط بخشی از افراد قبیله با او همکاری می‌کنند، بقیه با آقا خان همراهی دارند. ولی آقا خان، وقتی که نمی‌تواند پول صدور جواز را جمع آوری نماید، درآمد زیادی به دست نمی‌آورد. من از دولت انگلستان می‌خواهم که حداقل کاری بکنند که آقا خان به همراه آنا نظر خان بطور مشترک رئیس باشند. به گمان من باید این کار را به عنوان یک حرکت عدالت جویانه درباره کسی که به خاطر همراهی و خدمت به نمایندگان هیئت انگلیسی موقعیت اش را از دست داده است انجام بدهیم.

به دفعات ترکمن ها و حتی ایرانی ها از من می‌پرسیدند که چرا دولت انگلیس در استرآباد نماینده ندارد در حالی که روسها پرچم خود را در این محل بر افراشته

اند. من بر این عقیده ام که کنسول انگلیس در این جادرمیان ایرانی ها و ترکمن ها نفوذ زیادی خواهد داشت و می‌تواند در برابر فعالیت های غیر دوستانه و غیر منصفانه روسها، به حاکم کمک کرده و راهنمایی های دوستانه ارایه بدهد. با دادن هدایای کم ارزش سالانه به رؤسای ترکمن ها می‌تواند بین شان محبوب بوده و نفوذ داشته باشد و به گمان من می‌تواند آنها را در کنترل خود داشته باشد. به آنها راجع به امتیاز دادن به روسها اخطار داده، و در باره کارهای واقعی روسها در منطقه استرآباد به آنها اطلاعات درست بدهد. هم چنین این کنسول می‌تواند به منافع دولت اش و هم چنین ایران کمک نماید. فعالیت های کنونی روسها در خیره به گمان من نشان می‌دهد که چرا نباید در انتصاب یک کنسول انگلیسی در این جا بیش از این تأخیر شود. ده تا دوازده روز طول می‌کشد تا اطلاعات از خیره به استرآباد برسد و از آنجا هم اطلاعات به تهران 5 روزه منتقل می‌شود. به گمان من، ایجاد یک نمایندگی در استرآباد که در مقایسه با کنسولگری روسها امتیازات کمتری داشته باشد، مفید فایده نیست چون به این ترتیب، منافع ایجاد کردن چنین نمایندگی به دست نخواهد آمد.

آن چه در زیر می‌آید اطلاعاتی است که من در این سفرم در باره ترکمن های یموت به دست آورده ام.

علاوه بر آگری جلی، یموت ها 4 قبیله عمده اندبا 29 شاخه اساسی و تعداد بیشماری شاخه های کوچک تر. نام دو تا از این قبیله ها و هم چنین تعداد شان را می‌توانم در جدول زیر به دست بدهم که بر اساس منابع متعدد به دست آورده ام.

#### قبیله یموت

قبیله اصلی	تخمین تعداد		تقسیم بندی عمده
	چومورها	چاروارها	
گوجوک			خیواچی
			کرکه
			رئیس قبیله
			بابا خان

آناخلیج خان نورگودی خان	200	200	دانگروک	
			مازاما	
			غرورما	
			آق کاران	
			خوروک	
قربان خان	-	300	قبیله کوچکی که با گوجوکها وحدت کرده اند	تاتار
پولاد خان ویس خان	-	300	اوکوز	بیرام شالس
			سلخ	
			اورسکوسچی	
			اوشاک	
			مشرق	
عطالی خان ، پوچوک خان	100	-	ایگدر	چونی
کارابابک، ولی فاجار	300	40	خان یکماس	
	50	250	کوچک	
قادروردی خان	100	200	ای مر	
بابا خان، برجک خان	50	200	بدرک	
احسان بائی، حاجی قلی خان	500	300	دز	

ایل خان	50	100	خان قیرمه	
کاراخان، قلی خان	500	400	آتابای	
خان داودی، اوراز قلی خان	500	20	آق	
			یلمه	
مکتوب قلی خان، یابعلی خان	300	200	دوه جی	شراف
کلما خان، پیرمحمد خان	200	300	یلخی	
آنا نظرخان، آقا خان	1000	500	جعفر بای	
	250	30	باقر	
			کوروی	
			بالک که	
	4000	3000		جمع

این قبیله به دو گروه عمده به نام چومور و چاروار تقسیم می شوند و چومورها رفتارشان قابل پیش بینی تر است و در تمام طول سال در نزدیک رودخانه گرگان سکونت می کنند درحالی که چاوارها ، بخش عمده سال را در آن سوی رود اترک سر می کنند، درسرزمینی که مشخصات و تولیداتش کاملا با این جا فرق می کند. اموال چومورها شامل گاوهای شاخ دار، از جمله گاو میش، و اسب ، گوسفند می باشد. ممکن است تعداد کمی شتر هم داشته باشند. آنها زمین های

حاشیه رودخانه گرگان را کشت می کنند و در این زمین ها، جو، گندم، برنج، ماش، کنجد، ارزن، لوبیا، عدس، مشک، و خربزه می کارند.

چاوارها در بهار به گرگان می روند و بعد از برداشت محصولی که در پائیز کاشته بودند مجدداً به آن سوی اترک به کورن، یک سری تپه های کم ارتفاع که در صحرا از کوههای بالخان به طرف دره گز ادامه می یابد. همانند منطقه بالخان درختان این منطقه هم شامل سرو کوهی، انجیر، کارکو، و داغان می باشد و در هر دو منطقه هم چشمه های آب فراوان است. ثروت این مردم عمدتاً به صورت، شتر، اسب و مادیان، گوسفند، و الاغ است و گاو یا اصلاً ندارند و یا تعدادشان بسیار ناچیز است. آدمهای ثروتمند اینجایی گویند که مراتع و رطوبت زیاد زمین در منطقه گرگان برای حفظ شتر مناسب نیست. در واقع ثروت اصلی چاروارها شتر است. که با آنها به آن سوی اترک می روند و بعد از گذشتن از رودخانه بطرف شرق و غرب، پخش و پلا می شوند.

چومورسها از همه اطلاعاتی که من به دست آورده ام از نظر تعداد نصف چاروارسها هستند و تعدادشان به نظر نمی رسد که از 3000 خانوار بیشتر باشد. با آن چه که من از آنها دیده ام، برآورد خودم از این تعداد بسیار کمتر است. در نتیجه، اگر چاروارسها تعدادشان 5000 یا 6000 خانوار باشد، شماره خانوارهایی که متعلق به ایران اند، حداکثر 8000 تا 9000 خانوار خواهد بود. و شماره شان در خویه هم 12000 خانوار بیشتر است. من فرصت نداشتم تا صحت برآوردهائی را که درباره تعداد چاروارسها به من داده اند را به محک بزنم چون در زمان حضور من در این منطقه، آنها در آن سوی اترک بودند.

آگره جلی و کرک کاراچی در این محاسبات به حساب نیامده اند. آگره جلی که ترکیبی از طوایف گوناگون اند، در منطقه حسین قلی و هم چنین در جزایر سواحل بالخان سکونت دارند. کرک کاراچی هم شامل 250 تا 300 خانوار اند که کار عمده شان سرقت از دیگر قبایل ساکن بین گرگان و اترک است. آنها دائماً در

منطقه استرآباد به سرقت و غارت مشغول اند و دیگر قبایل ترکمن هم از شهرت این قبیله به این صورت سوء استفاده می کنند که بسیاری از کارهای ناشایست خود را هم به این قبیله نسبت می دهند. دولت ایران هم تمایل زیادی دارد که این قبیله را نابود کند و به این منظور می کوشد از قبایل گوکلان در این راه استفاده نماید.

در طول اقامت من در استرآباد، اخبار موارد متعدد غارت و سرقت در نزدیکی شهر به من رسید. بعضی اوقات هم ساکنان دهات بطور مسلح راه را بر آنها می بندند و بعضی از اموال به غارت رفته را پس می گیرند و از این نوع حمله ها زیاد اتفاق می افتد. چون وضعیت جغرافیائی این جا به این صورت است که بیشتر به نفع کسانی است که سواره نیستند، ترکمن ها در پیشروی یا عقب نشینی های خود لطمات زیادی می بینند. وقتی که آنها را در حین غارت یا دزدی افراد دستگیری کنند، معمولاً مجازات سختی می بینند و شیوه های متعدد مجازات بکار گرفته می شود. بعضی وقت ها دو درخت را با فشار به هم نزدیک کرده و متهم را به این دو می بندند. پای متهم هم معمولاً بسته است و بعد به یک حرکت درختها را رها می کنند. فشار رها شدن درخت به حدی است که اندام متهم به چند پاره تقسیم می شود یا سرش از بدنش جدا می شود. بعضی وقت ها در حالی که متهم به این صورت به درخت ها بسته است او را دو شقه می کنند. یا متهم را در لوله توپ های بزرگ می گذارند. مجازاتی که من در 1844 که در استرآباد بودم به چشم دیده بودم- و بعد شلیک می کنند.

بعضی وقت ها ایرانی ها به حمله نظامی به این قبایل عملیات تلافی جویانه انجام می دهند و هرچه که دم دست شان باشد را با خود می برند. جنگهای مرزی، از همان نوعی که در گذشته بین انگلیس و اسکاتلند انجام می گرفت، اکنون در این گوشه ایران انجام می گیرد.

مالیاتی که یموت ها می پردازند به این قرار است که هر خانوار ترکمن یک طلای ترکمنی، یعنی سه قران می پردازد ولی بطور خیلی نامرتبی پرداخت می شود و حاکم هم هرچه که بتواند بگیرد را قبول می کند. بعضی وقت ها هم این مالیات به شکل اسب پرداخت می شود و هرچه که حاکم می گیرد معمولا درآمد شخصی اوست.

زبان محلی یموت ها و گوکلانها هم ترکی جاگگاتائی است که بازبان ترک زبانان شمال ایران و ترکیه خیلی فرق می کند. ترکمن ها نوک زبانی حرف می زنند و تلفظ شان به نظر می آید که با ناز و ادا صورت می گیرد که باعث می شود تا یک غریبه حتی وقتی خودکلمه را می شناسد و به گوشش خورده است، ولی قادر به فهم آن نباشد. در این جا سین را مثل ث تلفظ می کنند.

درازدواج هم، ترکمن ها برای کسی که به همسری می گیرند، پولی می پردازند. عروسها معمولا بهای کمی دارند و می شود با 20 یا 30 تومان یک زن خریدولی قیمت بیوه زنان بین 5 تا 10 برابر این مقدار است و دلیل اش هم این است که بیوه زنان به عنوان همسر مفیدترند. وقتی جوانی می خواهد ازدواج کند، والدین او مقداری پول- بسته به امکانات مالی خویش- و گاو و گوسفند آماده می کنند. بعد، به سوی چادری می روند که خانواده دختری که مورد پسند پسرشان قرار گرفته، در آن زندگی می کنند و عرض سلام می کنند. البته خانواده دختر جسته و گریخته اطلاعاتی دارند و اگر پیشنهاد خانواده پسر مورد قبول باشد، از مهمانان می خواهند که به درون چادر بروند. اگر هم پیشنهاد پذیرفتنی نباشد که سکوت خانواده دختر به معنای عدم پذیرش درخواست است و خانواده پسر به سوی چادر دیگر و دختر دیگری می روند. وقتی همه چیز مورد توافق قرار می گیرد، ملائی خطبه عقد را می خواند و بعد اسب سواری، موزیک و انواع بازی های ابتدائی انجام می گیرد.

ترکمن ها مردگان خود را در نزدیک قبر رفقای شان و یا مقدسان خویش دفن می کنند. مقبره پیغمبر زکریا یکی از گورستان های عمده است.

من از اقامت چند روزه ام در میان این جماعت، تجربه و تصویر خوبی از آنها دارم. این صحت دارد که اغلب اعضای این قبایل، خیلی خشن و درس نخوانده اند و احتمالاً هیچ کدام مگرملای شان قادر به خواندن و نوشتن نیست. عادت هایش هم خیلی تمیز و مرتب نیست ولی در سلوک و سخن گفتن شان خیلی رک گو و بی شلیله پیله اند. حتی ایرانی ها هم می گویند که ترکمن ها به وعده خود عمل می کنند. این که حرفه شان سرقت و آدم دزدی است به گمان من تقصیر ملای شان است که روی شان خیلی نفوذ دارد و گفته می شود که به آنها می گوید که این جور کارها وقتی بر علیه کسانی است که هم عقیده و هم ایمان با شما نیستند، براساس قوانین قرآن، قابل قبول اند.

به نظر من، یموت ها به قوانین مهمان نوازی عمل می کنند و کسانی که با داشتن همراهان مناسب، به عنوان مهمان به چادرهای شان می رسند می توانند از امنیت و آسایش خود مطمئن باشند. البته براین قاعده استثنا هائی هم بوده است و به همین خاطر، نام نیک شان خدشه دار شده است. مواردی بوده است که کسانی که به عنوان بلد به همراه گروهی در صحرا راه افتاده اند، به آنها خیانت کردند و البته که در برابر خشونت یک قبیله متخاصم هیچ گونه امنیتی وجود ندارد.

من اغلب از این کارشان خوشم می آمد و البته گاه هم به شدت دلخور می شدم که این جماعت در عادات خویش خیلی مستقل اند. یعنی از همه طبقه، از فقیرترین تا کثیف ترین شان به آزادی تمام وارد چادر من می شدند و در گوشه ای نشسته، به من زل می زدند و سر صحبت را باز می کردند و تا موقعی که کنجکاوای شان برطرف می شد یا خودشان خسته می شدند از چادر من نمی رفتند. شکایت به رئیس شان هم مفید فایده ای نبود چون او از این نظر هیچ کنترلی بر روی این ها ندارد و ازدحام جمعیت گاه آن قدر زیاد می شد که من می ترسیدم چادر من را

برسرمان فروبریزد. فقیر و غنی از یک جامعه که در صحرا زندگی می کنند این گونه رفتار می کردند. وقتی می گویم غنی البته باید توجه داشت که من بطور نسبی دارم حرف می زنم و منظورم ثروت زیادی نیست چون حتی بهترین در میان این جماعت، ثروت مازاد ندارد و برای اکثرشان هم در زمان سختی زندگی به دشواری می گذرد.

همه کارها و کارهای خانگی به گردن زنان است. زنان فرش، نمد، گلیم هائی که پشت اسب می اندازند را می بافند. درحالی که بچه های نق نقو همه جا به دنبال شان روان اند، همه آشپزی هم بعهده زنان است. نصب و جمع کردن چادر ها هم کار زنان است در حالی که شوهران مفت خوارشان، راحت می گذرانند و برپشت اسبهای شان سوار شده و گاه و بیگاه همسایگان را غارت می کنند و به کشت ناچیزی که انجام می گیرد می پردازند. البته دردیگر عرصه های زندگی زناشویی، مردان از رقابت زنان در امان نیستند. در اردوگاه ایرانی ها، من با یک زن ترکمن ملاقات کردم که خودش را فاطمه سردارمی نامید و مثل مردان لباس پوشیده و همان گونه مسلح بود و به دلاوری های خود در غارت از گوکلیمان ها می بالید و حتی سر جدا شده دو گوکلیمان را حفظ کرده بود تا به تهران برده و به عنوان هدیه به شاه عرضه کند. این زن دررشدت و روحیه جنگ آوری و فرماندهی حمله و غارت مشهور بود و با غرور زیاد از پیروزی های خویش بر علیه گوکلیمان ها سخن می گفت.

زنان و کودکان قبایل اغلب خوش رو و زیبا هستند و مردان هم خوش قیافه اند، اگرچه اغلب با مشخصاتی که نژاد ترکمن ها را می سازد مشخص می شوند، یعنی یک صورت تخت بیضی شکل، دماغ کوچک و خوابیده، استخوان چانه برآمده، چشمان کوچک که نسبت به یک دیگر اندکی مورب اند و با صورتی با حداقل ممکن ریش و سبیل. این به واقع توصیف یک ترکمن واقعی است که او را

ایک می نامند که با گول تفاوت دارد. گول ها بسیار خوش قیافه ترند و دراصل، ترکیبی از نژاد ایرانی و ترکمن هستند.

چوروس ها به نظر می رسد که اسبهای خوبی ندارند. گفته می شود که چاروارس ها اسبهای به مراتب بهتری دارند ولی من فکر نمی کنم که تعداد اسبها زیاد باشد و بخش عمده اش هم به قبایل جعفر بای و آتابای تعلق دارد. یک اسب خوب را می شود به 40 تومان یا 20 پوند خرید و ممکن است که قیمت یک اسب خوب حتی تا 100 تومان یا 50 پوند هم بالا برود. ترکمن ها اسبها را نعل نمی کنند و معمولاً هم با لجام مختصری اسب سواری می کنند. البته اسبهای پرقیمت معمولاً زیاد مورد استفاده قرار نمی گیرد. برای اسبها هم طویله و یا اصطبلی وجود ندارد و در تمام فصول سال اسبها در فضای آزاد زندگی می کنند از گوش یا دم اسبهای پرقیمت را در هوای سرد معمولاً با نمدهای زیادی می پوشانند. اسبها را در وسط مجتمع چادرها نگاه می دارند و معمولاً هم ریسمان طویلی به آنها می بندند که اسبها بتوانند در یک دایره وسیعی تحرک داشته باشند. ترکمن ها از مادیان زیاد خوششان نمی آید و به همین خاطر، قیمت شان بسیار نازل است.

قیمت شتر، گاو و غیره آن گونه که توانستم اطلاعاتی جمع آوری نمایم. شتر از 5 تا 12 تومان ( 2.5 تا 6 پوند) [ ابوت این قیمت ها را به شیلینگ نوشته است که به پوند تبدیل کرده ام- ا.س. ]

شتر جوان دوساله، 3 تومان ( 1.5 پوند)

گاو نر 2.5 تومان تا 4 تومان ( یک پوند و 25 پنس، تا دو پوند)

گاو میش بین 5 تا 8 تومان بر حسب اندازه

گوسفند، میش، 4 قران ( 20 پنس)

گوسفند، نر ( قوچ)، 5 تا 6 قران ( 25 تا 30 پنس)

مادیان، از 3 تا 15 تومان ( 1.5 پوند تا 7.5 پوند)

الاغ، 3 تومان ( 1.5 پوند)



یابو، اسبهای معمولی که از خبوه می آورند، 3 تا 5 تومان. اگر سریع بدونند، معمولاً قیمت شان خیلی بیشتر است و بین 10 تا 20 تومان هم می رسد.

قیمت غلات و غیره

گندم، هر 14 کیلو یک قران

جو، هر 34 کیلو یک قران

جمغان، هر 14 کیلو یک قران

برنج، هر 17 کیلو یک قران

ماش، هر 10 کیلو، یک قران

( ابوت وزن را بر مبنای پوند وزن انگلیسی به دست داده است که من آن را به کیلو تبدیل کرده ام. ا.س.)

هم چنین از این منطقه تعداد زیادی شتر برای مناطق دیگر ایران و منطقه قفقاز در روسیه خریداری می شود.

در این زمین های گرگان که اکنون قبایل یموت در آنها ساکن اند، در گذشته شهرها و روستاهای زیادی وجود داشته است که در حال حاضر خرابه های شان وجود دارد و قابل رویت است. در حال حاضر، حتی یک منطقه دارای جمعیت اسکان یافته در این جا وجود ندارد. ترکمن ها الان مدتهاست که این زمین ها را به تصرف خود در آورده اند که در بخش هائی از آن گندم، جو، برنج می کارند و بقیه را که تا رود اترک 10 تا 12 مایل فاصله دارد به صورت دشت و چمن زار باقی می گذارند که در فصل بهار علف های وحشی آن قدر رشد می کنند که به گفته ترکمن ها تا سینه اسب شان بالا می آید. خاک این منطقه بسیار تیره رنگ است و تقریباً به طور کامل فاقد سنگ ریزه است و محصول گندم و جو هم با حداقل زحمت، از هر دانه می شود تا 20 دانه برداشت کرد. در نزدیکی اترک، زمین به نظرم اندکی نمک دارد و علف هائی که در جاهای دیگر به راحتی رشد می کنند در آنجا، جایشان را به چند بوته و گیاه می دهند که در خاکهای شوره

زار می رویند، مثل درخت گز. بعلاوه به گمان ترکمن ها در این زمینه ها هندوانه هم به عمل می آورند که نسبت به هندوانه ای که در دیگر مناطق تولید می شود کیفیت بهتری دارند.

از خرابه شهرها در منطقه صحرا که به آن اشاره کردم از دیگران بر جسته تر خرابه های شهر مشهد مصریان است که در شمال اترک واقع است که البته من ندیده ام. ولی به گفته کانالی دیوار و برج های این شهر شامل دو مناره بلند، و یک مسجد می باشد. گفته می شود که چنگیزخان این شهر را منهدم کرده بود. از خرابه های شهر جرجان- همان شهر عهد عتیقی هورکوان یابه گفته مک دونالد، کی نیر، هیرکانیا) - اکنون تنها چند تا تپه و کپه مشاهده می شود با یک برج تنها افتاده آجری که گنبد کابوس نامیده می شود و در حال حاضر مرز بین یموت ها و گوکلان هاست. در قسمت جنوبی گرگان، این گنبد روی تپه ای واقع است و فریزر هم ارتفاع اش را کمی بیشتر از 150 پا ( 45 متر) تخمین زد. این گنبد، راه راه، اندکی هم خم دارد و سقف اش هم مخروطی شکل است. گفته می شود که مقبره کابوس، شاهزاده ای که 700 سال پیش می زیسته و به دست پسرش منوچهر کشته شد. گفته می شود که یزید ابن موحلب در اواخر قرن اول هجری، شهر جرجان را ویران کرد. عبدالملک مروان شاهزاده دمشق به یزید ابن موحلب دستور ویران کردن این شهر را داد. تاریخ نگاران ایرانی نوشته اند که قتل عام مردم آن قدر زیاد بود که از خون مردم، حوض ها ایجاد شد و اشغالگران وحشی هم خون را با غذای خود مخلوط کرده می خوردند. من فکر می کنم که این ادعا ساختگی باشد.

تقریباً سه مایل بطور جنوب از اینجا، در پای تپه ها نقطه ای وجود دارد که به آن دشت حلقیان می گویند که خرابه های ناچیزی در آن یافت شده و گفته می شود که محل شهر عهد عتیق به نام شهر سلاسل است و گفته می شود که در نزدیکی پسره رک، باقی مانده شهری به نام شهر پرست وجود دارد.

در زمین هائی که در تصرف قبایل تاتار و گوگوگ می باشد، کمی در غرب گنبد کاووس- جایی است که شهری به اسم شهریبی بی شیروان در آن وجود داشته است ولی چیزی از آن به غیر از چند تپه سرسبز باقی نمانده است.

تنها خرابه دیگری در صحرا که من از آن ها با خبر شده ام خرابه آق کالک است که مقر پیشین قبیله قاجار بود که در 9 یا 10 مایلی شمال استرآباد وجود دارد که من از آن توصیفی به دست داده ام. خرابه های موجود شامل یک دیوار، رودخانه، جای پای آب، که از دریا آغاز شده به سرزمین گوکلان ها ختم می شود و بین اترک و گرگان واقع است. به این خرابه ها کیزیل الان می گویند و آنها را متعلق به زمان اسکندر کبیر می دانند. با توصیفی که به من در باره این خرابه ها داده اند، من فکر می کنم آنها باقی مانده یک قناتی هستند که سر چاه را اندکی از سطح خاک برجسته تر ساخته اند. عرض آن هم گفته می شود که 15 یارد و ارتفاع اش در بعضی مناطق به همین میزان است. کارهای آجری در بعضی مناطق یافت شده و در مسیرش می توان خرابه های یک روستا را مشاهده کرد.

حالا که دارم از عهد عتیق حرف می زنم بد نیست اشاره کنم که در رادکان در ساور هم یک برج زیبای آجری وجود دارد که عبارات قدیمی رویش نوشته اند. برج به شکل استوانه تو خالی است و یک سقف کوتاه مخروطی هم دارد. دست نوشته هائی هم هست که به علت فاصله زیاد از زمین، قابل خواندن نیست.

#### مسافرت از ساری به تهران از طریق جاده فیروزکوه

از اول فوریه از استرآباد به طرف ساری حرکت کردم ولی چون مسیر من تقریباً همانی بود که در سفر گذشته توصیف کرده بودم، من دنباله روایت سفر را از ساری در تاریخ 9 فوریه می گیرم. برای یافتن چاروادار ناچار شدم سه روز در ساری توقف کنم.

یک ربع به 11 صبح از ساری راه افتادیم و ازجاده ویرانه ای سفر کردیم که به خاطر وجود چاله های عمیق پر آب، گذشتن از آن بسیار دشوار بود. وقتی هوا

خشک است البته می شود از آن گذشت ولی پس از آن جاده آن قدر خراب می شود که کاروان ها معمولاً عطایش را به لقایش می بخشند و از زمین های مرداب گونه شالی زار در پای تپه می گذرند تا به پای تپه برسند که ما یک ربع بعد از ساعت 12 به آن رسیدیم. در همین مکان امام زاده قاسم هم قابل رویت است. پس از آن راه از میان جنگل ساعت 12 ونیم به روستای سورکه کلا رسیدیم. یک ساعت بعد از روستای اراتی گذشتیم که سه بخش مجزا دارد که در غرب و شرق فاصله زیادی را در بر می گیرد. به خاطر سختی راه، نمی توانیم کمی بیشتر از دو مایل در ساعت به پیمائیم چون اسبهای ما به تکرار تا زانودر گل گیر می کنند. این قسمت از این منطقه، به صورت قطعات کوچک کشت شده که با ظرافت تمام با دیوارهای جگنی از هم مجزا می شوند و بزودی هم شاهد گندم کاری و بوته های لوبیا بودیم. تپه هائی که در سمت چپ ما قرار دارد هم بخشا زیر کشت اندو این جا وقتی که هوا خوب باشد، بسیار مطبوع و دلچسب است.

تپه ها زیاد مرتفع نیستند، که در دامنه اش برف نشسته است که پیچ تندی هم به سمت جنوب دارد. یک ربع بعد از ساعت 2 از روستای افراکوتی گذشتیم و بعد از این که به زحمت از مرداب و جنگل گذشتیم مجددا وارد جاده اصلی شدیم که زمین اش سفت است و تا رسیدن به علی آباد، روستائی که ما ساعت 3 ونیم بعد از ظهر به آن رسیدیم، جاده بطور کلی خوب بود. 25 دقیقه پس از گذشتن از یک پل سنگی بر روی سیاه رود، و پس از کلی تاخیر سرانجام در مغازه ویرانه یک پینه دوز پیاده شدیم و لنگر انداختیم. وقتی دفعه پیش من این جا بودم، درامزاده یوسف رضا ( برادر امام رضا) اطراق کرده بودم که دو آپارتمان حقیر که در تصرف متولی بود، محل سکونت محدودی به ما ارایه داده بود. این روستا، وضع مناسبی ندارد، بازار یک خطی از چند مغازه دارد ولی خانه هایش در لابلا درختان جنگل پراکنده اند. این روستا متعلق به آصف الدوله بود ولی وقتی که مورد غضب قرار گرفت، روستا را به دیگری بخشیده اند. فاصله تا

ساری تقریبا 11 مایل است و چاروارداری که بار و بندیل ما را می آورد این فاصله را در 7 ساعت و نیم طی کرده است. هوا بطور حیرت آوری خوب و حتی می توانم بگویم که بطور آزار دهنده ای گرم بود.

در روز دهم فوریه، یک ربع به ساعت 8 صبح، از طریق یک راه فرعی منشعب از جاده اصلی، به سمت جنوب به سوی دره تارلار راه افتادیم. بطور کلی مسافرت از این جا قابل تحمل بود. سرتاسر مسیر از درختهای شمشاد پوشیده است ولی این درختها آن قدر رشد نمی کنند که چوب شان خیلی با ارزش باشد. رود تارلار به صورت یک رودخانه کم آب ولی بسیار پخشیده، که تقریبا 300 تا 400 یارد عرض دارد، در جریان است. راه ما درکناره دست راست رودخانه از جنگل می گذشت و ساعت 9 و نیم از یک پل یک دهانه ای بر رودخانه توجی- که یکی از منشعبات آن است، رد شدیم. در این جا به منطقه شیرگاه وارد شدیم که بخشی از سواد کوه است و بلافاصله به چند آلونک و خانه چوبی که برای کاروان دارها ساخته شده اند برخوردیم. دو یا سه مغازه هم وجود دارد. به راهنما ادامه دادیم و به تعقیب چند گراز هم پرداختیم و ساعت 10 صبح هم به خرابه های یک پل آجری رسیده در منطقه ای کم عمق از رودخانه دیگری که به تارلار می ریزد گذشتیم. عرض این رودخانه تقریبا 15 یارد بود و آرتجن نامیده می شود و از دره ای در سمت چپ ما سرچشمه می گیرد. بعد از این جا جاده اصلی خیلی خراب بود و در ساعت 25 دقیقه به 11 از یک رودخانه باریک بی نام عبور کرده دو باره به تعدادی آلونک و خانه های چوبی رسیدیم که شیرگاه نامیده می شود. در این جا مغازه برای فروش جو ، کاه، و هم چنین نعل بندی وجود دارد. فاصله شیرگاه از علی آباد تقریبا دو و نیم فرسنگ است. رودخانه تارلار در دست راست ما و روستای شیرجه کلا هم در کرانه چپ آن در برابر ماست. این روستا فقط یک چاپارخانه است برای کسانی که مسافرت می کنند. در این منطقه 8 روستا وجود دارد که نام هایشان به این قرارند.

پولادکلا  
فرامرزکلا  
ده میان گاو و زن  
چاکه سر  
بوشل  
معالفه  
چالی  
شیرجه کلا

همه این روستاها در نیول اردشیر میرزاست و درآمد این روستاها هم 800 تومان است ولی نه شماره این دهات و یا درآمدها با آن چه که از منابع دیگر فهمیده ام می خواند.

محصولات این منطقه، برنج، نیشکر، نخود و ولوبیا است و تا جایی که می دانم گندم و جو و هیچ نوع میوه ای در این منطقه تولید نمی شود. چند دقیقه به 12 سفرمان را از پایان دره از سر گرفتیم. جاده اصلی برای فاصله کمی خوب و مسطح بود و بعد خرابی اش آشکار شد. 18 دقیقه بعد از ساعت 12 از پل راهداری گذشته به دره تنگ و عمیقی رسیدیم. در 28 دقیقه بعد از ساعت 12 به یک پل یک دهانه دیگر رسیدیم که بر روی یک رودخانه پرآبی که به تارلار می ریزد به نام رود کسلیان ساخته اند. در این جا منطقه شیرگاه به پایان می رسد. پل هائی که در این قسمت جاده وجود دارند معمولا خیلی قدیمی اندولی خیلی محکم اند و هم چنان پا برجا هستند. ده دقیقه بعد از ساعت یک به خرابه های پل دیگری رسیدیم که طول زیادی نداشت ولی بر روی رود تارلار در این جا ساخته شده بود که دره اندکی پهن تر می شود. برای مسافتی جاده قابل تحمل شد، و از جنگل های مرتفع گذشتیم ولی خیلی زود دو باره ویرانی جاده نمودار شد و گذشتن از آنها از آن چه که تا کنون تجربه کرده بودیم دشوارتر گشت. من فکر می

کم بدترین توصیفی که می شود ارایه داد در این جا مناسب خواهد بود. در ساعت 2 و نیم از خیر جاده ویرانه گذشتیم و سرازیر شده از رودخانه گذشتیم و ده دقیقه به 3 بعدازظهر رسیدیم به زنجیره ای از آلونک یا به روستای سرکه کلا که بر روی تپه ها واقع است و بعد از 19 مایل سواری پیاده شدیم و اطراق کردیم. سوادکوه براساس اطلاعاتی که گرفته ام و در اختیار من است، از سه منطقه تشکیل میشود، راسته پی، ولی او پی، و شیرگاه که در کل شامل 36 روستاست و مالیات اش هم 2795 تومان و 14 قران است. محصولاتش هم شامل گندم، جو، برنج، و فاصله بین شمال و جنوب اش هم تقریباً 14 فرسنگ می شود. در غرب آن، نیشل و در شرق آن هم هزار جریب واقع است و جنوب اش هم به فیروز کوه ختم می شود. آب رودخانه تارلار از چندین چشمه می آید. به نظر می رسد که در این منطقه، گاو نر، گوسفند و بز فراوان است و به خصوص گله های بزرگ گوسفند و بز که در دامنه کوه های مرتفع به چرا مشغول اند، دیده می شوند. دورنمای این مناطقی که امروز از آنها گذشتیم در یک روز خوب در هر فصل دیگری باید بسیار زیبا و تماشایی باشد ولی در حین سفر ما، خیلی مرطوب و کدر بود و وضعیت وحشت آور جاده ها هم عیش مان را به واقع خراب کرد. در روز یازدهم، ساعت ده دقیقه به 8 صبح راه افتادیم چیزی نگذشت که مجبور شدیم سه بار از رودخانه از این سو به سوی دیگر بگذریم. دره را ما غلیظی گرفته بود که در این منطقه خیلی گسترش یافته است و بخش مسطح آن، در همه جهت زیر کشت برنج قرار دارد. اگرچه باز ناچار شدیم که جاده اصلی را رها کنیم ولی دو بار دیگر مجبور شدیم که از رودخانه بگذریم. در ساعت 9 به روستای کوچکی رسیدیم که در سمت راست ما واقع بود و در ساعت 25 دقیقه بعد از ساعت 9 از روستای دیگری که روی تپه در همان جهت واقع بود گذشتیم. به واقع همه روستاها در این جا در دامنه کوهها واقع اند. 20 دقیقه مانده به ده صبح به زیراب رسیدیم که چیزی جز مجموعه ای از آلونک و خانه های چوبی

نیست و در سمت راست کرانه رودخانه هم یک چاپارخانه قرارداد ولی روستائی به همین نام در بالای تپه مرتفع واقع است. از آن جایی که مدتی بیشتر قطب نمایم شکست، من نمی توانم به درستی جهت گیری جغرافیائی این مناطق را مشخص کنم ولی دیروز و امروز به نظر می آید که به سمت جنوب شرقی در حرکت بوده ایم. در ساعت 11 به یک بخشی از جاده رسیدیم که خیلی خطرناک بود و از کمرکش کوه به سمت بالا رفته بود. در آن بالا لوح مسطحی وجود دارد که بر روی صخره ای کنده کاری شده است. در ساعت 25 دقیقه بعد از ساعت 11 به پل سفید رسیدیم که این هم مجموعه ای آلونک های چوبی است و بلافاصله با گذشتن از یک پل دو دهانه از رودخانه عبور کردیم. 5 دقیقه مانده به یک به تاله رودبار رسیدیم که مجموعه ای است از آلونک و خانه های کوچک، دو سوی دره هم قطعات زمین مسطح شده که زیر کشت برنج قرار دارند قابل رویت اند. چون کشت برنج، به آبیاری نیاز زیادی دارد، فقط در زمین های مسطح چنین کاری امکان پذیر است. جنگل در این جا رشد زیادی نکرده، و درختان بزرگ مگر در دره و در ته دره خیلی کم اند. در ساعت ده دقیقه بعد از یک به روستای تاله رسیدیم و تصمیم گرفتیم که شب در این جا بمانیم. روز دوازدهم ده دقیقه بعد از 7 صبح سوار شدیم. جاده یخ داشت و آن قسمت سایه دار دره هم از برف پوشیده بود. چیزی نگذشت که ما شماره حیرت آوری کبک های پا قرمز دیدیم و برای شکارشان هم به تکرار توقف کردیم و به همین دلیل هم پیشروی ما در چند مایل اول خیلی کند بود. حدوداً یک ساعت که از سفر ما گذشت همراهان من به غاری در بالای کوه اشاره کرده و گفتند که نامش غار دیو سفید است که در جنگ با رستم کشته شد. ده دقیقه بعد از 8 صبح به دوآب رسیدیم که مجموعه ای بود از خانه های رعیتی و اصطبل و دره هم دائم باریک و گشاد می شد و هر جا که گسترش می یافت، زمین های مسطح زیر کشت برنج بود.

رودخانه هم بسیار کم آب و به صورت نهری درآمد بود. یک ربع بعد از 9 به سورکرآباد رسیدیم که چاپارخانه ای است برای اقامت کاروان دارها. بر روی کوه درختان کمی دیده می شوند. یک ربع به یازده به مجموعه ای از آلونک رسیدیم که نامش عباس آباد است و پس از آن هم راه مان از میان برف می گذشت. جهت حرکت ما تاکنون به نظرم به سوی جنوب غربی بود و تدریجا هم پائین می رفتیم ولی در این نقطه به نظرم بیشتر به سمت غرب می رویم. دره در این نقطه کاملا عمیق شده و هیچ زمین کشت شده ای دیده نمی شود. در ساعت یک ربع به یک، به بالاترین نقطه رسیدیم و در این نقطه، سوادکوه و سرزمین جنگل ها تمام می شود و وارد فیروزکوه می شویم و به رفتن ادامه دادیم و یک ربع بعد رسیدیم به کاروانسرای ویرانی که می گویند در زمان شاه عباس بنا شده بود. در این جا در گوشه ای از این کاروانسرای ویرانه یک یا دوتن زندگی می کنند و به مسافران علوفه و جو و دیگر نیازمندی ها را می فروشند ولی داخل این بنای ویرانه هوا خیلی سرد بود و از سه جهت آن هم باد سوزناکی به درون می وزید. برف زیادی که به درون آمده در وسط ساختمان به صورت تپه ای درآمده است. ماندن ما در این جا برای امشب به نظرم غیر ممکن می آید. رفته رفته ظاهر قضایا تغییر کرد چون خدمتکاران آتش فراوانی روشن کردند و فضا از حرارت ایجاد شده بوسیله یک گروه مرد و چهارپایان متفاوت شد. وقتی بارهای ما رسید، پس از 9 ساعت که سفرشان طول کشید، ما به اندازه کافی وسایل راحتی برای خودمان فراهم کردیم. هوا تا ساعت 3 بعد از ظهر مطبوع بود بعد به همراه باد شدیدی که می وزید، مه غلیظی همه جا را گرفت. در سرب، ساعت 7 ونیم، دما سنج فارنهایت من 5 درجه زیر صفر نشان می داد. قبل از پایان شب، چند مسافر دیگر هم از راه رسیدند به همراه یک فرستاده روسی و چهارتا هم جنازه که در راه کربلا بودند. این مجموعه، آن شب در داخل این کاروانسرای ویرانه بودیم. فاصله این جا تا تاله هم 5 فرسنگ است.

در روز سیزدهم که هوا کاملا صاف بود از طریق یک کوره راه باریک که بابر ف زیادی پوشیده بود بطرف فیروزکوه راه افتادیم. در مایل دوم از کنار یک کاروانسرای ویران دیگر ولی اندکی کوچکتر گذشتیم و در دشت به طرف غرب به راهمان ادامه دادیم. در ساعت 20 دقیقه بعد از 9 از روستای کیتالان که در سمت راست ما واقع بود گذشتیم و بعد در کل بعد از سه ساعت و 40 دقیقه در منتها علیه دره کوچک به فیروزکوه رسیدیم. در سرب راه رسیدن به فیروزکوه من حیوانی را دیدم که گمان می کنم مردار خوار باشد که در این حوالی گاه دیده می شود.

فیروزکوه در حال حاضر چیزی بیشتر از یک روستا نیست و به واقع روستای فقیری هم هست که 150 خانوار جمعیت دارد که اغلب شان در زمستان در جستجوی کار به مازندران می روند. اسمش از صخره ای در همین نزدیکی می آید که در کنار دیگر کوهها در همین حوالی است و در گذشته قلعه ای داشت که گفته می شود پسر کیخسرو، برادر کیکاوس به اسم فیروز شاه ساخته بود. گور کیکاوس هم می گویند که در همین نزدیکی هاست.

این روستا در مرکز منطقه ای به همین نام واقع است که در چهار جهت تقریباً 12 تا 16 مایل طول دارد. در شمال فیروزکوه، سواد کوه واقع است، در مشرق، هم گل سفید، که مرتعی است متعلق به سمنان، در جهت غرب هم، تا یک فرسنگ ونیم دلچای ادامه دارد. این منطقه شامل 5 بلوک است، به اسامی، فیروزکوه، خزان چاه، ارجمند، حبل رود که شامل 44 روستا است. ( ابوت نام پنجم را ذکر نکرده است. ا.س). کل مالیات این منطقه هم بین 900 تا 1600 تومان گفته شده است ( 450 تا 800 لیره). روستاها معمولاً کوچک اند و محصول زمین در این منطقه هم عمدتاً شامل، گندم سرخ، و چند نوع میوه ( گلابی و سیب) است ولی در حبل رود که گرم ترین بخش این منطقه است محصولات دیگر از قبیل گردو، زردآلو، گیلاس، سنجد و هم چنین مقدار کمی جو هم به عمل می آید. این منطقه در وجه عمده بیلاقی است و مرتفع، و حیوانات وحشی شبیه به گوسفندوبز فراوان

اند. هیچ معدنی ندارد به غیر از یک معدن نمک، در روستای حسن آباد که تا فیروز کوه 6 فرسنگ فاصله دارد و کیفیت محصول اش هم چندان خوب نیست ولی معدن نمک سورکه که تا سمنان 4 فرسنگ فاصله دارد مورد بهره برداری قرار می گیرد.

در یک ربع بعد از 8 صبح از فیروز کوه راه افتادیم و از یک گردنه باریکه که راه به دره ای داشت که تقریباً یک مایل عرض اش بود گذشتیم. در طول مسیر ما رفته رفته از دامنه درجهت غرب صعود کردیم. قله دماوند به فاصله کمی در مقابل ماست. عمق برف تقریباً دو پا (60 سانتی متر - اس) می شد و دما سنج من هم در ساعت 7 صبح 4 درجه زیر صفر را نشان می داد. پس از آن ما بیشتر به طرف جنوب غربی حرکت کردیم. دره هم بسیار تنگ تر شده بود و در ساعت ده دقیقه به 11 به حداعلای آن رسیدیم از رودخانه نم رود گذشتیم که در دو شاخه هر کدام به عرض 20 یارد به طرف جنوب از طریق دره دیگری در جریان است. برای نیمی از این مسافت، احتمالاً سرعت ما از 2 مایل در ساعت بیشتر نبود ولی بعد از آن احتمالاً ساعتی 3 مایل راه رفته ایم. سپس از تپه ای به نام کتول سوند بالا رفتیم و در بالای آن مسیر طولانی و خسته کننده ای را طی کردیم. که با برخورد دائمی ما با کاروان های دیگر بسیار خسته کننده تر و کندتر می شد چون از گذرگاههای باریک با این برف سنگین در دو سو و وجود این کاروانها به دشواری می شد گذشت. در یک ربع بعد از ساعت یک از کنار محوطه حصار شده ای در سمت راست مان گذشتیم که می گفتند سه یا چهار مغازه دارد که به مسافران کاروانها اجناس مورد نیازشان را می فروشند. اسم این منطقه حصار شده امین آباد است که بوسیله امین الدوله یکی از وزرای فتحعلیشاه ساخته شده است. در این جا منطقه فیروزکوه تمام شده و منطقه دماوند آغاز می شود. ده دقیقه دیگر ما از کوه سرازیر شدیم در دامنه ای که پر از درخت صنوبر، سروکوهی و بوته های barberry بود. در ساعت ده دقیقه بعد از ساعت 2 ما مجدداً از تپه ها

بالا رفتیم، این مسیر از این بالا و پائین رفتن ها زیاد دارد. در ساعت 3 ما از دره باریکی پائین رفتیم و به دلی چای رسیدیم که از آن نهر باریکی بطرف جنوب در جهت خار جریان داشت و در این جا ما محلی برای اقامت شب مان یافتیم که شامل یک غار بود که به عنوان یک مغازه برای فروش جو، گاه و دیگر نیازمندی ها مورد بهره برداری قرار می گیرد. دیگر غارها و یک آلونک بسیار مختصر که به آن کاروانسرا می گفتند هم محل اسکان گاوها بود. از این جا تا فیروزکوه 5 فرسنگ فاصله است. من حدس می زنم که این فاصله 5.5 فرسنگ باشد.

15 فوریه، در ساعت 7.30 از غار محل اقامت مان راه افتادیم تا ساعت 9 از تپه بالا رفتیم و پس آن گاه در طول یک دره که حدوداً نیم مایل عرض داشت، به طرف پائین رفتیم. هرچه به طرف غرب جلوتر رفتیم عمق برف بیشتر شد. ده دقیقه بعد از ساعت 10 از کاروانسرای آرو گذشتیم و در دره بالای آن هم روستائی به همین نام وجود دارد. باز از مسیر سر بالائی گذشتیم تا به منطقه ای صاف و مسطح رسیدیم. در ساعت 10.30 از کاروانسرای میر آباد گذشتیم. در یک ربع به دوازده به باغ شاه رسیدیم که مجموعه چندین باغ است که بوسیله آغا محمد خان قاجار بنا شده اند. روستائی در همین جا به نام سربوندان که نیم مایل آن سو تر واقع است. 5 دقیقه به ساعت یک به روستای جوان رسیدیم و در کل پس از طی 5 فرسنگ راه، ساعت 20 دقیقه به 2 هم در روستای آینه و رزان بودیم. در بخشی از روز هوا به طور از اردننده ای گرم بود ولی بعد، باد خنکی وزید که ما به واقع یخ زدیم.

در 16 فوریه ساعت 7.30 صبح به راه مان در دشتی که دیروز وارد آن شده بودیم، ادامه دادیم. هرچه که جلوتر رفتیم این دشت هم تنگ تر می شد و سرانجام به منطقه ای ناهموار رسیدیم. در ساعت 9.30 از دو روستا که در سمت راست ما واقع بودند به نامهای شله مه و گلپارد گذشتیم. کمی جلوتر در سمت راست، شهر دماوند واقع است ولی تپه ها جلوی دید ما را گرفته بودند و شهر قابل رویت نبود.

در این جا از نهر باریکی که بطور جنوب می رفت گذشتیم و بعد از آن مجدداً به همان راهی رسیدیم که من در نوامبر سال گذشته از آن طریق به دماوند رفته بودم. ولی راهمان را در برف گم کرده در روستای سیاه بند لنگر انداخته بودم. ساعت 12.30 به سیاه بند و ساعت 5 دقیقه بعد از ساعت 2 پس از 6 فرسنگ طی مسافت به استلک رسیدیم. روز بعد هم پس از طی 5 فرسنگ راه با برف سنگین و عمیقی که بود سرانجام پس از سه ماه و 17 روز که در سفر بودم به تهران رسیدیم.

کیث ادوایز ابوت، تهران 21 آوریل 1848

اطلاعاتی در باره منابع کانی که گفته می شود در ایران وجود دارد ولی در گزارشهای قبلی به آنها نپرداخته بودم.

معدن روی: در نزدیکی چهارده که در چهار فرسخی دامغان واقع است، در تپه ای به نام کولار ریز. این یک معدن قدیمی است که در حال حاضر دایر نیست. هم چنین در تو درو در خراسان هم معدن روی وجود دارد.

گفته می شود که در کوههای نزدیک مشهد، معادن طلا، نقره، مس، آهن وجود دارد. هم چنین سنگ لاجورد.

در روستای گورمکان، هم معادن یاقوت، الماس ( احتمالاً کریستال است که شبیه الماس به نظر می آید، لعل (ruby) و زمرد ( این هم نام emerald)، فیروزه، و هم چنین مردار سنگ در تورف کوه.

معدن طلا گفته می شود که در فرائی زین، کوه کارور و اژدر کوه وجود دارد. معدن نقره هم در کوه هزار میچید. در ترشیز هم گفته می شود که یک معدن طلا وجود دارد که در زمان نادرشاه مورد بهره برداری قرار می گرفت ولی در حال حاضر، از آن بهره برداری نمی شود.

در روستای طبس که تا سبزوار 4 فرسخ فاصله دارد معدن مس، قلع سیاه و کروم زرد وجود دارد.

در میومه در خراسان معادن قدیمی مس وجود دارد.

در ابره نزدیکی بسطام سنگ آهن و و هم چنین هجر الیهود وجود دارد. در نزدیکی شاهرود و بسطام رشته ای از سنگ های مس یافت شده است که به صورت غیر منظم مورد بهره برداری قرار می گیرد و محصولات آن به مازندران صادر می شود. در تروود در بسطام- در دوازده فرسخی بسطام- سنگ ریزه و شن، که ادعا می شود طلا هم دارد، هم چنین مرگاش طلا، زاج زرد، سمباده، مس، قلع سیاه که مداد نامیده می شود، یافته می شود.

ذغال سنگ: گفته می شود که رگه های زیادی از ذغال سنگ در نزدیکی کیز، کاله، و قافلان کوه یافته می شود.

معدن و رگه های از سنگ های معدنی در کوزر، منطقه ای شامل 7 روستا، در ده فرسخی جنوب دامغان وجود دارد. گفته می شود که 22 معدن قدیمی در این منطقه وجود دارد که هیچ کدام در حال حاضر مورد بهره برداری قرار نمی گیرد. هم چنین خرابه های 700 کوره در نزدیکی جنگل موجود است. معادن به این قرارند.

+ یک معدن طلا در یک فرسخی روستای کوزر.

+ 2 معدن نقره در کوههای چلدر که به روستای کوزر نزدیک است.

+ یک معدن مس در پیستان، گفته می شود که از هر سه من سنگ مس دار، یک من مس خالص به دست می آید.

در بالای طلا، یک ماده معدنی وجود دارد که به آن طلای مرگاش می گویند.

در بالای معدن نقره، یک ماده معدنی وجود دارد که به آن نقره مرگاش می گویند.

یک معدن آهن

یک معدن فولاد

درکوزر همچنین خرابه های شهری به نام شهرسورکه وجود دارد که با سیل ویران شد. روستائیان این منطقه بسیار فقیرند. آنها را برای بهره گیری از معادن به این مناطق آورده اند که درحال حاضر مورد استفاده قرار نمی گیرد همان طور که پیشتر هم گفتیم صحت این اطلاعات باید تأیید شود.

+ یک معدن لعل بنفش، لعل آبی درروستای روسه هموار  
یک معدن الماس بنفش، یا ماده معدنی براق درروستای رشورکه به جای سنگ سمباده از آن استفاده می شود.  
+ یک معدن عقیق درروستای رشور  
یک معدن فیروزه در روستای رشور  
یک معدن لاجورد درحسینان  
یک معدن زاج قهوه ای و سفید درروستای رشور  
یک معدن سولفور در معدن رشور  
یک معدن سمباده  
یک معدن زنج کبود تا طوطیای هندی احتمالاً جوهرگوگرد آبی  
یک معدن یک سنگ معدنی به نام پازر که به عنوان پادزهر برای سموم استفاده می شود.  
یک معدن سلیمانی  
یک معدن شهدنیس در معلمان  
یک معدن قیل ارمنی گل رس ارمنی  
یک معدن قیل بوته برای ساختن کوره آهنگری  
یک معدن قیردر سینتور  
آنها که در کنارشان + گذاشته ام، نمونه ای در اختیار دارم که می توانم در صورت لزوم بفرستم.  
در چهار فرسخت کوزر جنگلی به نام های تاوق، گیچ، سوکیز و بونه وجود دارد که گفته می شود مساحتی معادل 12 مایل مربع را می پوشاند. در زمان نادرشاه معادن کوزر فعال بودند. هم چنین گفته می شود که جنگل هم آن موقع بسیار انبوه تر بود. در نزدیکی جنگل کوه مارواقع است که پرازمارهای سمی است. معادن نمک هم در آنجا وجود دارد.